



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تصمیم مکتوبه روان



پیدین رحمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محبوبیت ائمه بقیع علیهم السلام نزد اهل سنت

نویسنده:

حسین اسحاقی

ناشر چاپی:

مشعر

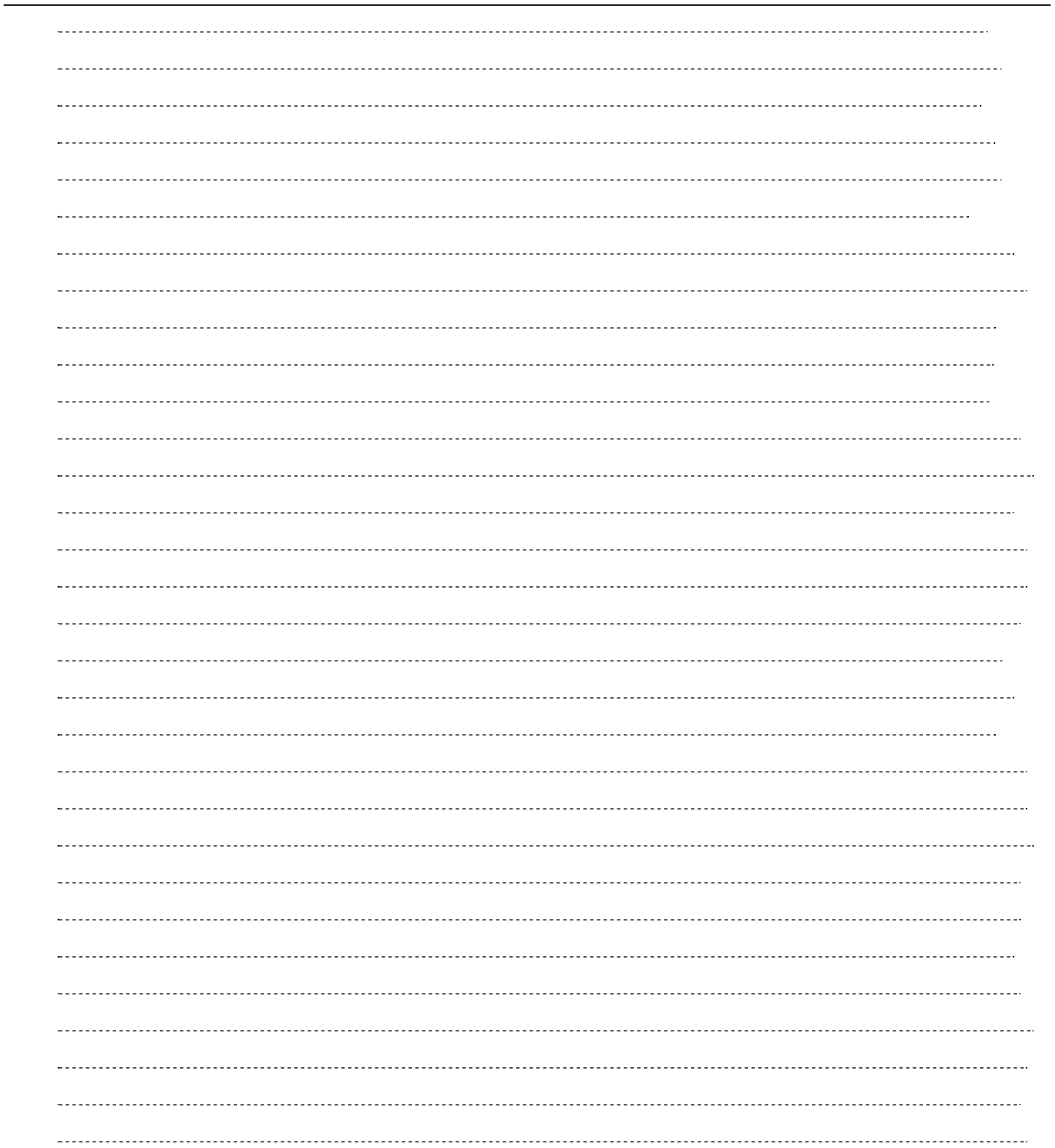
ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان





A series of horizontal dashed lines for writing, consisting of 30 lines spaced evenly down the page.



مشخصات کتاب

سرشناسه : اسحاقی، سیدحسین، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدید آور : محبوبیت ائمه بقیع علیهم السلام نزد اهل سنت / حسین اسحاقی.
مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری : ۲۵۱ ص.
شابک : ۲۲۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۱۸۹-۲ :
وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ دوم)
یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۸ (فیا).
یادداشت : چاپ دوم.
موضوع : ائمه اثنا عشر — نظراهل سنت
رده بندی کنگره : BP۳۶/۵/الف م۳ ۱۳۸۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵
شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۴۹۲۲۹
ص: ۱

اشاره

پیش‌گفتار

قرآن مجید درباره اهل بیت (علیهم السلام) می‌فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. (۱)

بر اساس روایات متواتر که از طریق شیعه و سنی نقل شده است «اهل بیت» و «عترت» عنوانی است که به رسول اکرم (ص)، علی (ع)، فاطمه (س)، حسن و حسین (علیهما السلام) اختصاص دارد.

برای نمونه در روایتی که از ام سلمه نقل شده، آمده: رسول خدا با علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) در منزل من بودند، من برای آنان غذایی از گوشت و آرد پخته بودم، همگی از آن غذا خوردند و خوابیدند و بر روی آنان کساء یا قتیفه‌ای کشیده شده بود، رسول خدا (ص) فرمود:

«اللَّهُمَّ هُوَ لَأَهْلِ بَيْتِي، أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» (۲)؛

بار خدایا اینان اهل بیت من هستند، زشتی و پلیدی را از آنان دور ساز و ایشان را پاک و منزّه گردان». اساساً، در جستجوی انسان کامل بودن، یک نیاز فطری است.

او می‌خواهد معنویت، فضیلت و تقدس را به صورت عینی ببیند و لمس کند. آگاهی و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) به این نیاز پاسخ می‌دهد. بودن با آن‌ها حیات است و دوری از آنان تباهی. «خش الکنانی» می‌گوید:

«سَمِعْتُ ابَا ذَرٍّ يَقُولُ وَهُوَ آخِذٌ بِبَابِ الْكَعْبَةِ: اَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَاَنَا مَنْ عَرَفْتُمْ وَمَنْ انْكَرَنِي فَاَنَا ابُو ذَرٍّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ (۱)؛

ابوذر غفاری را دیدم در حالی که درب خانه کعبه را گرفته بود، با صدای بلند فریاد می‌زد: ای مردم من ابوذر م و از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: اهل بیت من همانند کشتی نوح است که هر کس سوارش شد، نجات یافت و هر کس از آن رو گردانید، غرق شد».

ابن عباس هم از قول رسول خدا (ص) اهل بیت (علیهم السلام) را مایه امن و امان می‌شمارد و می‌گوید: رسول الله فرمود: «النُّجُومُ اَمَانٌ لِاَهْلِ الْاَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَ اَهْلُ بَيْتِي اَمَانٌ لِاُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ فَاِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اِخْتَلَفُوا فَصَادُوا

همان گونه که ستارگان اسباب امنیت اهل زمین از غرق شدن هستند اهل بیت من نیز مایه امان از اختلافند. پس هر قبیله‌ای از عرب که با اهل بیت من درافتد، دچار اختلاف شده به حزب شیطان می‌پیوندد».

از امام سجاد(ع) نقل شده که فرمودند: حسن بن علی(علیهما السلام) در آن شبی که پدرش به شهادت رسید، خطبه‌ای ایراد فرمود و در آن فضایل اهل بیت(علیهم السلام) را برشمرد و فرمود: من از اهل بیتی هستم که خداوند محبت و مودت ایشان را بر مسلمانان واجب کرده به پیامبر دستور داده که به مردم بگوید: من در برابر رسالتم از شما پاداشی جز محبت اهل بیت نمی‌خواهم و هر کس به نیکی مبادرت کند ما بر نیکی‌اش می‌افزاییم. پس چنگ زدن به نیکی همان محبت ما اهل بیت است. (۲)

قرآن مجید در آیاتی نظیر آیه تطهیر، مودت، مباحله و ... مقام و حقوق اهل بیت(علیهم السلام) را به مسلمانان گوشزد کرده است. در احادیث متواتر و قطعی هم مانند ثقلین، سفینه، امان، نیز جایگاه والای اهل بیت(علیهم السلام) و وظایف مسلمانان در برابر آنها به روشنی ترسیم شده است.

محدثان، مفسران، متکلمان، فقیهان و در یک کلام، اندیشمندان جهان اسلام و پیشوایان مذاهب، همیشه به شیوه‌های گوناگون،

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ صواعق المحرقة، ص ۱۴۰

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲؛ صواعق المحرقة، ص ۱۳۶؛ تذکره الخواص، ص ۱۸۳

دل‌باختگی و ارادت خویش را به خاندان پاک پیامبر خاتم(ص) ابراز داشته‌اند.

برای نمونه، امام شافعی در فضایل اهل بیت(علیهم السلام) می‌گوید: مردم طاقت شنیدن مناقب و فضایل اهل بیت را ندارند و اگر مشاهده کنند که یکی فضایل اهل بیت را ذکر می‌نمایند می‌گویند او رافضی است. سپس اشعاری به این معنا سرود:

«زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین می‌شود بعضی از دشمنان برای آن که مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند سخن دیگری به میان می‌آورند. یقین بدانید کسی که مانع ذکر این خانواده شود سلقلق است. (۱) آن‌ها روایات بلند نقل می‌کنند که به وسیله آن مانع ذکر علی و فرزندان او شوند و می‌گویند: ای مردم از ذکر علی و فرزندان او بگذرید که این‌ها از سخنان رافضی‌هاست. من از مردمی که دوستی فاطمه را رفض می‌دانند به خدا پناه می‌برم. درود و صلوات پروردگار بر خاندان رسول خدا و لعنت و نفرین او بر این نوع جاهلیت باد که دوستان آل محمد را رافضی می‌نامند.

به من هم می‌گویند رافضی هستی می‌گویم، هرگز! رفض نه دین من و نه اعتقاد من است ولیکن بدون شک بهترین امام و بهترین هادی را دوست می‌دارم و اگر دوستی وصی پیامبر باشد، در این صورت من از همه رافضی‌ترم.» (۲)

امام شافعی در شعر معروف خود می‌سراید:

۱- زن غیر طیبی.

۲- نورالابصار، ص ۱۳۹؛ ینابیع المودّة، باب ۶۲، ص ۳۵۵

يَكْفِيكُمْ مِنْ عَظْمِ الْفَخْرِ أَنْتُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ (۱)

«همین افتخار بزرگ شما را بس که هر کس در نمازش بر شما صلوات نفرستد، نمازش باطل است.»

ابن حجر هیثمی از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند: اگر کسی تمام عمر بین رکن و مقام به نماز و روزه مشغول باشد اما با بغض اهل

بیت محمد (ص) از دنیا برود، وارد دوزخ می‌شود. (۲)

خطیب بغدادی از ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود:

«اگر عبادت کننده‌ای هزار سال بین رکن و مقام (مقدس‌ترین مکان روی زمین)، خدا را عبادت کند تا همانند پوستی کهنه و فرسوده

شود ولی با بغض و کینه اهل بیت محمد (ص) از دنیا برود، خداوند او را با صورت در آتش دوزخ سرازیر می‌کند.» (۳)

جلال‌الدین سیوطی هم در تفسیر الدر المنثور ذیل آیه ۲۳ سوره شوری از ابن عباس از رسول‌الله (ص) نقل می‌کند:

«هر کس ما اهل بیت را دشمن بدارد، منافق است.» (۴)

نکته پایانی این که، ام سلمه می‌گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود:

۱- دیوان امام شافعی، چاپ دار ابن زیدون، ص ۱۰۶ و چاپ دار احیاء التراث العربی، ص ۷۲

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۷۴۷۶

۳- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۲۲

۴- در المنثور، ج ۶، ص ۷

«هر گروهی که برای ذکر فضایل محمد و آل محمد (علیهم السلام) جمع شوند، فرشتگانی از آسمان فرود می آیند تا به آن گروه ملحق شوند و هم سخن آنان گردند. وقتی متفرق می شوند، فرشتگان عروج می کنند و فرشتگان دیگری که آن‌ها را ملاقات می کنند می گویند: به راستی ما بویی از شما استشمام می کنیم که تا کنون بویی خوش تر از آن به مشام نرسیده است. سپس می گویند: با ما به نزد این‌ها فرود آید. فرشتگانی که بازگشته اند می گویند: آن‌ها متفرق شدند (شوق آن اجتماع سبب می شود که بگویند) با ما به مکانی که در آن بودند، فرود آید.» (۱)

در این گفتار بر آنیم تا اوصاف و فضایل ائمه بقیع (علیهم السلام) را از دیدگاه اهل سنت با استفاده از اندوخته‌های پژوهشی حجج اسلام مرحوم داود الهامی، علی اصغر رضوانی، علی باقر شیخانی، مهدی لطفی، علی اصغر قربانی، ابوالفضل هادی منش و دیگر محققان ارجمند بیان کنیم. امید می رود که مورد استفاده مسافران دیار وحی و سرزمین اهل بیت (علیهم السلام) قرار گیرد. ان شاء

الله

مؤلف

فصل اول: امام حسن مجتبی (ع)

مشرق سخن

پای درس انسان کامل و نیک‌سیرتی نشسته‌ایم تا رسم نیک بودن را بیاموزیم. امام مجتبی (ع) نوری از آفتاب نبوی و پرتوی از خورشید علوی است که بر پیشانی تاریخ بشریت می‌درخشد. او در خانه وحی دیده به جهان گشود و در سایه مهر پیامبر رحمت (ص) و در دامان علی (ع) و فاطمه زهرا (س) پرورش یافت. در دوران زندگانی با برکتش کوشید تا راه حقیقت را بر پویندگان آن بنمایاند و با گفتار و رفتارش راه و رسم زندگی را به همگان بیاموزد و او عابدترین و زاهدترین مردمان زمان خویش بود و همواره از خوف خدا می‌لرزید و چهره‌اش به سرخی می‌گرایید. کرم و سخاوتمندش زبانزد همگان بود او در قلّه عزّت بود اما در برابر تهیدستان فروتنی می‌نمود، در جنگ‌ها در رکاب پدر در خطّ مقدم بر قلب دشمن حمله می‌کرد و شجاعتش بر دوست و دشمن آشکار می‌گشت.

امام مجتبی (ع) سیاست‌مداری ژرف‌نگر و دوراندیش بود که چون بی‌یار و یاور گشت، سلاح صلح به دست گرفت و واقع بینانه و مدبرانه ستیز با دشمن را ادامه داد تا دغل‌کاری و نقشه‌های نفاق انگیز

معاویه را بر همگان هویدا سازد و بردباری بود که زخم زبان‌ها را به جان خرید و با صبر سرخش فتنه‌ها را خاموش کرد. در حقیقت تفاوت موضع‌گیری‌های ائمه به شرایط زمانی آنان بازمی‌گردد و الّا همه امامان در فضایل محوری، حق‌گرایی و حقیقت‌خواهی یکسانند.

آن‌چه در پی می‌آید، ابعاد گوناگون شخصیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، عبادی و ... امام مجتبی (ع) است که از متون اهل سنت نقل شده است. بی‌شک در منابع شیعی فضایل گرانسنگی برای حضرت بیان شده است اما چون هدف ذکر فضایل و مناقب حضرت امام حسن (ع) از نگاه اهل سنت بوده به این مقدار بسنده کردیم.

از آن‌چه می‌آید درمی‌یابیم که این بغض اسلام بود که در حسن (ع) نهفت و در حسین (ع) به فریاد نشست. این شالوده امامت بود که در خون جگر حسن (ع) نطفه بست و در خون پیکر حسین (ع) به بلوغ رسید. هر چند امام حسن (ع) تجسم جهاد بود و در جنگ‌ها با یکه تازی‌اش حیرت‌ها می‌آفرید و رشادت را از پدر به ارث برده بود اما اینک رسالت را در میدان امامت تنها در صلح ممکن دید و چه بزرگوارانه و پرشکيب آن را پذیرفت اما در نهایت این سکوت صلح در غایت بر لبه شمشیر نشست. او بزرگترین قدم اصلاحی را برداشت و در هنگامه‌ای که فتنه و سلاح حاکم بود، درهای مکتب اخلاق، محبت و اصلاح را گشود و مانند مصلحی که جز به صلاح نمی‌اندیشید نام را به رضای خدا فروخت. او صلح را در ابتدای راه انتخاب نکرد بلکه در انتهای مبارزه با دشمن، پس از این که هم‌سنگران را به آزمون گذاشت و با فتنه‌ها و نیرنگ‌ها به مقابله

برخاست، سرانجام وظیفه دید که از نیروهای اصلاح و ارشاد کمک گیرد و خشم مقدسش را مهار کند و صلح تحمیلی را چون جهادی خاموش پذیرا باشد. بی تردید اگر معاهده امام حسن (ع) با معاویه نبود و محک آزمون در شکستن مفاد آن نمایان نمی شد، قیام امام حسین (ع) هم شکل نمی گرفت، مردم با نظاره به دو حادثه مهم سابط و عاشورا، بیش از پیش به زشتی و پلیدی چهره ملون امویان آگاه شدند و به حقیقت مداری قیام امامان دست یافتند.

تبارشناسی امام حسن مجتبی (ع)

تولد

پیوند ازدواج علی (ع) با فاطمه (س) در سال دوم هجری اندکی بعد از جنگ بدر رخ داد. بر این اساس دیدگاه بیشتر تاریخ نویسان صحیح می باشد که ولادت حسن مجتبی سبط اکبر نبوی را در نیمه رمضان سال سوم هجری ثبت می نمایند. (۱)

حافظ بن عساکر از اصیغ بن نباته نقل کرده که فاطمه (س) فرزندش حسن بن علی را در نیمه ماه رمضان سال سوم ه. ق به دنیا آورد. (۲)

نامگذاری

پس از تولد حسن (ع) فاطمه (س) نوزاد را در پارچه حریر بهشتی پیچیده در دامن پدر می نهاد. رسول الله (ص) تسبیح و تهلیل «سبحان الله» و «لا اله الا الله» می گوید و خدای سبحان را بر این

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۹۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵

۲- ترجمه امام حسن (ع) از تاریخ دمشق، ص ۱۰

نعمت تمجید می‌نماید. سپس در گوش راستش اذان و در گوش چپ وی اقامه قرائت می‌نماید. آن‌گاه از علی(ع) می‌خواهد برای کودک خویش نام برگزیند. علی(ع) اظهار می‌دارد من بر رسول‌الله(ص) در این امر پیشی نمی‌گیرم. سپس جبرئیل فرود می‌آید، پارچه‌ای از حریر بهشتی که در آن نام «حسن» نقش بسته، به حضرت هدیه می‌کند که نام نوزاد را حسن بگذارد. حسن و حسین با عنوان «شَبْر و شَبِیر» نام دو فرزند هارون پیامبر(ص) بوده‌اند که در انجیل مسیح(ع) از آن‌ها یاد شده است. این دو نام تا آن زمان در میان عرب پیشینه نداشته‌اند. نخستین بار با رهنمون سروش غیبی برای فرزندان فاطمه(س) برگزیده می‌شوند.

رسول‌الله(ص) بعد از نام‌گذاری، بیش از مقدار وزن موهای سر نوزاد، «نقره» صدقه می‌دهد و سر نوزاد را معطر و خوشبو می‌کند. رسول‌الله(ص) زبان خویش را در کام کودک می‌نهد و کام نوزاد را با برکات خویش قرین می‌سازد. کودک زبان رسول‌الله(ص) را می‌مکد.

در روز هفتم، رسول‌الله(ص) با دست مبارکش برای کودک دو گوسفند(قوچ) عقیقه می‌کند و یک ران گوسفند را همراه با یک دینار به قابله(ماما) هدیه می‌نماید. (۱)

نسب امام مجتبی(ع)

امام مجتبی از تبار پاکان و از سلاله انبیا است. نسب وی از پدر و مادر به تبار انبیا پیوند دارد. همان که در زیارت‌ها می‌خوانیم:

«كُنْتُ

نُوراً فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ».

در متون اهل سنت آمده که معاویه در حضور اشراف گفت: بهترین نسب از لحاظ خویشاوندی از آن کیست، مالک بن عجلان در پاسخ وی به حسن مجتبی اشاره کرد و گفت:

این شخص پدرش علی بن ابی طالب، مادرش فاطمه و دختر رسول الله (ص)، عمویش جعفر طیار، عمه اش هانی دختر ابوطالب، دایی اش قاسم پسر رسول خدا (ص)، خاله اش زینب دختر آن حضرت، جدّش رسول الله (ص)، جدّه اش خدیجه ... آن گاه گفت: بنی هاشم از همه پاک تر و بخشنده ترند، آیا چنین نیست معاویه؟ معاویه گفت چرا، این چنین است. (۱)

چهره و اندام

پدر و مادر امام حسن مجتبی در واقع فرشتگان و حوریان بهشتی اند که به صورت انسان فروغ یافته اند. بنابراین فرزندان آنان نیز باید به زیباترین چهره و اندام و نیکوترین خُلق و خوی پدیدار شوند و امام حسن (ع) نیز از این امر مستثنی نبود. آمده است: حسن از لحاظ اندام، زیباترین اندام، که همگان را شیفته خویش می نمود بهره مند بود. اندامی متناسب، قدی میانه (نه چندان بلند و نه کوتاه)، استخوان های درشت، میان باریک، گردنی نقره فام، سیمگون، رخساری سفید اندکی مایل به سرخی، چشمانی مشکین، گونه هایی متناسب، محاسنی انبوه، گیسوانی پرپشت و پیشانی وسیع و چهره ای

درخشان و نورانی داشت. حسن مجتبی همانندترین فرد به رسول الله (ص) از جهت خَلق و خُلُق بود. (۱)

بخاری به سند خود از انس روایت کرده که گفته است: هیچ کس شباهتش بیشتر از حسن بن علی به رسول خدا (ص) نبود. (۲)
عقبه بن حارث هم می گوید: ابوبکر نماز خواند سپس از مسجد خارج شد و امام حسن را دید که با کودکان بازی می کند او را گرفت و روی شانه خود قرار داد و گفت: پدرم فدای کسی که شبیه پیامبر است نه شبیه پدرش علی (ع) و علی (ع) هم می خندید.

(۳)

محبوب پیامبر (ص)

انس و مجتبی که از جانب رسول الله (ص) نسبت به خاندان عترت پدیدار است به واسطه شایستگی خاص آنان است. این شایستگی ها در میان سخنان رسول الله (ص) به راحتی قابل دریافت است، ایشان درباره امام حسن (ع) می فرمودند:

«اللَّهُمَّ اِنِّي اِحْبُهُ فَاَحْبُهُ (۴)»

بار خدایا من او را دوست می دارم پس تو هم دوستش بدار».

۱- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۸؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۲

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۵؛ المحاسن و المساوی، ص ۵۷؛ تذکره الخواص، ص ۱۹۵

۳- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۷

۴- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹

گاهی می فرمودند: خداوند به محبت آنان دستور می دهد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا (۱)؛

خداوندا من آن دو (حسن و حسین) را دوست دارم پس دوست بدار آنها را و کسانی که آنها را دوست می دارند.»

در روایتی دیگر فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ ادْخَلَهُ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَمَنْ أَبْغَضَهُهُمَا أَوْ بَغَى عَلَيْهِمَا أَبْغَضَتْهُ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَتْهُ اللَّهُ ادْخَلَهُ جَهَنَّمَ وَلَهُ عَذَابٌ مُّتِمِّمٌ (۲)؛

کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، دوستش دارم و کسی را که من دوست بدارم خدا دوستش می دارد و آن کس را که خدا دوست بدارد وارد بهشت پر نعمت خواهد کرد و کسی که آنان را دشمن بدارد و نسبت به آنان نافرمانی و ستم کند، دشمنش می دارم و کسی را که من، دشمن بدارم خداوند نیز او را دشمن می دارد و هر کس را که خداوند دشمن بدارد وارد جهنم می کند و برای او عذاب جاودانی خواهد بود.»

همچنین در روایتی دیگر می فرماید:

«مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبْ هَذَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (۳)؛

کسی که مرا دوست دارد پس باید این دو فرزند (حسن و حسین) را دوست

۱- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۱

۲- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۲؛ مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۶۶

۳- همان

این نوع محبت نشان از عصمت و طهارت آنان و بیانگر حق محوری آنان است. نشانه این است که آنان هیچ گاه از حق جدا نیستند و موضع گیری آنان نیز حق است.

زبیر می گوید: رسول خدا(ص) حسن را می بوسید و او را به سینه خود می فشرد و می بویید. در خدمتش مردی از انصار بود که از عمل پیامبر(ص) تعجب کرد و گفت: من پسری دارم که به حد بلوغ رسیده و تاکنون او را نبوسیده‌ام. پیامبر اکرم(ص) فرمود: این که خداوند رحمت و عاطفه را از دل تو برگرفته، من چه گناهی دارم. (۱)

طبق روایات بسیاری که در کتاب‌های اهل سنت آمده، رسول خدا(ص) دو فرزند خود حسن و حسین(علیهما السلام) را به این دعا تعویذ فرمود:

«اعیذُکُمَا بِکَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَیْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَیْنٍ لَامَّةٍ (۲)؛

شما را پناه می دهم به کلمات تامه و کامله پروردگار از هر شیطان بدخواهی و از هر چشم زخمی».

و در روایت دیگری است که این گونه فرمودند:

«اعیذُکُمَا مِنْ عَیْنِ الْعَايِنِ وَنَفْسِ النَّافِسِ (۳)؛

شما را پناه می دهم از چشم چشم‌زن و نفسِ نفس‌زن».

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰

۲- مشکل الآثار، الطحاوی، ج ۴، ص ۷۲، ط حیدرآباد الدکن

۳- الفلک الدائر، المدائنی البغدادی، ص ۴۷، ط بمبئی

حضرت در تعبیری از آنان به «ریحانه» نام می‌برد و می‌فرماید:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا (۱)؛

حسن و حسین گل‌های خوشبوی من در دنیا هستند».

در خصوص امام مجتبی (ع) نیز آمده است:

«أَنَّهُ رِيحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا (۲)؛

حسن گل خوشبوی من در دنیا است».

رسول الله (ص) برای امام حسن (ع) جایگاهی بس رفیع قائل است و می‌فرماید:

«لَوْ كَانَ الْعَقْلُ رَجُلًا لَكَانَ الْحَسَنُ (۳)؛

اگر عقل و تدبیر می‌توانست به صورت یک انسان متمثل شود همانند فرزندم حسن می‌شد».

ابوهریره می‌گوید: هر وقت حسن (ع) رامی‌بینم دو چشمم پر از اشک می‌شود، برای این که رسول خدا (ص) روزی از خانه بیرون آمد و مرا در مسجد دید دستم را گرفت و با هم به بازار بنی قینقاع آمدیم، من همچنان در خدمتش بودم تا این که به مسجد بازگشتیم. آن‌گاه حسن (ع) با شتاب آمد و خود را در دامن پیامبر انداخت، دستش را در محاسن پیامبر (ص) فرو برد و پیامبر (ص) هم دهان وی را بوسید و فرمود:

«خدایا من حسن را دوست می‌دارم تو هم او را و کسی که او را

۱- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹

۲- همان، ص ۱۵

۳- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸

دوست می‌دارد، دوست بدار.» (۱)

ابوهریره در واقعه‌ای دیگر می‌گوید: در یکی از کوچه‌های مدینه به اتفاق پیامبر گرامی (ص) می‌رفتم، ناگهان برگشت و سه بار فرمود: طفل خردسال (من) کجاست؟ حسن بن علی را بخوانید. حسن بن علی (ع) برخاست و پیش آمد و در گردنش، گردن‌بندی بود. پیامبر خدا (ص) با دیدنش فرمود:

«بارالها! به حقیقت، من او را دوست دارم. پس دوست بدار هر کس که او را دوست دارد.» (۲)

به واسطه همین برخوردها و محبت زایدالوصف رسول الله (ص) به امام حسن مجتبی (ع) است که ابوهریره می‌گوید: نزد من کسی محبوب‌تر از حسن ابن علی نبود بعد از آن که رسول خدا (ص) فرمود:

«بار خدایا من حسن را دوست دارم تو هم او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست می‌دارد.» (۳)

عایشه هم از نحوه برخورد رسول الله (ص) با امام حسن (ع) به گونه‌ای دیگر یاد می‌کند که: پیامبر اکرم (ص) حسن (ع) را می‌گرفت و به سینه‌اش می‌چسباند سپس می‌فرمود:

«خدایا این پسر من است و من او را دوست می‌دارم و تو هم او را

۱- حلیة الاولیاء، ج ۲۰، ص ۳۵

۲- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۹۲

۳- مسند، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۳۱؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۹؛ تذکره الخواص، ص ۱۹۶

و کسانی که او را دوست می‌دارند، دوست بدار.» (۱)

جابر بن عبدالله انصاری هم می‌گوید رسول خدا(ص) فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (۲)؛

هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند، باید به حسن بن علی نظر نماید.»

دوران جوانی و نوجوانی

این دوران حضرت با دوران خانه‌نشینی امیرالمؤمنین همراه بود. امام مجتبی(ع) در این سال‌ها کاملاً در خدمت پدر بود و به آموزش قرآن و معارف دینی و کمک به پدر در کارهای کشاورزی مشغول بود و هرگاه از طرف علی(ع) مأموریتی می‌یافت آن را به بهترین شکل انجام می‌داد. برای نمونه مأموریت یافت تا برای ادای احترام به بزرگ مبارز اسلام و مسلمان پیش کسوت، حضرت اباذر، او را تا محل تبعیدش - ربه‌ه - همراهی کند. (۳)

هم‌چنین گاهی از سوی پدر مأموریت می‌یافت تا در جنگ‌هایی که در این دوران واقع می‌شد، حضور یابد. (۴)

امام حسن مجتبی(ع) در سنین نوجوانی احاطه خاصی به علوم

۱- کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۵؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۹، ص ۱۷۶

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۵

۳- الکامل فی التاریخ، ج ۳، صص ۱۱۶-۱۱۲

۴- همان، صص ۱۱۰-۱۰۸

قرآنی داشت. محمد بن طلحه شافعی می‌نویسد مردی گفت: وارد مسجد مدینه شدم فردی را دیدم که از رسول خدا(ص) حدیث نقل می‌کرد و مردم هم‌گرد او را گرفته‌اند، من به آن مرد گفتم: به من خبر ده از معنای «شاهد» و «مشهود». (۱)

آن مرد گفت: شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه.

از او گذشتم و به مرد دیگری رسیدم که او نیز از رسول خدا(ص) حدیث می‌گفت. من معنای شاهد و مشهود را از او پرسیدم، و او گفت: شاهد روز جمعه است و مشهود روز عید قربان.

از آن دو گذشتم و به نوجوانی رسیدم که «گردی» صورتش هم‌چون «گردی» اشرفی طلا بود. او نیز از رسول خدا(ص) حدیث نقل می‌کرد، بدو گفتم: از شاهد و مشهود به من خبر بده.

آن نوجوان گفت: آری، اما شاهد محمد(ص) است و اما مشهود روز قیامت است.

مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی درباره رسول خدا(ص) می‌فرماید:

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۲)

و درباره قیامت می‌فرماید:

۱- یعنی تفسیر آیه ۳ سوره بروج: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ.

۲- احزاب: ۴۵ و فتح: ۸

ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱)

در این وقت من از برخی پرسیدم: مرد اول که بود؟ گفتند: ابن عباس و از مرد دوم پرسیدم؟ گفتند او پسر عمر بود و نوجوان سوم را پرسیدم کیست گفتند: حسن بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) و دنبالش گوید:

«فَكَانَ قَوْلُ الْحَسَنِ احْسَنَ (۲)؛

و گفتار حسن (ع) بهتر و نیکوتر بود».

همسران و فرزندان

آنچه که از منابع معتبر برمی آید همسران حضرت عبارتند از: «خوله» که دو فرزند پسر آورد یکی به نام «محمد الاکبر» و دیگری «حسن». نام همسر دیگر حضرت، «ام کلثوم» دختر فضل بن عباس که چهار فرزند به نامهای «محمد الاصغر»، «جعفر»، «حمزه» و «فاطمه» را به دنیا آورد.

از «عقبه» معروف به «ام بشیر» هم سه فرزند به نامهای «زید»، «ام الحسن»، «ام الخیر» نصیب حضرت شد. نام همسر دیگر «جعد» دختر «اشعث بن قیس کندی» می باشد که از او نیز دو پسر به نامهای «اسماعیل» و «یعقوب» داشت. از همسر دیگری به نام «زینب» حضرت یک پسر داشتند که نامش «عبدالله الاصغر» بود و از «ام الحق» هم فرزندی به نام «طلحه» داشت و اما از کنیزی به نام «قیله» سه پسر به

نام‌های «قاسم»، «عبدالله» و «ابوبکر» داشتند که هر سه در کربلا شهید شدند.

از کنیز دیگر به نام «ظمیاء» سه فرزند به نام‌های «حسین»، «عبدالرحمن» و «ام‌سلمه» خداوند به وی عطا کرد. هم‌چنین از کنیزی دیگر، پسری به نام «عمر» متولد شد و از کنیزی به نام «صافیه» هم یک دختر به نام «ام‌عبدالرحمن» یا «ام‌عبدالله»، که همین بانوی مکرمه مادر امام باقر(ع) می‌باشد.

بر این اساس فرزندان حضرت شانزده پسر و پنج دختر از شش همسر و چهار کنیز می‌باشند. گرچه بعضی از منابع (۱) تعداد همسران را بیش از این دانسته‌اند.

جای تعجب است که برخی نویسندگان مغرض حتی تعداد همسران حضرت را به سیصد هم رسانده و معتقدند حضرت همسرانش را طلاق می‌داده است! برخی این نسبت‌ها مانند هفتاد همسر از منقولات «ابوالحسن علی بن عبدالله مدائنی» است که حتی برخی محققان اهل سنت نیز به نقل‌های وی اعتنا نمی‌کنند.

این نقل‌ها را منابع معتبر تأیید نمی‌کنند زیرا این نسبت‌ها با شأن و منزلت حضرت ناسازگار است و نشان از افراط در خواهش‌های نفسانی دارد. افزون بر این که طلاق از تنفرآمیزترین حلال‌های خداست.

بنابراین چگونه امام می‌توانستند به چنین رفتاری گرایش داشته

باشند. باید دانست همانطور که مسعودی می‌نویسد این نسبت‌ها از جعلیات و شایعات خلفای عباسی است تا چهره و جایگاه بلند اهل بیت (علیهم السلام) را خدشه‌دار سازند. موج این اتهامات ناروا از دوره خلافت منصور دوانیقی آغاز شد. او در سخنرانی خود، خطاب به مردم خراسان، با بی‌شرمی تمام بیان کرد که امیرالمؤمنین علی (ع) با انگیزه قدرت‌طلبی و زیاده‌خواهی دست به جنگ‌های مختلف می‌زد و تا اندازه‌ای افراط کرد که یارانش او را کشتند! تا این که پسرش حسن روی کار آمد، او نیز پس از صلح با معاویه و بازگشت به مدینه آن قدر ازدواج کرد و طلاق داد که در بستر خود از دنیا رفت. (۱)

امام حسن (ع) از نگاه صحابه و دیگران

محمد بن حنفیه، پس از شهادت امام حسن مجتبی (ع) بر مزار ایشان حاضر می‌شد و با اندوه می‌گفت: خدای تو را رحمت کند، ای ابامحمد، همان‌گونه که زندگانی‌ات سبب سربلندی و افتخار ما بود، شهادت نیز به همان اندازه سنگین و کمرشکن بود. چه روح بزرگواری داشتی و چه پربرکت بود آن بدن که کفن او را در بر گرفت. آری! چگونه چنین نباشد که تو فرزند هدایت بودی و هم پیمان پرهیزکاری. در دامن اسلام پرورش یافته بودی و از سینه ایمان شیر نوشیده بودی، تو آن همه پیشینه درخشان و مراتب بزرگ را به نام

خود رقم زدی. (۱)

سیوطی هم در تاریخ خود می‌نویسد: «حسن بن علی» دارای امتیازات اخلاقی و فضایل انسانی فراوان بود، او شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخی، بخشنده و مورد ستایش مردم بود. (۲)

انس بن مالک می‌گوید: حسن بن علی شبیه‌ترین مردم از نظر صورت به رسول خدا(ص) بود. (۳)

ابوهریره هم می‌گوید: کسی نزد من محبوب‌تر از حسن بن علی نبود بعد از این که رسول خدا(ص) در حق او فرمود:

«اللَّهُمَّ اِنِّي اِحْبُهُ فَاحِبْهُ وَاحِب مَنْ يُحِبُّهُ (۴)؛

خدایا من او را دوست دارم پس تو نیز او را و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار».

جویره هم از صبر امام حسن(ع) سخن زیبایی دارد. وی می‌گوید: هنگامی که حسن(ع) از دنیا رحلت نمود مروان بر جنازه او گریست، حسین(ع) به او فرمود: آیا بر او می‌گری در حالی که چه غصه‌هایی را به او خوراندی! او گفت: من این کارها را با کسی می‌کردم که از این بردبارتر بود(در آن هنگام با دستش به کوه اشاره کرد). (۵)

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۰

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۹

۳- ترجمه امام حسن(ع) از تاریخ دمشق، ص ۵

۴- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۳

۵- البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۳۸؛ صواعق المحرقة، ص ۱۳۸

سخن دیگر را در این رابطه از سعید بن ابی سعید مقبری می‌آوریم که گفت: ما با ابوهریره بودیم، حسن بن علی بن ابی طالب بر ما وارد شد و سلام کرد ما جواب سلام او را دادیم ولی ابوهریره از آمدن حضرت اطلاع پیدا نکرد. ما گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی است که بر ما سلام نمود. ابوهریره خدمت او رسیده و عرض کرد: و علیک السّلام یا سیدی.

آن‌گاه گفت: از رسول خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: او سید و آقا است. (۱)

ابن حجر هیشمی هم می‌گوید: حسن(ع) آقایی کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود. (۲)

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۹

۲- صواعق المحرقه، ص ۸۲

شخصیت‌شناسی امام حسن (ع)

سید جوانان اهل بهشت

درباره آن حضرت و برادرش حسین (ع) که آن دو سید جوانان اهل بهشت هستند زیاده از سیصد روایت فقط در کتاب‌های اهل سنت با تعبیرات مختلف و مضمون واحد از صحابه رسول خدا (ص)، مانند ابوسعید خدری، حُذَیْفَه، ابوبکر، عمر بن خطاب، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، جابر بن عبدالله، براء بن عازب، ابن عباس و عایشه و دیگران روایت شده است. (۱)

برای نمونه:

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.» (۲)

در برخی دیگر از روایات آمده که رسول الله (ص) فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و این مژده را به من داد:

«اتَانِي جِبْرَائِيلُ فَبَشَّرَنِي أَنَّ حَسَنًا وَحُسَيْنًا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»

۱- احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۵۴۴-۵۹۵

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳؛ صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ خصائص، نسائی، ص ۳۶

وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا (۱)؛

جبرئیل نزد من آمد و مرا مژده داد که حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان بهتر از آنهاست». و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ (۲)؛

هر که شاد و مسرور می‌شود که آقای جوانان اهل بهشت را بنگرد به حسن نگاه کند».

چنان که در روایتی دیگر دارد:

«لَا تَسُبُّوا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَإِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (۳)؛

حسن و حسین را دشنام ندهید که آن دو آقایان جوانان اهل بهشت هستند از اولین و آخرین».

اهل سنت و دیگران از ابوبکر روایت کرده‌اند که گوید: شنیدم از رسول خدا(ص) در حالی که برفراز منبر بود و امام حسن(ع) در کنار او نشسته بود که گاه به مردم نگاه می‌کرد و گاه به فرزندش حسن(ع) و سپس می‌فرمود:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ مَا بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ

۱- تهذیب الکمال، الکلبی المزی، ج ۶، ص ۲۲۹

۲- المرتضی سیره سیدنا ابی الحسن علی بن ابیطالب(ع)، الندوی، ص ۱۹۷، ط دارالقلم دمشق

۳- مفتاح النجا، علامه بدخشی، ص ۱۱۲

این پسر «سید و آقا» است و امید است خداوند به وسیله او میان دو گروه بزرگ را اصلاح کند.

ابن اثیر جَزْرِي به دنبال ذکر این حدیث می گوید:

«وَأَيُّ شَرَفٍ أَغْظَمَ مِنْ شَرَفِ مَنْ سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) سَيِّدًا (۲)؛

چه شرفی بالاتر از شرافت کسی که رسول خدا(ص) او را سید و آقا بنامد».

هیثمی هم می گوید: فاطمه(س) حسن و حسین را در هنگام بیماری رسول خدا(ص) - همان بیماری که منجر به رحلت آن بزرگوار

گردید- نزد حضرت آورد و عرض کرد:

«هَذَا ابْنَاكَ فَوَرَّثَهُمَا شَيْئًا؛

این دو، پسران تو هستند، به آنها چیزی به ارث عطا فرما».

رسول خدا(ص) فرمود:

«أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ ثَبَاتِي وَسُودْدِي وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ حِزَامَتِي وَجُودِي (۳)؛

اما به حسن ثبات و سیادت خود را بخشیدم و اما به حسین دوراندیشی و جود و بخشش دادم».

بندگی و ارتباط با خدا

امام مجتبی(ع) انس فوق العاده‌ای به قرآن و تلاوت کتاب پروردگار داشت و رسم آن حضرت بود که چون به بستر خواب

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۳۲۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۴

۲- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۳

۳- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۵

می‌رفت، سوره مبارکه کهف را تلاوت می‌کرد و چون آیات بهشت و جهنم را تلاوت می‌کرد، یا می‌شنید به شدت مضطرب می‌گشت و از خدا طلب بهشت می‌نمود و از دوزخ به خدا پناه می‌برد و در هنگام تلاوت قرآن به این آیه که می‌رسید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا می‌فرمود: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و از خود بی‌اختیار می‌شد.

زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» روایت کرده که حسن بن علی چنان بود که چون از وضوی نماز فارغ می‌شد رنگش تغییر می‌کرد و می‌فرمود:

«حَقُّ عَلِيٍّ مِنْ ارَادَةِ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ ذِي الْعَرْشِ أَنْ يَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ (۱)؛

شایسته است کسی که می‌خواهد با خداوند روبرو شود، رنگ و رویش تغییر کند».

در هنگام مرگ، حضرت گریه می‌کردند، امام حسین (ع) پرسیدند برای چه می‌گریید، امام (ع) در پاسخ فرمودند:

«يا اخي ما جَزَعِي إِلَّا أَنِّي ادْخُلُ فِي أَمْرٍ لَمْ ادْخُلْ فِي مِثْلِهِ وَ أَرَى خَلْقًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لَمْ أَرِ مِثْلَهُمْ قَطُّ (۲)؛

برادر جان بی‌تابی من نیست جز برای آن که در چیزی درآیم که همانندش را ندیده و داخل نشده‌ام و خلقی از خلق‌های خدا را می‌بینم که همانندشان را ندیده‌ام».

۱- ربیع الابرار، زمخشری، ص ۱۹۳

۲- وسیله المآل، الحضرمی، ص ۱۷۵

علم و دانش

ابونعیم اصفهانی از حارث همدانی روایتی آورده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره مرّوت، سؤال‌های زیادی از فرزندش حسن بن علی (ع) نمود و آن بزرگوار به تفصیل پاسخ داده است. (۱)

امام (ع) از نوجوانی آثار نبوغ و دانش در وجودش می‌درخشید. قاضی نعمان به سند خود از عباد بن صامت نقل می‌کند که: مرد بیابانگردی نزد ابوبکر آمد و به او گفت: من در حال احرام چند تخم از تخم‌های شتر مرغ را پخته و خورده‌ام. اکنون بگو تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابوبکر نتوانست پاسخ او را بدهد و به او گفت: قضاوت در مسأله تو بر من مشکل است و او را به سوی عمر راهنمایی کرد، عمر نیز او را به عبدالرحمن معرفی کرد و او نیز در پاسخ مرد عرب درماند و چون همگی درمانده شدند آن مرد را به نزد امیرالمؤمنین راهنمایی کردند. شخص مزبور چون به نزد امیرالمؤمنین آمد حضرت به حسنین اشاره کرده فرمود:

«أَيُّ الْغُلَامِينَ شِئْتَ؟»

از این دو پسر، از هر کدام خواستی سؤال کن.

حسن (ع) فرمود:

«يا اعرابي! أَلَكَّ اِبْلٌ؟»

ای مرد عرب! آیا شتر داری؟»

گفت: آری.

فرمود: به عدد تخم‌هایی که خورده‌ای شترهای ماده را با شترهای نر جفت‌گیری کن و هر عدد بچه شتری که متولد شد به خانه خدا که در آن حج بجای آوردی، هدیه کن.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

پسر جان! شتران گاهی بچه می‌اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می‌آورند.

حسن (ع) فرمود: پدر جان اگر شتران گاهی بچه می‌اندازند و یا بچه مرده به دنیا می‌آورند، تخم هم نیز گاهی فاسد و بی‌خاصیت می‌شود.

در این وقت حاضران صدایی شنیدند که می‌گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الَّذِي فَهَّمَهُ هَذَا الْغُلَامَ هُوَ الَّذِي فَهَّمَهُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (۱)؛

ای مردم کسی که به این پسر فهمانید همان کسی بود که به سلیمان فهمانید».

ابن عباس می‌گوید: گاو ماده‌ای از کنار حسن بن علی (ع) گذشت، حسن (ع) فرمود:

«هَذِهِ حُبْلَى بَعِجَلَةٍ انْتَى لَهَا غُرَّةٌ فِي جَبْهَتِهَا وَرَأْسُ ذَنْبِهَا أَبْيَضُ؛

این گاو، گوساله ماده‌ای در شکم دارد، پیشانی سفید، که سر دمش نیز سفید می‌باشد».

به همراه قصاب به راه افتادیم تا گاو را کشت. گوساله را به همان

ترتیب یافتیم که حسن(ع) توصیف کرده بود.

پس به او عرضه داشتیم: مگر خداوند نمی‌فرماید:

وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ (۱)

«و آن‌چه را که در رحم‌های مادران است می‌داند».

پس چگونه آن را دانستی؟ فرمود:

«أَنَا نَعْلَمُ الْمَخْزُونِ الْمَكْتُومِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ غَيْرَ مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ (۲)؛

ما مخزون مکتوم را که نه ملک مقرب از آن مطلع است و نه پیامبر مرسل، جز محمد و ذریه پاکیزه‌اش، می‌دانیم».

سخنوری

یکی از ویژگی‌های برجسته امام، سخنوری ایشان بود. امام از کودکی این ویژگی نیکو را دارا بودند و به زیبایی سخن می‌گفت:

«در نخستین روزهای پس از رحلت پیامبر(ص) بود. امام حسن(ع) به مسجد آمد و دید ابوبکر بالای منبر پیامبر(ص) نشسته است و

سخنرانی می‌کند. امام حسن(ع) با همان لحن کودکانه‌اش، جمله‌ای کوتاه و پرمعنا گفت که همگان را به شگفتی واداشت. او با

صدایی رسا فرمود: پایین بیا! از منبر پدرم پایین بیا و بالای منبر پدر خودت برو!

ابوبکر غافل گیر شد و با شرمساری پاسخ گفت: راست

می گویی، به خدا که این منبر پدر توست نه منبر پدر من. (۱)

معاویه با این که دشمن واقعی حضرت بود و سعی در پرده پوشی فضایل آن حضرت داشت با این وجود درباره سخنوری امام حسن (ع) می گفت: حسن تنها کسی است که وقتی سخن می گفت، آرزو می کردم که گفتارش را ادامه دهد. من درباره هیچ کسی چنین احساسی نداشته‌ام و هرگز کلمه تندی از او نشنیدم. (۲)

در همین راستا، روزی به معاویه گفتند: حسن بن علی را وادار کن تا با مردم سخن بگوید و کاستی‌های او بر مردم آشکار شود. معاویه رو به امام (ع) کرد و گفت: به منبر برو و ما را موعظه کن و حضرت بالای منبر رفت و پس از سپاس و ستایش خداوند، فرمود:

ای مردم! هر که مرا می شناسد و هر که نمی شناسد بداند من حسن فرزند علی بن ابی طالب و فرزند فاطمه دختر رسول خدا هستم. من زاده بهترین آفریده خدایم. منم فرزند رسول خدا، آن که دارنده همه نیکی‌ها و معجزات و راهنمایی‌ها بود. من فرزند امیرمؤمنانم. من آنم که حقم را گرفتند. من و برادرم حسین مهتر جوانان بهشتیم. من فرزند رکن و مقامم، من پور مکه و منایم، من پسر مشعر و عرفاتم.

سخن شیوای حضرت هم چنان ادامه داشت تا آن جا که معاویه ترسید کلام او در دل مردم بنشیند. از همین رو، سخن او را قطع کرد و سبک سرانه پرسید:

۱- صواعق المحرقة، ص ۱۰۵

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸

ابا محمد(این سخن را فرو گذار) در توصیف رطب سخن بگو؟

امام با بزرگواری تمام فرمود:

باد آن را می‌رویانند، گرما می‌رساند و سرما خوش طعمش می‌کند.

و دوباره سخن آغازین خود را ادامه داد:

من فرزند کسی هستم که دعایش مستجاب بود. من فرزند شفاعت‌کننده مطاع هستم و ...

معاویه سخت به تکاپو افتاد و این بار با تندی و عصبانیت سخن زیبای امام را قطع کرد. (۱)

شجاعت

شجاعت، میراث ماندگار علی(ع) و امام مجتبی(ع) میراث‌دار آن بزرگوار بود. علی(ع) در تقویت این روحیه در کودکانش به طور مستقیم دخالت می‌کرد.

شمشیرزنی و مهارت‌های نظامی را از کودکی به آنان آموخت و پشتیبانی از حق و حقیقت را به آنان آموزش داد. این روحیه سلحشوری به غایت در فرزندان علی(ع) مشهود بود و دوست و دشمن بر آن معترف بودند. دشمن‌ترین دشمنان امام حسن(ع) یعنی معاویه درباره دلاوری‌هایش می‌گفت:

او فرزند کسی است که هر کجا می‌رفت، مرگ نیز همواره به

دنبالش بود. (کنایه از این که شجاع بود و از مرگ نمی‌هراسید.) (۱)

امام حسن (ع) فردی شجاع و با شهامت بود و ترس و بیمی به خود راه نمی‌داد. در رکاب پدر در خط مقدم می‌جنگید، از همگان پیشی می‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن می‌زد. ابن ابی الحدید می‌نویسد: آمادگی او برای جانبازی در راه حق به قدری بود که امیرمؤمنان در جنگ صفین از یاران خود خواست که او و برادرش حسین بن علی (ع) را از ادامه جنگ با دشمن باز دارند تا نسل پیامبر (ص) با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود. (۲)

امام (ع) از هنگام برومندی، حتی در زمان خلفا که بسیاری از نبردها با اذن امام علی (ع) صورت می‌گرفت، همواره در جبهه نبرد شرکت می‌جست و یکی از فرماندهان سپاه اسلام به شمار می‌رفت. (۳)

با این وصف، معاویه برای تثبیت موقعیت خود و برای آن که وانمود کند که امام مجتبی (ع) مطیع و پیرو اوست. به آن حضرت که راه مدینه را در پیش گرفته بود، پیام فرستاد که شورش حوثره را سرکوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهد! امام (ع) با شجاعت تمام در پاسخ او نوشت: من برای حفظ جان مسلمانان دست از سر تو برداشتم و این باعث نمی‌شود که از جانب تو با دیگران بجنگم. اگر قرار به جنگ باشد، پیش از هر کس باید با تو

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳

۲- همان، ج ۱۱، ص ۲۵

۳- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۲۸؛ تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۱۸

بجنگم، چه مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازم تر است. (۱)

حضرت در تجهیز نیروها برای جنگ با دشمنان پدر بزرگوارش نیز نقش فعالی داشت. پیش از شروع جنگ جمل، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران امیرمؤمنان(ع) وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت کرد. (۲) او وقتی وارد کوفه شد، هنوز «ابوموسی اشعری» یکی از مهره‌های حکومت عثمان بر سر کار بود و با حکومت عادلانه امیرمؤمنان(ع) مخالفت نموده و از جنبش مسلمانان در جهت پشتیبانی از مبارزه آن حضرت با پیمان‌شکنان جلوگیری می‌کرد، با این حال حسن بن علی(ع) توانست به رغم کارشکنی‌های ابوموسی و همدستانش متجاوز از نه هزار نفر را از شهر کوفه به میدان جنگ گسیل دارد. (۳)

در تاریخ نمونه‌های فراوانی از رشادت امام حسن مجتبی(ع) وجود دارد. در سال ۲۶ هجری در زمان عثمان که افریقا به دست سپاه اسلام فتح شد از جمله فرماندهان سپاه، حسن و حسین(علیهما السلام) بودند، عبدالله بن ابی‌السرحد فرمانده سپاه از عثمان یاری طلبید و عثمان حسن و حسین(علیهما السلام) و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر را به همراه سپاه اعزام نمود. (۴)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۹۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۹

۲- تاریخ یعقوبی، ابن واضح، ج ۲، ص ۱۷۰؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۶۷

۳- الاخبار الطوال، صص ۱۴۴-۱۴۵

۴- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۲۸

و نیز در فتح طبرستان در سال ۳۰ هجری که فرماندهی سپاه به عهده سعد بن عاص بود، حسن و حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمرو عاص از جمله فرماندهان سپاه اسلام بودند. (۱)

امام (ع) نیز بعضاً دیگران را به شجاعت خود توجه می‌دادند، چنانچه در پاسخ به سلیمان بن صُیرد خُزاعی درباره صلح تحمیلی با معاویه فرمودند:

«وَلَوْ كُنْتُ بِالْحَزْمِ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا وَلِلدُّنْيَا أَعْمَلُ وَأَنْصِبُ مَا كَانَ مُعَاوِيَةَ بِأَبْسَ مِنِّي بِأَسَاً وَأَشَدُّ شَكْمِيَةً وَ لَكَانَ رَأْيِي غَيْرَ مَا رَأَيْتُمْ وَلَكِنِّي أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَ آيَاتِكُمْ أَنِّي لَمْ أَرِدْ بِمَا رَأَيْتُمْ إِلَّا حِقْنَ دِمَائِكُمْ (۲)؛

اگر من به دنیا می‌اندیشیدم و برای امور دنیوی کار می‌کردم نه معاویه از من دلیرتر بود و نه رام‌ناشدنی‌تر و من در برابر او موضع دیگری می‌داشتم لیکن خدا شاهد است من خواستم خون شما را حفظ کنم».

سیره سیاسی امام حسن (ع)

از مدائنی نقل شده که چون علی (ع) از دنیا رفت عبدالله بن عباس به نزد مردم کوفه آمد و گفت: مردم امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رفت، ولی جانشینی برای خود گذارده که اگر خواهید به نزد شما

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۸

۲- الامامة و السياسة، جزء ۱، ص ۱۴۱

بیاید و اگر نخواستید باکی بر کسی نیست.

مردم گریستند و گفتند: ما آماده‌ایم تا به نزد ما آید.

و چون امام حسن (ع) بیامد، برای مردم سخنرانی کرده و فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّا أَمْرًاؤُكُمْ وَ أَوْلِيَاؤُكُمْ وَ أَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيْنَا: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا؛

ای مردم از خدا بترسید که امیران شما و سرپرستان شما ما هستیم و ما ایم «اهل بیت» و خاندانی که خدا درباره ما فرمود: جز این نیست که خداوند اراده فرموده تا پلیدی را از شما خاندان دور کند و به خوبی پاکیزه‌تان گرداند».

سپس مردم با آن حضرت بیعت کردند. (۱)

وقتی معاویه از ماجرای بیعت آگاهی یافت، برای حفظ موقعیت خود خیلی زود وارد عمل شد و از مشاوران سیاسی خود مانند عمرو عاص و قیس بن اشعث نظر خواست تا برای سست کردن پایه‌های خلافت امام حسن (ع) تصمیم بگیرند. خلافتی که حتی یک هفته از روی کار آمدن آن نمی‌گذشت، آن‌ها به این نتیجه رسیدند که اگر خلافت امام را از میان نبرند همواره در نگرانی و ناامیدی خواهند بود. (۲) برای دستیابی به این نیت پلید از سه عنصر تطمیع، تهدید و شکنجه بهره گرفت. در کنار این روش‌ها از هجوم تبلیغاتی گسترده بر علیه امام (ع) نیز استفاده کرد. او در راستای تحقق نیت ناپاک خود،

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲

۲- همان، ص ۳۲

دو تن از جاسوسان یکی از قبیله «حَمیر» و دیگری از «بنی القین» را به عراق فرستاد که هر دو نفر آن‌ها دستگیر شدند، یکی از آن‌ها در کوفه و دیگری در بصره کشته شد.

امام هم نامه‌ای به معاویه نوشت: ای معاویه تو در پنهانی مردان را برای جاسوسی به سوی من می‌فرستی، گویا خواهان جنگ هستی، تردید در آن نیست. چشم به راه آن باش، به من خبر رسیده است که تو از مرگ کسی خشنود شده‌ای که هیچ خردمندی بدان خشنود نشود. (۱)

معاویه هم در نامه‌ای به امام انگیزه جنگ‌طلبی خود را بیشتر هویدا می‌کند: خدای بی‌همتا را می‌ستایم که دشمن شما و کشتندگان خلیفه (عثمان) است همان پروردگاری که با عنایت خویش، مردی از بندگان خود را برانگیخت تا علی بن ابی طالب را غافلگیر کرده و بکشد و یاران او پراکنده گردند که از طرف سرکردگان‌شان نامه‌هایی به دستم رسیده است که از من برای خود و قبیله‌شان امان خواسته‌اند. به همین جهت، به محض دریافت نامه من، بالشکرت و هر چه برای جنگ با من آماده کرده‌ای آماده جنگ باش که انتقام خون خود را گرفتید و به آرزویتان رسیدید. (۲)

هر چند در این نامه معاویه با مظلوم‌نمایی، امام (ع) را مسبب قتل عثمان و آغازگر جنگ معرفی می‌کند، با این حال حضرت پیش‌قدم

۱- مقاتل الطالیین، ص ۴۵

۲- همان، ص ۵۹

نمودند و با انگیزه خیرخواهی و اتمام حجت نامه‌های دیگری به معاویه نوشت:

راه مسالمت‌آمیز پیش گیر و سر تسلیم فرود آور و درباره خلافت با کسی که شایسته آن و از تو سزاوارتر است ستیزه مجوی، تا خدا آتش جنگ و اختلاف را فرو نشاند، اگر هم در خودسری و جنگ طلبی خود سر سازش نداری، ناچار با مسلمانان و لشکر انبوه به سوی تو خواهم آمد و با تو پیکار خواهم کرد تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین داوران است. (۱)

در پاسخ این نامه، معاویه با بی‌شرمی درصدد جلب نظر امام(ع) برآمد و نوشت:

سیاست‌مداری و تجربه من در خلافت بیش‌تر است. این تویی که باید از من پیروی کنی. پس به فرمان من درآی تا من هم خلافت را پس از خود به تو واگذار کنم. از این گذشته، هر چه در خزانه عراق یافت می‌شود را به تو می‌دهم، آن‌ها را بردار و به هر کجا که می‌خواهی برو، اجازه نخواهم داد که کسی بر تو حکومت کند و کارها نیز بدون دستور تو اجرا نخواهد شد. البته کارهایی که منظور در آن، اطاعت خدا باشد، برابر خواست شما انجام می‌گیرد. (۲)

امام(ع) در پاسخ معاویه نگاشت: چون ستم‌کاری و زورگویی تو را دیدم، آن را لایق پاسخ ندانستم و به خدا پناه می‌برم. بیا و از

۱- مقاتل الطالبین، ص ۶۷

۲- همان، ص ۶۹

راستی و درستی پیروی کن که من اهل آنم. (۱)

پس از این نامه‌نگاری‌ها، هر دو تصمیم به رویارویی نظامی گرفتند. امام برای تقویت روحیه نظامی سپاهیان‌ش برای آنان سخنرانی کرد. در حالی که عدم روحیه پیکارگری و دفاع از حق در چشمانشان می‌درخشید و یاران امام (ع) همچون عدی ابن حاتم از انفعال و سستی مردم به خشم آمده بودند. در هر حال، سپاه امام با دشواری فراوان در میدان نخیله گرد آمدند، آنگاه امام حسن (ع) در میان لشکر آمده و به سوی دیر عبدالرحمان به پیش رفتند. تعداد نیروهای امام را بیست هزار به فرماندهی عبیدالله بن عباس و نیز چهل هزار و گاهی پنجاه هزار شمرده‌اند و سپاه معاویه را شصت هزار نفر می‌شمارند. (۲)

امام (ع) سه روز در دیر عبدالرحمان توقف نمود آنگاه عبیدالله را به همراه دوازده هزار نفر به سوی مسکن اعزام و خود نیز از آنجا حرکت نموده به سباباط می‌روند (۳) تا بعداً به وی ملحق شود.

از سوی دیگر معاویه نیز در اراضی مسکن در قریه‌ای به نام «حیوضیه» فرود آمد. سپس با نیرنگ و تطمیع درصدد فریب دادن فرمانده سپاه امام مجتبی (ع) برآمد و وی را چنین فریفت:

حسن بن علی به من پیشنهاد صلح داده و کارِ خلافت را به من واگذار خواهد کرد، پس اگر هم اکنون فرمانبردار من شوی و در تحت اطاعت من درآیی، رئیس و فرمانروا خواهی بود و گرنه در

۱- مقاتل الطالبین، ص ۷۰

۲- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹۳؛ صواعق المحرقة، ص ۱۳۶

۳- مقاتل الطالبین، ص ۷۰، ۷۳، ۱۷۳

زمانی فرمانبردار و مطیع من خواهی شد که تو تابع باشی. بدان که اگر اینک سر اطاعت فرو نهی و مطیع من شوی من هزار هزار درهم به تو خواهم داد که نیمی از آن را نقداً به تو می‌پردازم و نیم دیگر را هنگامی که داخل کوفه شدم خواهم پرداخت، عیدالله (به طمع مبلغ مزبور) شبانه از میان لشکر خویش گریخت و به لشکر معاویه ملحق شد و او نیز بدانچه وعده کرده بود عمل کرد و پانصد هزار درهم به او داد. (۱)

ناگفته نماند دو پسر عیدالله را «بسر بن ارطاه» یکی از فرماندهان خونخوار معاویه کشته بود. (۲)

از این رو جا داشت که حدافل، خصومت او با معاویه که قاتل اصلی فرزندان او را از این عمل ننگین باز دارد اما آن عنصر سست و بی‌لیاقت با پیوستن به معاویه، نیروهای امام مجتبی (ع) را درهم ریخت و خیانت بزرگی مرتکب شد.

در مقابل قیس بن سعد که مردی شجاع و باایمان و نسبت به خاندان امیرمؤمنان (ع) بسیار باوفا بود، طبق دستور امام حسن (ع) فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و طی سخنان مهیجی کوشید روحیه سربازان را تقویت کند. معاویه خواست او را نیز با پول بفریبد، ولی قیس فریب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام ایستادگی کرد. (۳)

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱؛ مقاتل الطالبین، ص ۵۹

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۴

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴

معاویه از حيله‌ای ديگر وارد شد چند نفر از افراد ظاهرالصلاح و مورد اعتماد مردم را پيش امام حسن(ع) در مدائن فرستاد تا پس از ملاقات با وی، جار بزنند که خداوند به وسيله فرزند پيامبر(ص) فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت. حسن بن علی(ع) با معاويه صلح کرد و خون مردم را حفظ نمود. (۱)

به نقلی ديگر، وقتی اين دسته، از خيمه امام(ع) در آمدند بلند بلند به گونه‌ای که مردم می‌شنيدند، به همدیگر گفتند:

خدا را شکر که امام صلح را پذيرفت و خدا به وسيله فرزند رسولش خون بی‌گناهان را حفظ کرد. (۲)

اين دروغ‌پردازی‌ها، کار خود را کرد و مردم بر ضد امام شورش کردند، به خيمه آن حضرت حمله‌ور شده و آنچه در خيمه بود به يغما بردند و در صدد قتل امام(ع) بر آمدند، امام از مدائن راهی سباباط شد اما در بين راه یکی از خوارج که قبلاً کمين کرده بود، ضربه سختی به امام(ع) وارد کرد. حال امام بر اثر جراحت رو به وخامت نهاد، در نتيجه معاويه بر اوضاع مسلط شد.

امام(ع) با اين که بی‌وفایی و نفاق و دورویی ياران خود را دید و اميد به پایداری و مقاومت آنان در برابر دشمن را نداشت باز هم برای اتمام حجت سخنانی کرد و فرمود: وای بر شما! به خدا سوگند معاويه هيچ گاه و برای هيچ يك از شما به آنچه ضمانت کرده عمل

نخواهد کرد و من چنین پندارم اگر من دستم را در دست او گذارم و با او مسالمت کنم چنان نیست که مرا به حال خود بگذارد تا به آیین جدم عمل کنم و من قدرت دارم که خدای عزوجل را به خودم به تنهایی عبادت و پرستش کنم، ولی آینده شما را چنان می بینم که (با این سستی ها و نفاق ها) پسرانتان بر در خانه های پسران آنها ایستاده و از آنها نان و آبی که (حق خود آنهاست) و خداوند برای آنها مقرر فرموده مطالبه می کنند ولی آنها توجهی به خواسته ایشان نکرده و نان و آبی به ایشان نمی دهند، پس دوری و هلاکت بر ایشان و رفتارشان باد «و به زودی آنها که ستم می کنند خواهند دانست که به چه جایگاهی باز خواهند گشت».

(۱)

امام باز هم سخنرانی دیگری فرمود و به آنها گفت: روزی همراه ما بودید که دیتان پیشاپیش دنیایتان بود اما امروز برعکس عمل می کنید. آنگاه پیشنهاد صلح معاویه را به آنان عرضه کرد و فرمود:

معاویه ما را به چیزی خوانده که نه در آن عزت و بزرگواری است و نه انصاف، اکنون اگر طالب زندگی و حیات هستید از او بپذیریم و این خار را در دیده خود فرو برده و دیده را بر هم نهمیم و اگر طالب مرگ (با عزت و شرف) هستید، ما جان خود را در راه رضای خدا بذل کنیم و محاکمه با معاویه را به خدای یکتا واگذاریم؟ همگی فریاد زدند: ما طالب زندگی و حیات هستیم.

پس ناگزیر امام با شرایطی بسیار سخت، به صلح تن در داد. (۱)

از جمله مواد صلح نامه این که خون شیعیان محترم بماند و به علی (ع) دشنام ندهند. (۲)

اما معاویه به مفاد صلح نامه عمل نکرد، به عنوان نمونه، مروان را حاکم مدینه گردانید او روزگار را بر امام و یارانش تنگ گرفت و مروان حتی از رفت و آمد یاران آن حضرت به خانه اش، جلوگیری کرد، لذا با این که حضرت ده سال در مدینه بودند، یاران کمتر توانستند از منبع علم و دانش آن عزیز بهره ببرند. به همین جهت روایات منقول از آن امام، اندک است. مروان حتی سعی داشت، در حضور امام (ع) نسبت به حضرت علی (ع) بدگویی کند و هم گاهی برخی را واداشت که به خود امام حسن (ع) توهین کنند. (۳)

از دیگر مفاد صلح نامه این بود که امام (ع) حکومت را به معاویه واگذارد بدین شرط که به کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و سیره خلفای شایسته عمل کند. (۴)

پس از معاویه حکومت متعلق به حسن (ع) است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد متعلق به حسین (ع) می باشد. (۵)

هیچ کس را بر خطاهای گذشته اش مؤاخذه نکند و مردم عراق

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۰۷-۲۰۴

۲- مقاتل الطالبین، ص ۲۶

۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۹۰

۴- همان، ۱۹۴

۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸

را به کینه‌های گذشته دستگیر نکند. (۱)

اصحاب علی(ع) در هر نقطه‌ای که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان علی(ع) مورد آزار و اذیت واقع نشوند و یاران علی(ع) بر جان و مال و ناموس و فرزندانشان بیمناک نباشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه‌ای بر آنان وارد نسازد و حق هر صاحب حقی بدو برسد و هر آنچه به دست اصحاب علی(ع) است از آنان بازگرفته نشود (۲) و ...

به نقل ابن قتیبه: عبدالله بن عامر فرستاده معاویه قیود و شروط حسن(ع) را به همان صورتی که حضرت بدو گفته بود برای معاویه نوشت و فرستاد و معاویه همه آن‌ها را به خط خود در ورقه‌ای نوشت و مهر کرد و پیمان‌های مؤکد و سوگندهای شدید بر آن فزود و همه سران شام را بر آن گواه گرفت و آن را برای نماینده خود عبدالله بن عامر فرستاد و او آن را به حسن(ع) تسلیم کرد. (۳)

امّا معاویه به تدریج تمام تعهدات خود را به بوته فراموشی سپرد و هر آنچه خواست انجام داد. در مقابل، امام حسن(ع) با حفظ جان شیعیان و یارانش، خط ارتباط خود را با نسل‌های آینده محفوظ داشت، هر چند بزرگانی همچون حُجر بن عدی و مانند او را از دست داد. به گفته علمای اهل سنت، حُجر در مَرَجَ عَیْدَرَاءَ (از روستاهای دمشق) به دستور معاویه و به وسیله دژخیمان او به شهادت رسید که

۱- مقاتل الطالبین، ص ۲۶

۲- کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۶

۳- الامامه و السياسه، ص ۲۰۰

شهادت او موجی از اعتراض‌ها را علیه معاویه برانگیخت و مورد اعتراض عایشه و دیگران قرار گرفت. (۱)

در هر حال امام حسن (ع) با صلح خود، در پی آن بود تا پرده از چهره طاغیان بردارد، او در یک جهاد خاموش و آرام جان خود را فدا نمود تا گاه فریاد در کربلا فرارسید. در حقیقت شهادت کربلا بیان پیش از آن که حسینی باشد، حسنی است.

حلم و بردباری

مروان حکم که هیچگاه از آزار آن بزرگوار فروگذار نمی‌کرد، به هنگام رحلت آن امام (ع) در تشییع جنازه شرکت کرد، حضرت امام حسین (ع) فرمود: تو به هنگام حیات برادرم هر چه از دست برآمد انجام دادی اما اینک در تشییع جنازه وی شرکت کردی! پاسخ داد: هر چه کردم، بر کسی بود که حلم و بردباریش از این کوه - اشاره به کوهی در مدینه - بیشتر بود. (۲)

داستان مشهور مرد شامی که در کتاب «مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی» آمده و دیگران هم آن را نقل کرده‌اند که، مردی از اهل شام می‌گوید: من به مدینه رفتم و مردی را دیدم که بر استری سوار است که زیباتر و خوش لباس‌تر از او ندیده بودم و مرکبی هم بهتر از مرکب او مشاهده نکرده بودم، من از آن مرد خوشم آمد و از

۱- اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۸۶

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ صواعق المحرقة، ص ۱۳۸؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۸۹

شخصی پرسیدم: این مرد کیست؟ گفتند: حسن بن علی بن ابیطالب است!

در این هنگام سینه‌ام پر از کینه شد و نسبت به علی ابن ابیطالب رشک و حسد بردم که فرزندی این گونه داشته باشد، از این رو به نزد او رفته و بدو گفتم: تو پسر ابوطالب هستی؟
فرمود: من پسر فرزند اویم.

من شروع کردم به دشنام دادن او و پدرش، چون سخن من تمام شد، آن حضرت رو به من کرد و فرمود:

«اَحْسِبُكَ غَرِيبًا؟»

به گمانم تو غریب این شهر هستی؟»

گفتم: آری.

فرمود:

«فَإِنْ اَحْتَجَجْتَ اِلَى مَنْزِلِ اَنْزَلْنَاكَ اَوْ اِلَى مَالِ اَسَيْنَاكَ اَوْ اِلَى حَاجَةٍ عَادْنَاكَ؛»

اگر نیازمند خانه و منزل هستی به تو منزل دهیم و اگر نیاز به مال داری به تو بدهیم و اگر نیاز دیگری داری کمکت کنیم؟»
مرد شامی می گوید:

«فَاصْبِرْفُتْ وَ مَا عَلَيَّ اَرْضٍ اَحَدٌ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْهُ (۱)؛»

من از نزد آن حضرت رفتم در حالی که احدی در روی زمین نزد من از وی محبوب تر نبود».

گستره عفو و گذشت حضرت آن قدر پدروانه بود که حتی قاتل او را هم در بر گرفت به طوری که می فرمود: از چه می خواهید او را بکشید؟ اگر آن کسی باشد که من می دانم، خشم و عذاب خداوند بیش تر از تو خواهد بود اگر هم او نباشد دوست ندارم که به خاطر من، بی گناهی گرفتار شود. (۱)

هم چنین آمده است که امام حسن (ع) گوسفندی داشت که بدان علاقه داشت، روزی مشاهده کرد که پای آن گوسفند شکسته شده، به غلامش فرمود: چه کسی پای این گوسفند را شکسته؟

پاسخ داد: من.

فرمود: چرا؟

گفت: می خواستم تا شما را غمگین کنم!

امام (ع) فرمود: اما من تو را خوشحال خواهم کرد و تو در راه خدا آزادی!

در روایت دیگری است که فرمود:

«لَا غَمَّ مَنْ أَمَرَكَ بِغَمِّي؛

من نیز غمگین می کنم آن کسی را که به تو دستور داده تا مرا غمگین کنی (یعنی شیطان)».

و به دنبال آن، او را آزاد کرد. (۲)

۱- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵

۲- مقتل الحسین، العلامة ابوالمؤید الموفق بن احمد، ص ۱۲۷، ط الغری

مروت و جوانمردی امام

ابن کثیر از علمای اهل سنت روایت کرده که امام(ع) غلام سیاهی را دید که گرده نانی پیش خود نهاده و لقمه‌ای از آن می‌خورد و لقمه دیگری را به سگی که آنجا بود می‌دهد. امام(ع) که آن منظره را دید، بدو فرمود: انگیزه تو در این کار چیست؟ پاسخ داد:

«أَنِّي اسْتَحْيِي مِنْهُ أَنْ أَكُلَ وَلَا أَطْعِمَهُ؛

من از او شرم دارم که خود بخورم و به او نخورانم».

امام(ع) بدو فرمود: از جای خود برنخیز تا من برگردم!

سپس به نزد مولای آن غلام رفت و او را با آن باغی که در آن زندگی می‌کرد از وی خریداری کرد، آنگاه آن غلام را آزاد کرده و آن باغ را نیز به او بخشید. (۱)

قندوزی از نویسندگان اهل سنت هم از حضرت رضا(ع) روایت کرده که امام حسن(ع) به جایگاه خلوتی رفت و لقمه نانی را آنجا دید، پس آن را برداشت و با چوبی آن را پاک کرد و به غلامش داد و چون بیرون آمد آن را از آن برده مطالبه کرد و غلام گفت:

«أَكَلْتُهَا يَا مَوْلَايَ؛

ای آقای من، آن را خوردم!»

امام(ع) به او فرمود:

«أَنْتَ حُرٌّ لِرُؤُوسِ اللَّهِ؛

تو در راه خدا آزادی!»

آنگاه فرمود: از جدّم رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود:

«مَنْ وَجَدَ لُقْمَةً فَمَسَحَهَا أَوْ غَسَلَهَا ثُمَّ أَكَلَهَا اعْتَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّارِ، فَلَا أَكُونَ أَنْ اسْتَعْبَدَ رَجُلًا اعْتَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ النَّارِ (۱)؛

کسی که لقمه‌ای را افتاده ببیند و آن را پاک کرده یا بشوید و بخورد، خدای تعالی او را از آتش دوزخ آزاد کند و من چنان نیستم که مردی را که خدای عزوجل از آتش دوزخ آزاد کرده به بردگی خود گیرم».

در موردی دیگر زمخشری در کتاب ربیع الابرار از انس بن مالک روایت کرده که گوید: من در خدمت حسن بن علی(ع) بودم که کنیزکی بیامد و شاخه گلی را به آن حضرت هدیه کرد. حسن بن علی بدو گفت:

«أَنْتِ حُرَّةٌ لِرُوحِهِ اللَّهِ؛

تو در راه خدا آزادی».

من که آن ماجرا را دیدم به آن حضرت عرض کردم: کنیزکی شاخه گل بی ارزشی به شما هدیه کرد و شما او را آزاد کردی؟ در پاسخ فرمود:

«هَكَذَا أَدَبَنَا اللَّهُ تَعَالَى إِذَا حُيِّتُمْ بِحَيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا وَكَانَ أَحْسَنُ مِنْهَا اعْتَاقُهَا (۲)؛

این گونه خدای تعالی ما را ادب کرده که فرمود: وقتی تحیه‌ای به شما دادند، تحیتی بهتر دهید و بهتر از آن آزادی اوست».

۱- ینابیع الموده، ص ۲۲۵

۲- ربیع الابرار، زمخشری، ص ۲۵۱

هم‌چنین محمد بن یوسف زرندی، از دانشمندان اهل سنت، در کتاب نظم دُرِّ السَّمْطِین روایت کرده که مردی نامه‌ای به دست امام حسن (ع) داد که در آن حاجت خود را نوشته بود.

امام بدون آن که نامه را بخواند بدو فرمود:

«حَاجَّتُكَ مَقْضِيَّةٌ؛

حاجتت رواست».

شخصی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا؛ خوب بود نامه‌اش را می‌خواندی و می‌دیدی حاجتش چیست و آنگاه بر طبق حاجتش پاسخ می‌دادی؟

امام (ع) پاسخی عجیب و خواندنی داد و فرمود:

«أَحْسَى أَنْ يَسْأَلَنِي اللَّهُ عَنْ ذُلِّ مَقَامِهِ حَتَّى أَقْرَأَ رُقْعَتَهُ (۱)؛

بیم آن دارم که خدای تعالی تا بدین مقدار که من نامه‌اش را می‌خوانم از خواری مقامش مرا مورد مؤاخذه قرار دهد».

در روایت دیگری آمده که مردی نزد عبدالله بن عمر رفت و از او - که بر درب مسجد نشسته بود - درخواست بخششی کرد، عبدالله بن عمر دستور داد پنج درهم به او بدهند.

آن مرد گفت: این مقدار دردی از من دوا نمی‌کند، پس مرا به شخصی راهنمایی کن حاجتم را برآورده سازد!

عبدالله بن عمر به گوشه‌ای از مسجد که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در آنجا نشسته بودند، اشاره کرده و گفت:

به نزد این جوانمردان برو».

آن مرد متوجه آنها شده و حاجت خود را به ایشان گفت. حسنین (علیهما السلام) به آن مرد رو کرده و گفتند:

«إِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا فِي دِينِ فَادِحٍ، أَوْ فَقْرٍ مُدَقِّعٍ، أَوْ حِمَالَةٍ مُفْطَعَةٍ؛

سؤال شایسته نیست جز در بدهکاری سنگین یا فقیری که به خاک مذلت نشاند یا خونبهایی و یا بدهکاری که انسان را درمانده سازد».

و آن مرد پاسخ داد: یکی از همین سه چیز است.

در این جا بود که امام حسن (ع) دستور دادند یکصد دینار به او دادند و امام حسین (ع) هم نود و نه دینار به او پرداخت چون خوش نداشت که در بخشش و عطا همانند برادرش حسن (ع) عمل کرده باشد.

آن مرد پولها را گرفت و از نزد ایشان رفت و عبورش به عبدالله به عمر افتاد. او پرسید: چه کردی؟ و آن مرد داستان خود و کرم و بزرگواری حسنین (علیهما السلام) را برای او بازگو کرد و عبدالله بن عمر با شگفتی گفت:

«مَنْ لَكَ بِمِثْلِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ؟! أَوْلَيْتَكَ مُطْمَئِنُوا الْعِلْمَ فَطَمَّأَ وَ حَازُوا الْخَيْرَ وَ الْحِكْمَةَ (۱)؛

چه کسی همانند این جوانمردان است، اینان از پستان علم و دانش شیر خورده و خیر و حکمت را نزد خود گرد آورده‌اند».

تواضع امام حسن (ع)

امام حسن بن علی (ع) بر جمعی از فقرا عبور کرد که روی زمین نشسته و تکه‌های نانی در پیش روی خود گذارده و می‌خوردند و چون آن حضرت را دیدند تعارف کرده گفتند:

«هَلُمَّ يَا بَنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْغَدَاءِ؛

ای پسر دختر رسول خدا بفرما! صبحانه!

امام (ع) پیاده شد و این آیه را خواند:

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُشْتَكِبِينَ؛ «به راستی که خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد».

و سپس شروع کرد به خوردن غذای آنان و چون سیر شدند امام (ع) آن‌ها را به میهمانی خود دعوت کرد و از آن‌ها پذیرایی و اطعام نمود و جامه نیز بر تن آن‌ها پوشانید و چون فراغت یافت فرمود:

«الْفَضْلُ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَجِدُوا غَيْرَ مَا اطْعَمُونِي وَ نَحْنُ نَجِدُ أَكْثَرَ مِنْهُ (۱)؛

با این همه، فضیلت و برتری از آنان است، زیرا آنان به غیر از آنچه ما را بدان پذیرایی و اطعام کردند، چیز دیگری نداشتند ولی ما بیش از آنچه دادیم باز هم داریم!»

هم‌چنین آمده است که امام حسن (ع) در مکانی نشسته بود و چون خواست از آن‌جا برود فقیری وارد شد امام (ع) به آن مرد فقیر

ص: ۶۸

خوش آمد گفته و با او ملاطفت کرد و سپس به او فرمود:

«أَنْتَ كَجَلَسْتِ عَلَيَّ حِينَ قِيَامِ مَنَا افْتَأَذُنْ بِالْإِنْصِرَافِ؟»

ای مرد تو وقتی نشستی که ما برای رفتن برخاستیم، آیا اجازه رفتن به من می دهی؟»

مرد فقیر عرض کرد:

«نَعَمْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ (۱)؛»

آری ای پسر رسول خدا».

اطعام و رسیدگی به محرومان

ابن صباغ مالکی در این باره می نویسد:

«الْكَرْمُ وَالْجُودُ غَرِيزَةٌ مَعْرُوسَةٌ فِيهِ (۲)؛»

کرم و جود، غریزه‌ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود».

سفره آن بزرگوار در صبح و ظهر و شام همیشه پهن بود، حاضر و مسافر و هر گرسنه‌ای بر خوان کرم آن کریم اهل بیت اطعام می شدند.

روزی امام مجتبی (ع) به اتفاق برادرش امام حسین (ع) در باغ‌های ابن عباس در کنار جویی نشسته بودند، غذایشان هم قرص نانی با نمک و شاخه‌ای سبز بود، غذای خوبی هم آورده شد، امام مجتبی (ع) همان قرص نان و نمک را خورد و دستور داد غلامان و

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۷۳

۲- الفصول المهمه، ص ۱۵۷

کارگران را جمع کردند و غذای خوب را آنان خوردند. (۱)

آن بزرگوار اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرد. در طول عمر خود چندین بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خداوند داد. در منابع اهل سنت آمده: امام(ع) سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرد، نصف آن را برای خود نگه داشت و نصف دیگر را در راه خدا انفاق نمود، حتی نعلین و کفش خود را. (۲)

سخاوت امام (ع)

درباره سخاوت امام(ع) روایات زیبایی وارد شده، در حدیثی آمده که امام حسن(ع) هیچ گاه سائلی را رد نکرد و در برابر درخواست او نه نگفت و چون به آن حضرت عرض شد: چگونه است که هیچ گاه سائلی را رد نمی کنید؟ پاسخ داد: من سائل در گاه خدا و راغب در پیشگاه اویم و من شرم دارم که خود درخواست کننده باشم و سائلی را رد کنم و خداوند مرا به عادت معتاد کرده، مرا عادت داده که نعمت های خود را بر من فرو ریزد و من نیز در برابر او عادت کرده ام که نعمتش را به مردم بدهم و ترس آن را دارم که اگر عادت را ترک کنم اصل آن نعمت را از من دریغ دارد. امام(ع) به دنبال این گفتار دو بیت شعر خواند که معنای آن

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۱۲

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷

هنگامی که سائلی نزد من آید بدو گویم: خوش آمدی ای کسی که فضیلت او بر من فرضی است عاجل و کسی که فضیلت او برتر است بر هر فاضل و بهترین روزهای جوانمرد روزی است که مورد سؤال قرار گیرد و از او چیزی درخواست شود. (۱)

حسن بن علی (ع) تمامی توان خویش را در راه انجام امور نیک و خداپسندانه، به کار می‌گرفت و اموال فراوانی در راه خدا می‌بخشید. بزرگان اهل سنت از بخشش بی‌سابقه و انفاق بی‌نظیر حضرت بسیار یاد می‌کنند. در اکثر کتاب‌های آنان آمده: حضرت مجتبی (ع) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا انفاق کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرد و نصف آن را برای خود نگه داشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید. (۲)

ابن عباس با بیانی دیگر پرده از سخاوت و بخشندگی امام (ع) برمی‌دارد و می‌گوید: من به هیچ چیز جز به این که در جوانی با پای پیاده به حج نرفتم، افسوس نخورده‌ام. حسن بن علی (ع) ۲۵ بار با پای پیاده به حج رفت در حالی که مرکب‌های خوب در جلو او کشیده می‌شد. سه بار همه اموالش را با فقرا تقسیم کرد به طوری که یک لنگه را می‌داد و لنگه دیگر را نگه می‌داشت. (۳)

۱- کنز المدفون، سیوطی، ص ۲۳۴؛ نورالابصار، ص ۱۱

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ تذکره الخواص، ص ۱۹۶

۳- سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۰؛ اسعاف الراغبین، ص ۱۹۴

هم‌چنین آورده‌اند که مردی نزد امام مجتبی (ع) آمد و ابراز نیازمندی کرد. امام (ع) برای این که کمک رو در رو نباشد تا سبب شرمندگی آن مرد نگردد فرمود: آنچه را می‌خواهی در نامه‌ای بنویس و برای ما بفرست تا نیازت برآورده شود. آن مرد رفت و نیازهای خود را در نامه‌ای برای امام فرستاد. حضرت نیز آن چه را خواسته بود برایش فرستاد. شخصی که در آن جا حضور داشت. به امام (ع) عرض کرد: به راستی چه نامه پربرکتی برای آن مرد بود! امام در پاسخ او فرمود:

برکت این کار برای من بیشتر بود که سبب شد شایستگی انجام این کار نیک را بیابم، زیرا بخشش راستین آن است که بدون درخواست شخص، نیازش را برآوری، ولی اگر آن چه را خواسته است، به او بدهی، در واقع قیمتی است که برای آبرویش پرداخته‌ای. (۱)

این داستان هم در نوع خود قابل تأمل است: امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن جعفر به قصد انجام زیارت حج (خانه خدا) از مدینه حرکت کردند. چون بار و بنه آن‌ها را از پیش برده بودند، دچار گرسنگی و تشنگی شدیدی شدند و در این میان، به خیمه پیرزنی برخوردند و از او نوشیدنی خواستند.

پیرزن گفت: آب و نوشیدنی در خیمه نیست، ولی در کنار خیمه گوسفندی است که می‌توانید از شیر آن گوسفند استفاده کنید آن را

بدوشید و شیرش را بنوشید، آن‌ها رفتند و شیر گوسفند را دوشیده و نوشیدند و سپس از او خوراکی خواستند.
زن گفت: جز همین گوسفند مالک چیزی نیستم و چیز دیگری نزد من یافت نمی‌شود، یکی از شما آن را ذبح کند تا برای شما غذایی تهیه کنم.

در این وقت یکی از آن‌ها برخاست و گوسفند را ذبح کرد و پوستش را کند و آماده طبخ نمود. آن زن نیز برخاسته برای ایشان غذایی تهیه کرد و آن‌ها خوردند و لختی بیاسودند تا وقتی که گرمای هوا شکسته شد، برخاسته و آماده رفتن شدند و به آن زن گفتند:

ای زن! ما افرادی از قریش هستیم که اراده زیارت حج بیت الله را داریم و چون سالم باز گشتیم، نزد ما بیا تا پاداش این محبت تو را بدهیم!

آن‌ها رفتند و چون شوهر آن زن آمد و جریان را شنید، خشمناک شد و او را سرزنش کرد و گفت: وای بر تو! گوسفند مرا برای مردمانی که نمی‌شناسی سر می‌بری، آنگاه به من می‌گویی، افرادی از قریش بودند.

این جریان گذشت و پس از مدتی، فقر و نیاز، آن پیرزن و شوهرش را، ناچار به شهر مدینه کشانید و چون سرمایه و کسب و کاری نداشتند به جمع‌آوری سرگین و پشگل مشغول شده و از این طریق امرار معاش کرده و زندگی خود را می‌گذراندند.

در یکی از روزها پیرزن عبورش بر درخانه امام حسن (ع) افتاد و در حالی که امام (ع) بر در خانه بود از آن‌جا گذشت و چون آن حضرت او را دید شناخت، ولی پیرزن امام را شناخت. در این وقت

امام حسن(ع) به غلامش دستور داد به دنبال آن پیرزن برود و او را به نزد وی بیاورد. غلام برفت و او را بازگرداند و امام حسن(ع) بدو فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟
گفت: نه.

فرمود: من همان میهمانِ تو در فلان روز هستم.

پیرزن گفت: پدر و مادرم به قربانت!

امام حسن(ع) دستور داد هزار گوسفند برای او خریداری کردند و با هزار دینار پول، همه را به او داد و به دنبال آن نیز وی را به نزد برادرش حسین(ع) فرستاد.

امام حسین(ع) از آن زن پرسید: برادرم حسن چه مقدار به تو داد؟

عرض کرد: هزار گوسفند و هزار دینار.

امام حسین(ع) نیز دستور داد همان مقدار گوسفند و همان مقدار پول به آن پیرزن دادند و سپس او را به همراه غلام خود به نزد عبدالله بن جعفر فرستاد و عبدالله از آن پیرزن پرسید:

حسن و حسین(علیهما السلام) چقدر به تو دادند؟

پاسخ داد: دو هزار گوسفند و دو هزار دینار.

عبدالله دستور داد: دو هزار گوسفند و دو هزار دینار به او دادند و به او گفت: اگر از آغاز به نزد من آمده بودی، من آن دو را به رنج و تعب می‌انداختم. (۱)

۱- الفصول المهمة، ج ۲، ص ۷۰۹؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۳۴۵؛ علموا اولادکم محبة آل بیت النبى، محمد عبده

حُسن ختام این قسمت را کلامی از ابن عساکر قرار می‌دهیم که گفت:
«انّ الحسن بن علی قاسم الله تعالی ما له مرّتين حتى تصدّق بفرد نعله (۱)؛
حسن بن علی دو بار اموالش را با خدا تقسیم نمود، حتّی یک لنگه از نعلینش را در راه خدا صدقه داد».

شهادت امام حسن (ع)

معاویه با شناختی که از خاندان اشعث داشت نیرنگ خود را به کار گرفت و پیکی به جانب جعده فرستاد. پیک هم به جعده وعده داد اگر موفق به مسموم و شهید نمودن امام مجتبی (ع) شود، وی را به عقد فرزندش یزید درآورد! هم‌چنین صد هزار درهم نقد نیز برای او ارسال می‌کند.

پیک معاویه موفق به فریب جعده شد و او نیز امام مجتبی (ع) را با مسموم کردن آب آشامیدنی به شهادت رساند.
ابن قتیبه دینوری می‌نویسد: هنگامی که خبر شهادت امام مجتبی (ع) به معاویه رسید، سجده شکر بجا آورد و تکبیر گفت. (۲)
البته در این موضوع تردیدی نیست که امام مجتبی (ع) چندین نوبت با دسیسه‌های معاویه مسموم شدند و در نهایت با زهر به شهادت رسید. منابع معتبر تاریخی به این مهم توجه نموده‌اند، یعقوبی می‌نویسد: هنگامی که لحظه رحلت حسن بن علی (ع) رسید، برادرش

۱- ترجمه امام حسن (ع) از تاریخ دمشق، ص ۱۴۳

۲- الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۹۶

حسین را فرا خواند و فرمود این آخرین مرتبه و سه نوبت است که من مسموم می‌شوم و هیچ‌گاه مانند این نوبت مسموم نشده بودم.

(۱)

ابن اثیر می‌نویسد:

«و کان سبب موته انّ زوجته جعده بنت الاشعث بن قیس سقته السم (۲)؛

علت مرگ حسن مجتبی این بود که همسرش جعده دختر اشعث بن قیس به وی سم نوشانید.»

قرطبی هم می‌نویسد: حسن بن علی توسط همسرش جعده دختر اشعث بن قیس مسموم شد و این کار با دسیسه معاویه شکل گرفت

که در مورد خواسته‌های وی، او را تطمیع نمود و اموالی برای او فرستاد. (۳)

دانشمندان دیگر اهل سنت هم می‌نویسند: این جنایت به دسیسه معاویه انجام شد که جعده را در برابر مالی که به او داد به این کار

و ادار کرد. (۴)

البته معاویه به وعده‌های خود عمل نکرد. یکی از وعده‌ها این بود که او را به همسری یزید درآورد اما معاویه پس از شهادت امام

حسن (ع)، وقتی جعده درخواست انجام این وعده را از او کرد، طبق روایت مسعودی به صورت مسخره و استهزاء بدو گفت: ما یزید

را

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳

۲- اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱

۳- استیعاب، ج ۱، ص ۴۴۰

۴- استیعاب، ج ۲، ص ۳۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۷؛ تذکره الخواص، ص ۲۲۲

دوست داریم و اگر این جهت نبود، ما به وعده خود وفا می کردیم! (۱)

از سوی دیگر امام (ع) راضی نشد نام کشنده خود را ذکر کند که مبادا خون بی گناهی ریخته شود، در کتب اهل سنت آمده و شیخ مفید هم از عمر بن اسحاق نقل کرده: من با حسن و حسین (علیهما السلام) در خانه بودیم. پس حسن (ع) برای تطهیر رفت و چون بیرون آمد فرمود: بارها به من زهر دادند و هیچ گاه مانند این بار نبود، همانا پاره‌ای از جگرم فتاد که با چوبی که همراهم بود آن را حرکت دادم! حسین (ع) گفت: چه کسی تو را زهر داده! فرمود: از آن کس چه می خواهی؟ آیا می خواهی او را بکشی؟ اگر آن کسی باشد که من می دانم، خشم و عذاب خداوند بر او بیش از خشم و غضب توست و اگر او نباشد، من دوست ندارم بی گناهی به خاطر من گرفتار شود. (۲)

ابونعیم و ابن جوزی و دیگر دانشمندان اهل سنت روایت کرده‌اند که چون هنگام احتضار برای امام حسن (ع) فرا رسید به اطرافیان خود فرمود:

«اٰخِرُ جُوْنِي اِلَى صَحْنِ الدَّارِ اَنْظُرُ فِى مَلَكُوْتِ السَّمَاۗءِ؛

مرا به صحن خانه ببرید تا در ملکوت آسمان نظر بیفکنم».

و چون آن حضرت را به صحن خانه آوردند، سر را به سوی آسمان بلند کرده، گفت:

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۳

۲- استیعاب، ج ۱، ص ۱۴۱؛ حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۸؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۳۰؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵

«اللَّهُمَّ إِنِّي اخْتَسِبُ عِنْدَكَ نَفْسِي فَأَنْهَا عَزُّ الْأَنْفُسِ عَلَيَّ لَمْ أَصَبْ بِمِثْلِهَا اللَّهُمَّ آئِسَ صِرْعَتِي وَ آئِسَ فِي الْقَبْرِ وَحَدَّتِي (۱)؛
خدایا من جان خود را به حساب تو می‌دهم که آن عزیزترین جان‌ها نزد من است و من مانند آن را نیافتم، خدایا این افتادنم و
تنهاییم را در قبر برای من مأنوس کن».

حضرت، اصحاب و خاندان خویش را فراخواند و به آن‌ها وصیت کرد. به امام حسین (ع) وصیت نمود اگر مانع نشدند، مرا در جوار
رسول الله (ص) به خاک بسپار، لیکن اگر دشمن مانع شد، در قبرستان بقیع دفن نما. از خون‌ریزی و پدیدار شدن فتنه بپرهیز. (۲)
در روایت اهل سنت آمده که امام حسین (ع) بر جنازه نماز گزاردند و در کنار قبر جدش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند. (۳)
روایتی از اهل سنت نقل شده که با مبنای تشیع - که امام (ع) را جز امام بعد غسل و کفن نمی‌کند و نماز نمی‌خواند - سازگار نیست.
در آن روایت آمده که امام حسین (ع) به سعید بن عاص (که در آن وقت از طرف معاویه حاکم مدینه بود) دستور داد به بدن امام
حسن (ع) نماز بخواند. (۴)

در روایات بسیاری که محدثین و مورخان اهل سنت نقل کرده‌اند: دو شهر مهم و مقدس حجاز، یعنی مکه و مدینه هفت روز

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۲۴

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹۷

۳- استیعاب، ج ۱، ص ۴۴۲؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۸

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۸؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵

در رحلت امام حسن(ع) عزاداری کرده و کسب و کار خود را تعطیل نمودند و زنان بنی هاشم نیز یک ماه تمام مجالس عزاداری داشتند و تا یک سال نیز از پوشیدن لباس نو و استعمال زیورآلات خودداری کردند. (۱)

البته در دو شهر مهم عراق، یعنی کوفه و بصره نیز مردم به عزاداری پرداختند و در بصره این خبر دردناک توسط عبدالله بن سلمه بن زیاد بن ابیه که در آن وقت حاکم آن شهر بود داده شد و او نیز حکم بن ابی العاص ثقفی را مأمور ابلاغ این خبر به مردم شهر نمود و مردم شهر نیز با شنیدن آن مصیبت، عزادار شده و صداها را به گریه و شیون بلند کردند و کوفه هم با رسیدن خبر آن ضایعه مؤلمه یکپارچه گریه و شیون شد و شعرای اهل کوفه مانند سلیمان بن قته و قیس بن عمر در مرثیه آن حضرت اشعاری سرودند که در کتاب‌های تاریخی ثبت شده است. (۲)

شهادت حضرت در ۲۸ صفر سال پنجاه هجری، چهل سال زندگی بعد از رسول الله(ص) در سن ۴۷ سالگی رخ داده است.

۱- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۳؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴۴

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۳

گزیده‌ای از سخنان امام حسن (ع) در منابع اهل سنت

صبر و بردباری

«جَرَبْنَا وَ جَرَبَ الْمُجْرِبُونَ فَلَمْ نَرْ شَيْئاً أَنْفَعِ وَجِدَاناً وَ لَا اضْرََّ فَقْدَاناً مِنَ الصَّبْرِ تُدَاوِي بِهِ الْأُمُورُ وَ لَا يُدَاوِي هُوَ بِغَيْرِهِ (۱)؛
ما و همه تجربه گران تجربه کرده‌اند و وجود چیزی را سودمندتر و فقدانش را زیان بارتر از صبر و بردباری ندیدیم که هر دردی با آن درمان شود، ولی چیزی نیست که فقدان آن را درمان کند».

جود و کرم

معاویه از حضرت امام حسن (ع) پرسید: کرم چیست؟

امام (ع) پاسخ دادند:

«هُوَ التَّبَرُّعُ بِالْمَعْرُوفِ قَبْلَ السُّؤَالِ وَ الرَّأْفَةُ بِالسَّائِلِ مَعَ الْبُذْلِ (۲)؛

بخشش به نیکی پیش از درخواست و مهر و رأفت نسبت به سائل به همراه بذل و بخشش».

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۰۵

۲- المستطرف، العلامة الاشبهی، ج ۱، ص ۱۴۵، ط قاهره

مکارم اخلاق

جابر بن عبدالله می گوید: شنیدم که امام حسن (ع) فرمود:

«مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ عَشْرَةٌ: صِدْقُ اللِّسَانِ وَ صِدْقُ البُّؤْسِ وَ اعْطَاءُ السَّائِلِ وَ حُسْنُ الخُلُقِ وَ الْمُكَافَأَةُ بِالصَّنَائِعِ وَ صِلَةُ الرَّجِمِ وَ التَّيَدُّمُ عَلَى الْجَارِ وَ مَعْرِفَةُ الْحَقِّ لِلصَّاحِبِ وَ قِرَى الضَّيْفِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ (۱)؛

مکارم اخلاق ده چیز است: راستگویی، صداقت در خضوع، بخشش به سائل، خوش خلقی، پاداش دادن به کارها، پیوند با خویشان، حمایت از همسایه، حق شناسی برای صاحب آن، مهمان نوازی و سرسلسله همه اینها شرم و حیاست».

بهترین و بدترین مردم

مردی از آن حضرت پرسید: بهترین مردم کیست؟ امام (ع) فرمودند:

«مَنْ اشْرَكَ النَّاسَ فِي عَيْشِهِ؛

کسی که مردم را در زندگی خود شریک سازد».

مرد پرسید: بدترین مردم کیست؟ فرمود:

«مَنْ لَا يَعِيشُ فِي عَيْشِهِ أَحَدٌ (۲)؛

کسی که در زندگی او دیگری زندگی نکند».

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۰۲-۲۰۱

۲- همان، ج ۲، ص ۲۰۲

عوامل نابودی و هلاکت

امام (ع) فرمودند:

«هَلَاكُ النَّاسِ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبْرُ، الْحِرْصُ، الْحَسَدُ؛
الْكِبْرُ، بِهِ هَلَاكُ الدِّينِ وَبِهِ لُعِنَ ابْلِيسُ
الْحِرْصُ، عَدُوُّ النَّفْسِ وَبِهِ اخْرَجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ
الْحَسَدُ، رَأْدُ السُّوءِ وَبِهِ قَتَلَ قَابِلُ هَابِيلَ (۱)»

؛ نابودی مردم در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد؛

تکبر که نابودی دین در آن است و به علت تکبر بود که ابلیس، ملعون و دور از رحمت حق گردید.

حرص، که دشمن جان انسانی است و به همان خاطر، آدم از بهشت اخراج گردید.

حسد، که جلودار و راه بر بدی است و به خاطر حسد بود که قابیل هابیل را کشت.

بهترین برادر

من شما را از حال برادری که داشتم آگاه سازم که از بزرگترین مردمان در پیش چشم من بود و مهم‌ترین چیزی که او را در چشم من بزرگ کرده بود، کوچک بودن دنیا در نزد او بود، او کسی بود که از تسلط و فرمانروایی شکمش بر او دور بود و چیزی را که بدان دسترسی نداشت تناول نمی‌کرد و در چیزی که بدان دست می‌یافت زیاده‌روی نمی‌نمود و از تسلط و فرمانروایی شهوت جنسی بر او مبراً

بود و عقل و رأی خود را بدان جهت سبک نمی کرد و از تسلط جاهلان نیز بیرون بود. پس دست خود را جز با اطمینان به منفعت چیزی به سوی آن دراز نمی کرد، خشم نمی کرد و از چیزی آزرده نمی شد. هر وقت در کنار دانشمندان قرار می گرفت به شنیدن حریص تر بود تا به سخن گفتن و بیشتر اوقات خاموش بود و چون لب به سخن می گشود، سخن گویان دیگر را مقهور و شیفته خود می کرد.

در دعوا و نزاعی شرکت نمی جست و در جدالی وارد نمی شد و به دلیلی (در دعوا) تلاش نمی کرد تا قاضی را ببیند، می گفت هر چه را می کرد و می کرد کاری را که نمی گفت، از روی تفضّل و بزرگواری.

از برادران خود غفلت نمی ورزید و چیزی را بدون مشارکت آنها به خود اختصاص نمی داد.

تا جایی که قابل معذرت خواهی بود کسی را در کارش سرزنش نمی کرد و چون دو کار برایش پیش می آمد که نمی دانست حق در کدام طرف هست با آن طرف که به هوای نفس نزدیک تر بود مخالفت می کرد و آن را ترک می نمود. (۱)

میزان محبت به اهل بیت (علیهم السلام)

امام به مردی که در محبت اهل بیت (علیهم السلام) غلو کرده و زیاده از حدّ اظهار محبت به این خانواده می کرد فرمود: خدا را دوست بدارید و ما نیز اگر خدا را اطاعت کردیم، دوست مان بدارید و اگر خدای را

نافرمانی کردیم، مبعوض مان بدارید.

آن مرد گفت: شما نزدیکان رسول خدا(ص) و اهل بیت او هستید!

امام(ع) در پاسخ فرمود:

«وَيَحْكُمُ لَوْ كَانَ اللَّهُ نَافِعًا بِقَرَابَتِهِ مِنْهُ بِغَيْرِ عَمَلٍ نَفَعُ بِذَلِكَ مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْنا اباءَهُ وَأُمَّهُ وَاللَّهُ أَنَّى لِأَخَافُ أَنْ يُضَاعَفَ لِلْعَاصِي مِنَّا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَارْجُوا أَنْ يُؤْتِيَ الْمُحْسِنَ مِنَّا اجْرَهُ مَرَّتَيْنِ (۱)؛

وای بر شما؛ اگر خداوند بدون عمل برای کسی سود و نفعی داشت برای کسی که از نظر پدر و مادر از ما نزدیکتر بود سودمند بود و به خدا سوگند من ترس آن را دارم که عذاب نافرمان ما خاندان دو برابر گردد و امید آن را دارم که به نیکوکار ما نیز دو برابر پاداش دهند».

فواید رفتن به مساجد

امام حسن(ع) فرمود:

«مَنْ اِدَامَ الْاِخْتِلافِ اِلَى الْمَسْجِدِ اصَابَ ثَمَانِي خِصَالٍ اَيُّهُ مُحْكَمَةٌ وَ اِخًا مُسْتَفَادًا وَ عِلْمًا مُسْتَطْرَفًا وَ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً وَ كَلِمَةً تُدَلُّ عَلَي هُدًى اَوْ تُرَدِّعُهُ عَن رِدى وَ تَزُكِّى الذَّنوبِ حَيَاءً اَوْ خَشْيَةً (۲)؛
کسی که رفت و آمد به مساجد را ادامه دهد(و زیاد به

۱- الكواكب الدرر، رواه العلامة المنادى، ج ۱، ص ۵۳، ط الازهریه بمصر

۲- عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۳، ص ۳

مسجد رود) هشت فایده به او می‌رسد، آیتی محکمه (و دلیلی از قرآن برای رهنمود زندگی که در آن تردیدی نباشد) و برادری سودبخش، علم و دانشی تازه، رحمتی که مورد انتظار باشد، سخن سودمندی که راهنمای هدایتی باشد یا بازدارنده از نابودی و هلاکتی و ترک گناهان از روی شرم و حیا یا به خاطر ترس از خدا».

فصل دوم: امام زين العابدين (ع)

طلوع سخن

یکی از ائمه اثنی عشر که مقبولیت ویژه‌ای در میان اندیشمندان اهل سنت دارد امام سجاد(ع) است برخی از صاحب نظران اهل سنت نیز آثار مستقلى درباره وی نگاشته‌اند از جمله «اخبار علی بن الحسین»، نوشته حافظ ابوبکر جعابی بغدادی، «زین العابدین»، نوشته احمد فهمی از نویسندگان معاصر مصری، «زین العابدین»، نوشته دکتر عبدالحلیم محمود، شیخ و مفتی جامع الازهر مصر، «زین العابدین علی بن الحسین(ع)»، نوشته عبدالعزیز سید الاهل.

علمای بزرگ اهل سنت درباره حضرت، سخنانی حاکی از عمق ارادت و مودت دارند به طوری که زُهری از فقها و محدثان بزرگ می‌گوید: هیچ شخصیت قرشی را برتر از علی بن حسین ندیدم. (۱)

ابومحمد سعید بن مسیب از فقهای هفت گانه مدینه می‌گوید: پرهیزکارتر از علی بن حسین ندیدم. (۲)
حماد بن زید هم می‌گوید: علی بن حسین برترین هاشمی بود

۱- حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۱۲۷

۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹

که من او را درک کردم. (۱)

مالک بن انس رئیس فرقه مالکی می گوید: علی بن حسین در میان اهل بیت رسول خدا(ص) بی نظیر بود. (۲)
از این سخنان تحسین برانگیز فراوان است تنها به یک نمونه دیگر از محمد بن سعد کاتب الواقدی نویسنده کتاب «الطبقات الکبیر» بسنده می کنیم که می نویسد: علی بن حسین زین العابدین، عالم و موثق و امین و از رسول خدا حدیث بسیار روایت کرده است و در میان اهل بیت نظیر نداشت، موثق، مطمئن و کثیر الحدیث و بلند مرتبه بود. (۳)
استاد عباس محمود العقاد جمله زیبایی درباره حضرت دارد و آن این که:
این جوان بعد از جریان کربلا زندگی کرد تا این که بر قلبها مالک شد کما این که هشام بن عبدالملک بر بدنهای مردم تسلط داشت.

آنچه در نوشتار پیش رو می آید مختصری است از ابعاد شخصیتی امام سجاد(ع) از نظر تبارشناسی، شخصیت شناسی، فعالیت های سیاسی- اجتماعی و فرهنگی که از منظر بزرگان اهل سنت فراهم آمده است که این فقط گوشه ای از شخصیت علمی و معنوی حضرت سجاد(ع) را بیان نموده است.

امید آن که در دنیا و آخرت مشمول عنایات و الطاف کریمانه خاندان وحی و نبوت قرار گیریم. ان شاء الله

۱- منهاج السنه النبویه، ج ۲، ص ۱۲۳

۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹

۳- حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۱۲۷؛ منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۲۳

تبارشناسی حضرت سجاد (ع)

بنا به گفته تاریخ‌نگاران، تولد امام علی بن الحسین (ع) روز پنجشنبه پنجم شعبان (۱) سال ۳۸ هـ. ق در شهر مدینه بوده است. (۲) مادرش را کنیزی آزاد شده می‌دانند و درباره نژادش اختلاف دارند، عده‌ای وی را سلامه یا سلافه یا غزاله دختر یزدگرد ساسانی نامیده‌اند. (۳)

برخی دیگر از وی به نام شهربانو یا شاه زنان نام برده‌اند. (۴)

کنیه‌های آن حضرت متعددند، همچون: ابومحمد، ابوالحسن، ابوالحسین، ابوعبدالله. (۵) و از القاب ایشان چنین یاد شده است: سیدالعابدین (۶)، زین العابدین (۷)، سجاد (۸)، ذوالثغفات (دارای پیشانی پینه بسته)، منارالقانتین (مشعل شب زنده داران)، امین و زکی.

۱- فصول المهمه، ص ۱۹۸

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۵۶

۳- همان، ص ۳۶۸

۴- تذکره الخواص، ص ۲۹۱

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶

۶- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۷۰

۷- تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۰

۸- مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۰

از نظر شمایل ظاهری و پوشش، همواره با حنا و گیاهی به نام کتَم خضاب می فرمود، جامه‌ای زردرنگ داشت که روزهای جمعه می پوشید و نیز دو جامه از جنس خز داشت که یکی کوتاه و دیگری جبه‌ای از همان جنس بود که بر روی لباس هایش می پوشید. وقتی عمامه می گذاشت، قسمتی از آن را در پشت سرش می انداخت (و تحت الحنک می کرد). (۱)

همسر آن حضرت ام عبدالله فرزند امام حسن (ع) دختر عموی آن حضرت است (۲) که مادر امام محمد باقر (ع) می باشد. از این رو، امامان پس از آن حضرت نسب‌شان از طرف پدر به امام حسین (ع) و از طرف مادر به امام حسن مجتبی (ع) می رسد. تاریخ‌نگاران در تعداد فرزندان آن حضرت اختلاف دارند ولی ابن سعد در طبقات خود، آنان را هفده تن می داند که از آن میان ده تن پسر و هفت تن دخترند.

پسران: محمد (الباقر)، حسن، حسین، عبدالله، زید، عمر، علی، حسین اصغر، سلیمان و قاسم.

دختران: خدیجه، کلثوم، حسن (ام الحسن)، ملیکه، عُلَیْه (ام علی)، ام الحسین و فاطمه.

سلام رسول خدا (ص) توسط جابر به محمد الباقر (ع) از فرزندان امام سجاد (ع) مشهور است.

پیامبر اکرم (ص) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: برای حسین بن علی (ع) پسری به دنیا می آید، هرگاه او را دیدی سلام مرا به او

برسان

۱- الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱۲

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۰

و بدان که بعد از دیدن او عمر کوتاهی خواهی داشت. پس از این دیدار، جابر بیش از ده روز عمر نکرد. (۱)
از همین راوی آمده است که جابر گفت: پیامبر (ص) به من فرمود: ای جابر! آگاه باش که مهدی از فرزندان اوست. (۲)

نامگذاری

سفیان بن عینه می گوید، ابن زبیر گفته است که: ما نزد جابر بودیم که علی بن الحسین (ع) بر او وارد شد. جابر به او عرض کرد: من نزد رسول خدا (ص) بودم که حسین (ع) بر او وارد شد. حضرت او را در بغل گرفته، بوسید و در کنار خود نشانید، آن گاه فرمود: «يُولَدُ لِابْنِ هَذَا ابْنٌ يُقَالُ لَهُ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بَطْنِ الْعَرَشِ لِيَقُمَ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ، فَيَقُومُ هُوَ (۳)؛
برای این فرزندم، فرزندی متولد خواهد شد که به او علی بن الحسین گفته می شود. هنگامی که روز قیامت فرا رسد، منادی از جلو عرش ندا می دهد: آقای عبادت کنندگان برخیزد، آن گاه او بر می خیزد».

۱- تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۶

۲- همان

۳- همان، ج ۳۶، ص ۱۴۲

شخصیت‌شناسی امام زین‌العابدین (ع)

اشاره

علی بن الحسین (ع) همچون پدر و اجداد بزرگوارش، شخصیتی والا داشت و همچون آنان انسانی کامل بود. ابعاد شخصیتی ایشان از مناظر گوناگون قابل بررسی است.

۱. دانش

اشاره

زهري یکی از فقها و محدثان بزرگ تابعی در مدینه که ده تن از صحابه را درک کرده بود و علوم فقهای هفتگانه اهل سنت را در ذهن و خاطر داشت و اهل سنت بیش از حد او را ستوده‌اند. (۱)

او که شیفته عظمت علمی و تقوای امام سجاد (ع) بود، درباره آن حضرت گفته است:

«ما رَأَيْتُ أَحَدًا أَفْقَهُ مِنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ (۲)؛

کسی را داناتر از زین‌العابدین ندیدم».

او در سخنی دیگر می‌گوید:

«كَانَ أَكْثَرَ مُجَالَسَتِي مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ

۱- نک: شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۶۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۲۴

۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۵

ص: ۹۴
أَفَقَهُ مِنْهُ (۱)؛

بیشترین هم‌نشینی من با علی بن حسین بود، ولی هیچ کس را فقیه‌تر از وی ندیدم».

مالک بن انس درباره حضرت می‌گوید:

«لَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِثْلَ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ (۲)؛

علی بن حسین در میان اهل بیت رسول خدا

(ص)

بی‌نظیر بود».

تجلی علوم ربانی حضرت را می‌توان در میان محتوای گرانسنگ صحیفه سجادیه یافت.

صحیفه سجادیه، میراث گران‌قدر چهارمین پیشوای معصوم شیعیان، حضرت امام علی بن الحسین (ع) است.

این کتاب شریف، گنجینه‌ای گران‌بها و سرمایه‌ای پربار و تحفه‌ای الهی است. در دوران امام چهارم زمامداران جور آشکارا به احکام اسلام دهن‌کجی می‌کردند و جامعه را چنان به فساد آلوده کرده بودند که قیام و اصلاح ناممکن شده بود، از این رو امام سجاد (ع) برای انجام رسالت خود که هدایت و تربیت انسان‌هاست با توسل به شیوه دعا و نیایش، از مکتب تشیع علوی پاسداری کرد.

این کتاب مشتمل بر ۵۴ دعاست و افزون بر دعا و نیایش، دریای بی‌کرانی از علوم و معارف اسلامی در زمینه‌های مختلف عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و تربیتی است. در ارج و مکان آن این بس که آن را «اخذ القرآن» یا «زبور آل محمد» خوانده‌اند.

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶۷

۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹

در اهمیت و ارزش دعاهاى صحیفه سجادیه همین بس که علاوه بر شیعیان، اهل سنت نیز این ادعیه را در کتاب‌های خود آورده‌اند. (۱) و این حاکی از آن است که از این دعاها به عنوان راهی به سوی خدا و رابطی میان خلق و خالق بهره‌ها برده شده است.

ابعاد مختلف صحیفه سجادیه

اشاره

صحیفه سجادیه به منزله یک دائره المعارف علوم بشری است، آن چه که برای سعادت انسان لازم است در آن یافت می‌شود که اصول اعتقادات، احکام و فروع دین، معارف توحیدی و عرفانی، اخلاقیات و مسائل اجتماعی و سیاسی از آن جمله‌اند.

الف: اصول اعتقادی

امام سجاد(ع) به منظور مقابله با افکار انحرافی عصر خویش به تبیین اندیشه اصیل اسلامی پرداخت. امام(ع) در قالب دعا، ذات مطلق الهی را از هرگونه تشبیه به مخلوقات میرا دانسته و از هر نوع عیب و نقصی میرا می‌دارد. حضرت در مناجات دوازدهم می‌فرماید:

«و عقل‌ها از درک کنه جمالت عاجزند و دیده‌ها از نزدیکی به انوار جمالت خسته و نایبنا هستند و برای خلق به سوی معرفت تو راهی نیست، به جز ناتوانی از معرفت».

امام در دعای سی و پنجم از دریچه‌ای دیگر می‌فرماید:

«أَنَّكَ الْوَاحِدُ الْإِحْدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۱)»؛

حقاً که تویی یگانه یکتای بی‌نیاز، کسی که نه زاده است و نه زاده شده و هیچ کس مانند و همتای او نبوده است». در ارتباط با اعتقاد به نبوت و امامت می‌فرماید:

«خدایا مرا از یکتاپرستان و مؤمنان و از تصدیق‌کنندگان به پیامبرت و پیشوایانی که فرمان بری از ایشان را واجب کرده‌ای، قرار بده از کسانی که آن توحید و ایمان و تصدیق به وسیله ایشان و به دست آنان واقع می‌گردد.» (۲)

حضرت درباره معاد و وجود عالمی دیگر، که در آن، افراد با ایمان و نیکوکار به جزای اعمال خویش نایل می‌آیند و کافران و ستمکاران به کیفر اعمال خویش می‌رسند. در دعای چهاردهم می‌فرماید:

«خدایا! اگر نیکی من نزد تو در تأخیر گرفتن حق من و به کیفر نرساندن ستم‌کننده بر من تا روز رستاخیز است، پس بر محمد و آل او درود فرست و مرا به نیت درست و صبر پایدار تأیید فرما».

ب: احکام و فروع دین

امام سجاده (ع) در دعاهای خویش مردم را به سوی خداوند و اجرای قوانین و احکام دین دعوت می‌فرماید. در مورد نماز در دعای

۱- الصحیفه السجادیة الجامعه، تحقیق محمدباقر موحد ابطحی، ص ۴۱۷

۲- دعای چهل و هشتم

چهل و چهارم فرموده:

«بارالها بر محمد و آل محمد رحمت فرست و ما را در این ماه (ماه رمضان) بر اوقات نمازهای پنج گانه و حدود آن که تعیین کرده‌ای و واجبات آن را مقرر فرموده‌ای و وظایف و شروط آن را مشخص ساخته‌ای و اوقات آن را معین نموده‌ای، موفق بدار». ایشان در مورد فریضه روزه در همان دعا می‌فرماید:

«و سپاس خدایی را که یکی از راه‌های احسان را ماه خود، ماه رمضان، ماه روزه و ماه اسلام و ... قرار داد. پس برتری آن را بر سایر ماه‌ها به خاطر احترام‌های فراوان و فضایل نمایانی که برایش قرار داد، آشکار ساخت. از این رو، در این ماه برای بزرگداشت، چیزهایی را که در ماه‌های دیگر حلال کرده است، حرام ساخت و برای گرمی داشتن آن، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را در آن منع فرمود و برای آن، وقت آشکاری قرارداد که خدای بزرگ و ارجمند هرگز اجازه نمی‌دهد از آن وقت پیش انداخته شود و هرگز نمی‌پذیرد از آن وقت به تأخیر افتد.»

حضرت زکات را جزء حقوقی می‌داند که خداوند برای اموال ثروتمندان قرار داده از این رو در دعای چهل و چهارم می‌فرماید: «ما را در این ماه موفق بدار تا اموالمان را از مظالم و حقوق دیگران خالص و پیراسته کنیم و با بیرون کردن زکات‌ها (زکات شتر، گاو، گوسفند و ...) آن را پاک سازیم.»

حضرت درباره حج و زیارت قبر رسول الله (ص) در دعای بیست و سوم، تعلیم می‌فرماید که:

«خداوندا! بر من منت گذار برپایی حج و عمره و زیارت قبر پیامبرت (ص) را که درود و رحمت و برکات تو بر او و بر خاندانش

باد و هم‌چنین توفیق زیارت قبور آل پیغمبر(ص) را که همواره بر ایشان سلام باد، مادامی که مرا زنده باقی داری در این سال و هر سال ...»

دعای حضرت درباره مسأله جهاد و مرزداران نیز مشهور است که در دعای بیست و هفتم به آن اشاره شده، فرازی از این دعای پرمغز عبارت است از:

«خداوندا! بر محمد و خاندانش رحمت فرست و مرزهای مسلمانان را به عزّت خود استوار گردان، مرزبانان را به نیروی خود تقویت فرما، عطایای ایشان را از فضل خود زیاد کن.

بارالها! بر محمد و خاندانش درود فرست و عدّه ایشان را افزون فرما، اسلحه‌هایشان را تیز و بڑا نما، حوزه‌شان را حراست نما، نقاط حسّاس جبهه‌شان را محکم کن ... آذوقه‌شان را برسان، مشکلاتشان را برطرف نما و با یاری خود تقویتشان فرما، به وسیله صبر و پایداری مددشان کن و راه چاره را به آنان بیاموز. پروردگارا! بدین وسیله، دشمنان‌شان را درهم شکن، چنگ و پنجه دشمن را از ایشان کوتاه کن. میان دشمن و اسلحه‌اش جدایی بیفکن، استواری و استحکام را از دل دشمن بردار و روحیه‌شان را ضعیف گردان، میان آنان و زاد و توشه‌شان فاصله بینداز، آنان را در راه‌های‌شان سرگردان نما ... شمارشان را کم کن، دل‌هایشان را از رعب و وحشت پر ساز و ...»

یکی از احکامی که در عصر امام(ع) ناشناخته بود فریضه امر به معروف و نهی از منکر بود که حضرت در احیای این فریضه می‌فرماید:

«و ما را در این روز و این شب و همه روزهایمان برای انجام (کارهای) نیک و ترک (کارهای) بد و به پا داشتن امر به معروف و نهی از منکر موفق بدار». (۱)

پرداختن به همه ابعاد صحیفه در این وجیزه میسر نیست، اما به عنوان آخرین نکته باید گفت که تولی و تبری، بسیار مورد توجه حضرت بوده چنان که فرموده‌اند:

«مرا در حالی که دوستدار دوستان و دشمن دشمنانت هستم، بمیران». (۲)

۲. عبادت و بندگی

احمد بن حجر هیثمی صاحب کتاب «الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه» می‌گوید: زین العابدین جانشین پدرش در علم و زهد و عبادت بود و چون برای نماز وضو می‌گرفت، رنگش زرد می‌شد در این باره از او سؤال شد فرمود: هیچ می‌دانید در مقابل چه کسی می‌ایستم. (۳)

و گفته‌اند: در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند و گاهی از ترس خدا از هوش می‌رفت. (۴)

محمد بن عبدربه اندلسی مالکی، به حالات معنوی امام به هنگام نماز اشاره کرده می‌نویسد: چون علی ابن الحسین (ع) به نماز

۱- دعای ششم

۲- دعای بیست و پنجم

۳- صواعق المحرقة، ص ۱۱۹

۴- صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۵۲

می‌ایستاد لرزش شدیدی او را فرا می‌گرفت، علت آن از او سؤال شد فرمود: وای بر شما مگر نمی‌دانید در برابر چه کسی ایستاده‌ام؟ و با چه کسی قصد مناجات و راز و نیاز دارم. (۱)

و سخن سفیان بن عیینه در ارتباط با خلوص و بندگی حضرت شنیدنی است، وی می‌گوید: علی بن حسین به قصد حج راهی مکه شد، هنگامی که احرام بست و بر مرکب خود قرار گرفت، رنگش زرد شد و لرزه بر اندامش افتاد و نتوانست لبیک بگوید، به او گفته شد: چرا لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: از آن می‌ترسم که من لبیک بگویم و در جواب من گفته شود لا لبیک. (۲)

آن حضرت به خاطر این روحیه مثال زدنی به القابی همچون زین العابدین، سجاد، ذوالثنات و سیدالعابدین مشهور شد. سبط ابن جوزی می‌نویسد:

او پدر امامان و کنیه‌اش ابوالحسن و ملقب به زین العابدین است که رسول خدا(ص) وی را سیدالعابدین نامید او ملقب به سجاد، زکی، امین و ذوالثنات بود. (۳)

اساساً امام در نزد بزرگان اهل سنت جایگاه ویژه‌ای دارد و هر یک با بیانی به مدح وی پرداخته‌اند، مالک ابن انس، پیشوای مذهب مالکی می‌گوید:

به من خبر رسیده است که او(علی بن حسین) تا به هنگام مرگ،

۱- عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۶۹

۲- کفایة الطالب، ص ۴۵۰

۳- تذکره الخواص، ص ۲۹۱

در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند و به جهت همین عبادت‌ها او را زین العابدین می‌خواندند. (۱)

ابن طلحه شافعی نیز با کلامی دیگر به تحسین حضرت پرداخته و گفته است:

این است زین العابدین پیشوای زاهدان و سید متقیان و امام مؤمنان. اخلاف او گواهی دهند که او از سلاله رسول خدا (ص) است و طریق روشنش، مقام تقرب و نزدیکی‌اش به خدا را ثابت می‌کند و پینه‌های پیشانی‌اش، بسیاری نماز و شب زنده‌داری‌اش را مسجّل می‌سازد و روگردانی‌اش از دنیا بیانگر زهد اوست. (۲)

همه رفتارهای حضرت، حاکی از حضوری پیوسته در برابر معبود داشت. امام باقر (ع) درباره پدر می‌فرماید: هیچ‌گاه برای وضو گرفتن از کسی کمک نمی‌گرفت، بلکه همواره پیش از خواب، آب از چاه بیرون می‌کشید و در خمره می‌ریخت، وقتی برای نماز شب به پا می‌خواست، نخست مسواک می‌کرد، سپس وضو می‌ساخت و به نماز می‌ایستاد هر آنچه از نمازهای مستحبی در روز از وی فوت شده بود، در شب به جای می‌آورد ولی به من می‌فرمود: ای فرزندم! بر شما لازم نیست همچون من باشید (و چنین نماز فراوان بخوانید) بلکه برای کسی که خود را به کار نیکی عادت داده لازم است بر آن مداومت کند. بدین جهت بود که هرگز در سفر و حضر، نماز شب را

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲

۲- مطالب السؤل، ابن طلحه شافعی، ج ۲، ص ۸۴

ترک نمی کرد. (۱)

اسباط می گوید: وارد مسجدی در کوفه شدم، ناگاه دیدم جوانی در حال سجده با خدا مناجات می کند و می گوید: چهره ام خاک آلود (در نهایت تذلل) برای خالق سجده می کنم و سزاوار اوست. جلوتر رفتم دیدم علی بن الحسین، زین العابدین است، هنگام طلوع فجر، نزد وی رفتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا خودت را به سختی می اندازی و حال آن که خداوند تو را به آن چه خود خواست، فضیلت بخشیده است. وقتی چنین سخنی گفتم، گریست، سپس حدیثی از رسول خدا (ص) فرمود:

همه چشم‌ها در روز قیامت گریان است، مگر چشمی که از خشیت خدا بگرید و چشمی که در راه خدا و در جنگ نابینا شود و چشمی که از محارم الهی چشم پوشد و چشمی که شب زنده‌داری کند و آن را به روز رساند.

خداوند به چنین کسی نزد فرشتگان مباحثات می کند و می فرماید: بنگرید به بنده‌ام که روح او نزد من و بدن او در طاعت من است. بدنش را از رختخواب دور کرد، به جهت خوف و طمعی که در رحمت دارد. پس شما ای فرشتگان، گواهی دهید که او را بخشیدم. (۲)

مناجات‌های دل‌نشین آن حضرت زبان‌زد راهیان کوی دوست است. طاووس بن کیسان یمانی از زاهدان و عابدان معروف، می گوید:

۱- صفوة الصفوة، ابن جوزی، بخش دوم، ج ۱، ص ۵۵؛ مجمع الاحباب، محمد بن حسن واسطی، ج ۲، ص ۱۸۷

۲- التذوین فی اخبار قزوین، عبدالکریم رافعی قزوینی، ج ۲، ص ۱۱۰

شبی در حجر اسماعیل بودم که دیدم علی بن الحسین (ع) به آنجا آمد. با خود گفتم او مردی صالح از اهل بیت نبوت است. باید به راز و نیازهای وی گوش فرا دهم تا بینم چگونه نیایش می کند. سپس دیدم که تا صبح به نماز ایستاد و سرانجام به سجده رفت. در سجده اش شنیدم که می گفت: پروردگارا! بنده ناچیزت به درگاه توست؛ نیازمند و درمانده ات به درگاه توست. پروردگارا! گدایت به درگاه توست. پروردگارا! فقیرت به درگاه توست و از تو درخواست دارد.

(راوی می گوید) در هیچ اندوهی این دعا را نخواندم، مگر آن که برطرف گردید و گشایش حاصل شد. (۱)

حسن بصری اهل بصره و از مشاهیر تابعین که فیض ملاقات اکثر اصحاب رسول خدا (ص) را دریافته بود. وی نزد عامه به زهد و

تقوا معروف است و صوفیان نیز او را پرورده نبوت و خو گرفته فتوت و کعبه علم و عمل و خلاصه حلم و ورع می دانند. (۲)

زهد و تقوا و شکوه و عظمت امام سجاد (ع) چنان چشم او را خیره کرده بود که بی اختیار به پای او بوسه می زد.

در خانه کعبه امام سجاد (ع) را دید که به صورت ناشناس، اشعار زیر را با سوز و گداز می خواند و به شدت ناله می کند. مضمون

اشعار عبارتند از:

- ای آن که در هر نیازی دست امید به سوی تو دراز می شود،

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲۰، ص ۳۹۱

۲- تذکره الاولیاء، عطار، ج ۱، ص ۳۴

بینوایی خود را به تو باز می‌گویم، مرا مورد عفو و بخشش خود قرار ده.

- ای امید من که اندوه و سختی را از من دور می‌کنی، همه گناهان مرا ببخش و حاجت مرا برآور.

- در هر حاجتی به تو روی می‌آورم، تو دستگیر نیازمندان و هدف و مقصود منی.

- با کارهای زشت خود به تو روی آوردم، هیچ مخلوقی در جهان به اندازه من گناهکار نیست.

- توشه راه من ناچیز است و مرا به مقصد نمی‌رساند، آیا بر کمی توشه بگیریم یا بر دوری راهم؟!

- آیا تو مرا با ستمگران در یک جا جمع می‌کنی؟ پس طواف من به دور خانه تو و زیارت من چه می‌شود؟!

- ای نقطه پایان آرزوهای من؛ آیا مرا به آتش خود می‌سوزانی، پس امید من به تو و ترس من از تو چه می‌شود؟!

- ای سرور من، از قبول توبه‌ام بر من منت بگذار، که تو پروردگار و عالم به گفتار منی.

حسن بصری می‌گوید: نزدیک شدم و با شناختن امام(ع) پایش را بوسیدم و گفتم: ای فرزند نبوت، این مناجات و گریه از بهر

چیست؟ با این که تو داخل اهل بیتی هستی که خداوند درباره آنها فرموده است:

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

فرمود: ای فرزندان ابوالحسن این سخنان را کنار بگذار، بهشت برای هر کس که خدا را اطاعت کند، آفریده شده است گرچه بنده حبشی باشد و جهنم برای هر کس که خدا را نافرمانی کند خلق شده هر چند آزاد مردی قرشی باشد.

مشابه همین ماجرا را در کلام اصمعی می توان یافت- به جهت آموزه های بلند آن، به طور خلاصه ذکر می شود- می گوید: شبی در حال طواف دور خانه خدا جوانی را دیدم که پرده کعبه را گرفته، می گفت: ای آن که در دل شب دعوت بی چاره را اجابت می کند، ای برطرف کننده پریشانی و مصیبت و گرفتاری، نمایندگان تو در اطراف خانه تو خوابیدند و بیدار شدند ولی تو ای زنده پاینده، هرگز نمی خوابی، خدایا من تو را با غم های جانکاه و در نهایت پریشانی و نگرانی می خوانم، به حرمت بیت و حرم به اشک چشمم رحم کن، اگر شخص سفیه و گستاخ به احسان تو امیدوار نباشد پس چه کسی بر گناهکاران احسان خواهد کرد؟ سپس به شدت گریه سرداده و این اشعار را زمزمه کرد:

- ای آن که در هر نیازی مقصود تو هستی، از بی نوایی خود به تو شکوه می کنم، به شکایت من رحم کن.

- ای امید من، تو اندوه مرا برطرف می کنی، همه گناهان مرا ببخش و حاجتم را روا کن.

- با اعمال زشت و پلید، به تو روی آوردم و در جهان هیچ بنده ای به اندازه من گناهکار نیست.

- ای آخرین آرزوی من، آیا مرا به آتش می سوزانی، پس امید

من و سپس ترس من چه می‌شود؟

- سپس آن جوان از هوش رفت و بر زمین افتاد. به او نزدیک شدم، ناگهان دیدم او زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) است، (خداوند از همه آنها راضی باشد). سرش را بلند کردم و به دامنم گذاشتم و بی اختیار گریستم یک قطره از اشک چشمم به صورت او چکید، چشمانش را باز کرد و فرمود: این کیست که بر ما اشک می‌ریزد؟ عرض کردم بنده حقیر شما اصمعی هستم. مولای من، این گریه و ناله از برای چیست؟ تو از اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستی، آیا خداوند در قرآن نفرموده است: خداوند می‌خواهد هر نوع رجس و آلایش را از شما خانواده نبوت بزدايد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند؟

فرمود: افسوس! افسوس! ای اصمعی، خداوند بهشت را برای کسی آفریده که از او اطاعت کند ولو این که غلام سیاه حبشی باشد و جهنم را برای کسی خلق کرده که از او نافرمانی کند ولو این که آزاده قرشی باشد. مگر خداوند نفرموده: پس آنگاه که صور قیامت دمیده شود، دیگر نسب و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر سراغی نمی‌گیرد. پس در آن روز آنان که اعمالشان وزین است، رستگار هستند و آنان که اعمالشان سبک باشد، نفس خود را در زیان افکنده و در دوزخ مخدّ خواهند بود.

(۱)

۳. شایستگی سیاسی و مقبولیت مردمی

برای پی بردن به مقام و شایستگی حضرت در امور سیاسی، شنیدن سخن صاحب نظر برجسته حدیثی، رجالی و مورخ معروف اهل سنت قابل تأمل است. شمس الدین محمد ذهبی درباره امام سجاد(ع) می گوید:

جلالت شگفت انگیزی داشت و به خدا سوگند چنین جلالتی سزاوار او بود هم چنین به جهت برتری نسب و بزرگی مقام والایش و علم و عبادت گراییش و برخورداری از عقل کامل، به امامت و خلافت مسلمانان سزاوار بود. (۱)

جاحظ که از ادبا و فضیله نامی عرب به شمار می رود و در فصاحت و بلاغت پرآوازه است و در عثمانی بودن هم شهره است درباره محبوبیت امام سجاد(ع) می گوید:

«لَمْ أَرَ الْخَارِجِي فِي أَمْرِهِ إِلَّا كَالشَّيْعِي وَلَا الْعَامِي إِلَّا كَالْخَاصِي (۲)»

درباره علی بن الحسین

(ع)

، خوارج مانند شیعیان و عوام مانند خواص داوری می کنند».

ابن خلکان هم در مورد مقام و جایگاه امام(ع) در نزد مردم، قصیده فرزدق و عصبانیت هشام می نویسد: به فرزدق یک جوانمردی و مکرمتی نسبت داده شده که امید است در اثر آن به بهشت برود و آن این که هشام بن عبدالملک در زمان پدرش برای انجام مناسک حج به

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۸

۲- العلم الشامخ، ص ۱۰

مکه آمد، طواف کرد و کوشید خود را به حجرالأسود برساند و آن را استلام کند اما کثرت ازدحام جمعیت مانع شد. آنگاه در مسجدالحرام منبری برای او نصب کردند، بر بالای منبر قرار گرفت و به حُجَّاج نگاه می کرد در حالی که جمعی از اعیان شام دور او را گرفته بودند.

در این هنگام حضرت زین العابدین علی ابن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) نمایان شد، صورتش چندان نیکو بود که در میان مردم زیباتر از او دیده نمی شد و رایحه عطرآگین او فضا را پر کرده بود، عطری از همه پاکیزه تر. پس شروع به طواف کرد، چون به حجرالاسود رسید، مردم به ملاحظه هیبت و جلالت آن حضرت راه باز کردند تا حضرت به راحتی استلام حجر فرمود: هشام از دیدن این منظره به غضب آمد و مردی از اهل شام چون این عظمت و جلالت را دید از هشام پرسید: این شخص کیست؟ هشام از جاه و جلال و هیبت او اندیشید و برای این که اهل شام آن حضرت را نشناسند، گفت: نمی شناسم. فرزدق که آنجا حاضر بود، گفت: من او را می شناسم. آن مرد شامی گفت: ای ابوفراس او را معرفی کن و وی او را با سرودن قصیده ای معرفی کرد.

مولا عبدالرحمان جامی که در قرن نهم می زیسته قصیده فرزدق را به فارسی ترجمه و به نظم درآورده است:

پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام

می زد اندر طواف کعبه، قدم لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست بهر نظاره، گوشه‌ای بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولی زین عباد بن حسین بن
علی در کساء بها و حلّه نور بر حریم حرم فکند عبور
هر طرف می گذشت بهر طواف در صف خلق می فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی زخلق، راه و گذر
شامی ای کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال
از جهالت در آن تعلل کرد وز شناسایی اش، تجاهل کرد
گفت: شناسمش، ندانم کیست مدنی یا یمانی یا مکی است
بو فراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر
گفت: من می شناسمش نیکو زو چه پرسی؟ به سوی من کن رو
آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منا
حرم و حلّ و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم
مروه، مسعی، صفا، حجر عرفات طیه، کوفه، کربلا و فرات
هر یک آمد به قدر او، عارف بر علوّ مقام او واقف
قره العین سیدالشهداست غنچه شاخ دوحه زهراست
میوه باغ احمد مختار لاله راغ حیدر ک— رار
چون کند جای در میان قریش رود از فخر تر زبان قریش

که بدین سرور ستوده شیم به نهایت رسید فضل و کرم
 ذروه عزت‌یست منزل او حامل دولت است محمل او
 از چنین عزّ و دولت ظاهر هم عرب هم عجم بود قاصر
 جد او را به مسند تمکین خاتم الانبیاست نقش نگین
 لایح از روی او فروغ هدی فایح از خوی او شمیم وفا
 طلعتش آفتاب روزافروز روشنایی فزای و ظلمت سوز
 جدّ او مصدر هدایت حق از چنان مصدری شده مشتق
 ز حیا نایدش پسندیده که گشاید به روی کس دیده
 خلق ازو نیز دیده خوابانند کز مهابت نگاه نتوانند
 نیست بی سبقت تبسم او خلق را طاقّت تکلم او
 در عرب در عجم بود مشهور کو مدانش مغفلی مغرور
 همه عالم گرفت پرتو خور گر ضریری ندید از آن چه ضرر
 شد بلند آفتاب بر افلاک بوم اگر زان نیافت بهره چه باک
 بر نکو سیرتان و بدکاران دست او ابر موهبت باران
 فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی نگردد کم
 هست از آن معشر بلند آیین که گذشتند ز اوج علین
 حبّ ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق
 قربشان پایه علوّ و جلال بُعدشان مایه عتوّ و ضلال

گر شمارند اهل تقوی را طالبان رضای مولی را
اندر آن قوم مقتدا باشند و اندر آن خیل پیشوا باشند
گر پرسد ز آسمان بالفرض سائلی من خیار اهل الأرض؟
به زبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا هم
هم غیوث الندی اذا وهبوا هم لیوث الشری اذا نهبوا
ذکرشان سابق است در افواه بر همه خلق بعد ذکر «الله»
سر هر نامه را رواج فزای نام آنهاست بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را الحق باشد از یمن نامشان رونق

هشام چون این قصیده را شنید، غضبناک شد و جایزه فرزدق را قطع و او را زندانی کرد. این خبر به علی بن حسین (ع) رسید دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد. فرزدق آن را رد کرده و پیغام داد که من برای خدا او را مدح کرده‌ام نه به خاطر صله، حضرت سجاد (ع) باز فرستاد و فرمود: ما از اهل بیتی هستیم که وقتی چیزی به کسی ببخشیم باز نستائیم، فرزدق قبول کرد. (۱)
امام سجاد (ع) در عرصه سیاسی، از حادثه عاشورا برای اثبات حقانیت اهل بیت (علیهم السلام) بیشترین بهره‌ها را برد. در برخی منابع اهل سنت آمده است:
وقتی اسیران را بر دروازه ورودی شهر دمشق نگه داشته بودند،

مردی از اهل شام برخاست و گفت:

سپاس خدای را که شما را کشت و نابود ساخت.

علی بن الحسین (ع) (با شجاعت برخاست و به او) گفت:

ای مرد آیا قرآن خوانده‌ای؟

آن مرد گفت: آری!

فرمود: آیا سوره شوری را خوانده‌ای؟

گفت: چگونه ممکن است قرآن را تلاوت کرده و آن را نخوانده باشم.

پرسید: آیا خوانده‌ای:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

آن مرد با شگفتی پرسید: آیا شما همان نزدیکان پیامبرید؟

علی بن الحسین فرمود: آری. (۱)

امام به مدت بیست سال به هر بهانه‌ای از شهیدان مظلوم کربلا یاد می‌کرد. وقتی از وی می‌پرسیدند که چرا چنین گریه می‌کنید؟ در پاسخ می‌فرمود: ملامتم نکنید، زیرا یعقوب تنها مدتی از فرزندش (یوسف) دور ماند و با این که می‌دانست او نمرده است، ولی چنان از فراقش گریست که دو چشم او کور شد. من چگونه نگریم با این که چهارده تن از خاندانم را در یک روز در بیابان کربلا با سر بریده دیده‌ام، آیا شما گمان می‌برید اندوه داغ آنان هرگز از دلم

چنین بود که حاکمان ستمگر همواره از ایشان احساس خطر می‌کردند، بدین جهت چندین بار حضرت را در مدینه دستگیر و با غل و زنجیر به سوی شام نزد عبدالملک فرستادند.

ابن شهاب زهری می‌گوید: روزی که عبدالملک ابن مروان، علی بن الحسین (ع) را از مدینه به سوی شام می‌برد، وی را دیدم که دست و پایش در غل و زنجیر بود و شماری نگهبان بر او گماشته بودند، از نگهبانان برای سلام گفتن بر او اجازه خواستم به من اجازه دادند و بر او وارد شدم. وقتی علی ابن الحسین (ع) را در آن وضعیت دیدم، گریه‌ام گرفت و گفتم: دوست داشتم من در جایگاه شما بودم و شما سالم بودید و در چنین وضعیتی نبودید.

امام (ع) به من فرمود: ای زهری! آیا گمان می‌کنی آنچه از غل و زنجیر در بدن و گردن من هست، مرا در بند متوقف می‌کند. آنچه تو خواسته‌ای، اگر همان می‌شد و به جای من در غل و زنجیر بودی و این بلاها بر سر تو و مانند تو می‌آمد، مرا به یاد عذاب خدا می‌انداخت (زیرا چنان ضجه می‌زدید و کم طاقتی می‌کردید که مرا به یاد دوزخیان می‌انداختید) آن گاه دیدم علی بن الحسین (ع) دو دستش را از زنجیر و دو پایش را از بندها آزاد کرد و فرمود: با آن تا دو منزلی مدینه همراه نخواهد بود.

به گفته زهری، هنوز چهار شب از دستگیری و حرکت آنان

نگذشته بود که دیدم همان نگهبانان در پی او می‌گشتند و گمان می‌کردند که وی در مدینه است! و او را نیافتند. من از آنان درباره علی ابن الحسین (ع) پرسیدم و آنان گفتند: او به همراه ما (در غل و زنجیر) بود و ما مراقبش بودیم و شب تا صبح بیدار بودیم ولی هنگام صبح در اتاق محل زندان وی، جز غل و زنجیر چیزی نیافتیم.

زهری می‌گوید: پس از آن نزد عبدالملک ابن مروان رفته بودم. وقتی از حال علی بن الحسین (ع) پرسیدم و من ماجرا را به او خبر دادم او گفت، همان شبی که نگهبانان وی را نیافتند علی بن الحسین (ع) نزد من آمد و به من گفت: چرا دست از من بر نمی‌داری، مرا با تو چه کار؟

گفتم: نزد من بمان.

گفت: دوست ندارم نزد تو باشم (و عالم درباری گردم) و آن گاه خارج شد.

به خدا سوگند، از هیبت او تمام وجودم را ترس فرا گرفته بود.

گفتم: ای امیرالمؤمنین، علی بن الحسین چنان که تو می‌پنداری نیست. بلکه او مشغول به خود است. عبدالملک گفت: چه نیکو شغلی است این گونه به خود مشغول شدن. از این رو، زهری هرگاه اسم علی ابن الحسین (ع) را بر زبان می‌راند می‌گریست و می‌گفت: زینت عابدان. (۱)

ناگفته نماند که عصر امام سجاده(ع) یکی از پراختناق‌ترین دوران تاریخ اسلام بود که شیعیان در آستانه فروپاشی تشکیلات خود بودند، اما موضع‌گیری‌های به جا و به موقع امام(ع) در برابر قیام‌ها و شورش‌ها تأثیر به‌سزایی در ساماندهی تشکیلاتی شیعه داشت. در واقعه حرّه که مربوط به قیام مردم مدینه در سال ۶۳ هـ. ق بود، چون قیام از ماهیت اصیل شیعی برخوردار نبود و در انتخاب رهبری این نهضت(عبدالله بن حنظله) با امام مشورت نشده بود و از سوی دیگر مرکز قیام را شهر مدینه قرار دادند که بیم هتک حرمت مدینه منوره می‌رفت، امام سجاده(ع) با این ملاحظات از ابتدا در قیام شرکت نکرد، ولی چون رهبران شورش افرادی مؤمن و صالح بودند و انتقادات و اعتراض‌های آنان به حاکمیت یزید به جا و کاملاً درست بود، حرکت آنان را تخطئه نفرمود. شورشیان به رهبری عبدالله پسر حنظله، امویان و یاران و موالی آن‌ها را که تقریباً هزار نفر بودند، در خانه مروان بن حکم محاصره کردند و پس از آن، با خفت و خواری و در حالی که بچه‌ها سنگسارشان می‌کردند از شهر بیرون راندند. (۱)

اما هنگامی که خبر شورش مردم مدینه و اخراج امویان، به یزید رسید، مسلم بن عقبه مزی را با پنج هزار تن برای سرکوبی نهضت به مدینه اعزام کرد و به وی گفت: به آنان سه روز مهلت بده، اگر تسلیم نشدند، با آنان جنگ کن و وقتی پیروز شدی، سه روز هر چه دارند

(از اموال و اثاثیه منزل و سلاح و طعام) همه را غارت کن و در اختیار سپاه بگذار. (۱)

سپاه شام به مدینه یورش برد و پس از پیروزی، جنایتی غیرقابل وصف به انجام رساندند و مسلم بن عقبه از مردم به عنوان برده یزید بیعت گرفت. (۲)

در ادامه آمده: مسلم از مردم مدینه این گونه بیعت گرفت که برده یزید هستند و هر کس که نپذیرفت کشته شد، جز علی بن الحسین (ع) و علی بن عبدالله ابن عباس. (۳)

ابن ابی الحدید و ابن اثیر گفته اند که مسلم از امام (ع) بیعت عادی گرفته است. (۴)

اما قیام توابین یک قیام سیاسی برای به دست گرفتن حکومت نبود بلکه به خاطر ندامت شدید از عدم همراهی امام حسین (ع) در فاجعه کربلا این انقلاب را شکل دادند و از محبان اهل بیت (علیهم السلام) بودند چنان که عبدالله بن عبدالله سخنگوی قیام در این باره می گفت: ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و خونخواهی اهل بیتش و جنگ با قاسطین و مارقین فرا می خوانیم. پس اگر در این راه کشته شدیم آن چه خداوند در جهان آخرت برای پاکان فراهم آورده بهتر است و اگر پیروز شدیم حکومت و رهبری جامعه را به اهل بیت پیامبر (ص)

۱- الامامة و السياسة، ص ۲۳۲؛ تاریخ طبری، ص ۳۷۲

۲- تاریخ یعقوبی، ص ۲۵۰؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۷۰

۳- همان، ص ۷۹

۴- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید

باز می گردانیم. (۱)

بنابراین بی تردید این قیام مورد تأیید امام (ع) بوده است. پس از شکست قیام مختار، ابو عبیده ثقفی، راه نیمه تمام آنان را پی گرفت. یاران مختار خانه به خانه دنبال قاتلین امام حسین (ع) می گشتند، آنان را یافته، به نزد مختار می آوردند و به قتل می رساندند، از جمله آن‌ها، شمر بن ذی الجوشن، خولی بن یزید اصبحی، عمر بن سعد، حکیم بن طفیل (قاتل حضرت عباس (ع))، مژّه بن منقذ عبدی (قاتل علی اکبر (ع))، حرمله بن کامل (قاتل حضرت علی اصغر (ع))، و مجدل بن سلیم قطع کننده انگشت امام حسین (ع) بودند.

(۲)

در این نهضت نیز امام (ع) به طور ضمنی و غیر مستقیم همراه قیام بودند و زمانی که سر عبیدالله و دیگر قاتلان را برایشان آوردند، حضرت سجده شکر به جا آوردند و برای مختار دعا و طلب خیر نمودند.

اما در شورش عبدالله بن زبیر، حضرت نظر موافقی نداشت. امام سجاد (ع) با توجه به دیدگاه خصمانه و کینه توزانه و نیز اعمال ناشایست ابن زبیر نسبت به بنی هاشم و اهل بیت (علیهم السلام) نه تنها شورش او را تأیید نکرد، بلکه از فتنه وی نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان بیم داشت و از آن اظهار نگرانی می کرد. (۳)

شورش عبدالله بن زبیر، حرکتی الهی نبود. ابن زبیر به خاطر

۱- طبری، پیشین، ص ۴۳۳

۲- الفتوح، ابن اعثم کوفی، صص ۲۴۴ و ۲۴۵؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۰۶

۳- حلیة الاولیاء، اصفهانی، ج ۳، ص ۱۴۳

مخالفت دائمی با اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) محبوبیت چندانی در بین مردم نداشت، چنان که او مشوق پدرش، در راه اندازی جنگ جمل و مخالفت با خلافت امیرالمؤمنین (ع) بود. امام علی (ع) در این باره فرمود: زبیر همواره با ما اهل بیت بود تا زمانی که پسر نامبارکش، عبدالله پدید آمد. (۱)

ابن زبیر در مدتی که در حجاز حاکم بود، بنی هاشم و دوستان آنان را مورد آزار و اذیت فراوان قرار داد. چنان که محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس را به همراه ۲۴ تن از بنی هاشم در مدخل چاه زمزم زندانی کرد و آن‌ها را به بیعت با او یا سوختن در آتش مخیر ساخت، که در نهایت به وسیله فرستادگان مختار و با هجومی ناگهانی، نجات یافتند. (۲) برادرش، مصعب بن زبیر، شیعیان عراق را قتل عام کرد و حتی به زنان هم رحم نکرد. (۳)

در زمان حضرت، شورش‌های پراکنده خوارج را نیز شاهدیم، که امام (ع) هیچ موضع‌گیری خاصی بر ضد خوارج نداشت. آنان گروهی منحرف و دارای عقاید باطل بودند، به فرموده امام علی (ع):

«بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که پی باطل بوده و آن را یافته است». (۴)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰۲

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱

۳- همان، ص ۲۶۴

۴- نهج البلاغه، خ ۶۱، ص ۹۴

امام نه درگیری‌های آنان را تأیید و نه رد کرد. حضرت مهر تأیید بر شورش ابن اشعث که در سال ۸۰ هجری اتفاق افتاد، نزد، زیرا یک حرکت مکتبی برای احیای حاکمیت حق نبود، بلکه شورشی علیه ظلم و ستم اموی بود. سپاهیان وی بیشتر عراقیانی بودند که زیر چکمه‌های ظلم و ستم حجاج خرد شده بودند و حقیقت این درگیری دو جبهه باطل بود و امام(ع) نیز دلیلی بر حمایت از یک گروه نمی‌دید.

۴. سخاوت حضرت

امام سجاد(ع) در خدمت به محرومان و درماندگان بسیار کوشا بود. ایشان می‌فرمود:

من از خدایم شرم می‌کنم که برادری از برادران(دینی) خود را بینم که نیازمند باشد و از خدا بخواهم که به او بهشت ارزانی دارد، ولی خود، بخل ورزم و از مال دنیا او را محروم کنم؛ زیرا آن گاه که روز قیامت شود، به من گفته می‌شود: تو در دنیا برای مال و منال آن، بخیل بودی، اگر بهشت در دست تو بود، خیلی بخیل تر از این بودی(و آن را به هیچ کس نمی‌دادی). (۱)

از کرم و جود او این که هر روز در مدینه اطعام عمومی می‌داد و مردم را هنگام ظهر به خانه خود دعوت می‌کرد. (۲)

حضرت در برآوردن نیاز محرومان، دائماً در تلاش بود. ابونعیم

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۴؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۳

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۶

احمد بن عبدالله از اکابر و محدثان برجسته می گوید:

«لَمَّا مَاتَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (ع) فَعَسَلُوهُ جَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى آثَارِ سَوَادٍ فِي ظَهْرِهِ وَقَالُوا: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: كَانَ يَحْمِلُ جَرْبُ الدَّقِيقِ لَيْلًا عَلَى ظَهْرِهِ يَعْطَى فَقَرَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ (۱)؛

پس از رحلت امام

(ع)

به هنگام غسل آثار کوفتگی و سیاهی بر پشتشان مشاهده کردند. گفتند: این ها چیست؟ گفته شد آثار حمل کیسه های آرد است که شبانه برای فقرای اهل مدینه حمل می نمودند».

بعد از شهادت آن حضرت، آثار کیسه های باری که در شب برای بی نوایان مدینه حمل کرد بر پشتش دیده می شد.

در همین راستا محمد بن اسحاق می گوید: عده ای از مردم مدینه زندگی می کردند ولی نمی دانستند هزینه زندگی آنها از کجا تأمین می شود، هنگامی که حضرت سجاد (ع) از دنیا رفتند، آن چه شبانگهان بدانان می رسید قطع شد. (۲)

باز هم در همین رابطه جلال الدین قزوینی شافعی معروف به خطیب دمشق می گوید: آن حضرت صدقه را در پنهانی می داد و می گفت:

«إِنَّ صَدَقَةَ السَّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ (۳)؛

صدقه پنهانی خشم خدا را فرو می نشاند».

۱- حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶

۲- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹

۳- اخبار الدول، ص ۱۱۰

ابونعیم معروف به حافظ اصفهانی از امام باقر(ع) نقل کرده که:

«إِنَّ أَبَاهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ قَاسَمَ اللَّهُ مَالَهُ مَرَّتَيْنِ.»

امام باقر(ع) فرمود: پدرش علی بن حسین مال خود را دوبار در راه خدا با فقرا تقسیم کرد. (۱)

البته بخشش حضرت همراه با حفظ کرامت حاجت‌مندان و به دور از شائبه منت‌گذاری بود. گفته‌اند: هرگاه به نیازمندی صدقه‌ای

می‌داد نخست آن را می‌بوسید، سپس می‌فرمود: مرحبا به کسی که (با گرفتن صدقه) توشه آخرتم را برایم حمل می‌کند. (۲)

در خبر دیگری عبدالله بن داود از مردی به نام مستقیم نقل می‌کند: نزد علی بن الحسین(ع) بودم، هرگاه نیازمندی می‌آمد به پا

می‌خاست و هنگام برآوردن حاجتش می‌فرمود:

«إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ (۳)؛

بی‌گمان، صدقه، پیش از آن‌که در دست نیازمند قرار گیرد، در دست خداوند جای می‌گیرد».

حضرت رفع نیاز محرومان را معامله با خداوند و وسیله فرو نشانیدن خشم الهی می‌دانست.

ابوحمره ثمالی می‌گوید: علی بن الحسین(ع) شب‌ها انبان نان به دوش می‌کشید و در دل تاریکی در پی نیازمندان می‌گشت و

۱- حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶؛ طبقات، ج ۵، ص ۱۱۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۳

۲- مجمع الاحباب، ج ۲، صص ۱۸۷-۱۸۶؛ صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۵۵

۳- طبقات، ج ۵، ص ۱۱۱

می فرمود: صدقه دادن در تاریکی شب، خشم پروردگار را فرو می نشاند. (۱)

عمرو بن دینار می گوید: محمد بن اسامه بن زید در بستر بیماری افتاده بود، علی بن الحسین (ع) به عیادتش رفت. محمد شروع به گریستن کرد و علی بن حسین (ع) پرسید مشکلت چیست؟

او گفت: قرضی بر گردن من است.

علی بن الحسین (ع) پرسید: مقدارش چقدر است؟ گفت: چهارده هزار دینار.

امام (ع) فرمود: قرض تو بر عهده من، آن ها را می پردازم. (۲)

سخن حافظ محمد بن یوسف الکنجی الشافعی هم شنیدنی است وی در وصف حضرت سجاد (ع) می گوید:

«كَانَ عَابِدًا وَفِيًّا وَجَوَادًا حَفِيًّا (۳)»

علی بن الحسین

(ع)

عابد و بسیار باوفا، بخشنده و بسیار نوازشگر بود (و در پرسش از حال دیگران اصرار می ورزید).

۵. تواضع و فروتنی

حضرت همواره با بندگان خدا به فروتنی رفتار می کرد و به شخصیت انسانی آنان احترام می گذاشت چنانچه به حضرت اعتراض

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۳؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۶

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۴

۳- کفایة الطالب، ص ۴۴۷

شد که چرا با اقوام پست هم‌نشین می‌شوی. (۱)

«نافع» به آن حضرت می‌گفت: تو قریش را (با همه شرافت و معروفیت) رها کرده و با غلامی از بنی عَیْدی (فرزند غلام عمر بن خطاب) هم‌نشین می‌گرددی. (۲)

این برخوردها که نشانگر فخرفروشی‌های جاهلی بود، نزد آن حضرت ناپسند بود او شخصیت افراد را نه در نژاد و نسب، بلکه در تقوا و دانش جست‌وجو می‌کرد. این در حالی بود که، اعتراض‌کنندگان جز بر تفاخر جاهلی پای نمی‌فشاردند. مالک ابن انس پیشوای مذهب مالکی درباره اعتراض نافع می‌گوید: نافع به خود می‌نازید اما علی بن الحسین (ع) شخصیتی بود که در دین، فضیلت و برتری داشت. (۳)

ابن تیمیه حَزانِی در «منهاج السنه» درباره امام (ع) نوشته است: امام علی بن الحسین از نظر دین و دانش از بزرگان و سروران تابعان بود، یحیی بن سعید گفته: او بهترین هاشمی‌ای بود که در مدینه دیده بودم و محمد بن سعد می‌گوید: وی ثقه، امین، دارای احادیث فراوان، بلند مرتبه و والا بود.

شبهه بن نعامه هم گفته: تعداد صد خانواده (از مستمندان) مدینه، تحت تکفل و سرپرستی علی بن الحسین بودند که شبانه به آنان

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۸۵

۲- طبقات، ج ۵، ص ۱۱۱

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۸

رسیدگی می کرد. فروتنی و صدقات نهانی او و فضایل دیگرش زبان زد همگان است. (۱)

۶. حلم و گذشت

از جمله صفات پسندیده برای انسان به ویژه انسان کامل، بهره‌مندی از صفت حلم و بردباری و کنترل و حفظ خود در برابر رفتار نابخردانه دیگران است. عبدالغفار بن قاسم می گوید: علی بن الحسین (ع) در حال خارج شدن از مسجد بود که مردی به وی دشنام داد، نوکران و دوست‌داران وی به آن مرد حمله‌ور شدند، ولی علی بن الحسین (ع) فرمود: رهاش کنید، آن گاه خطاب به آن مرد فرمود: آن‌چه از ما بر تو پنهان مانده، بیشتر از آن چیزی است که می‌دانی. آیا حاجتی داری که آن را برایت برآورم؟ آن مرد شرم‌منده شد و به خود بازگشت. علی ابن الحسین (ع) عبای سیاهی را که بر دوش داشت، به وی عطا کرد و به دستور حضرت هزار درهم نیز به او دادند.

پس از این ماجرا آن مرد همواره می گفت: گواهی می‌دهم که تو از فرزندان رسول خدایی (۲) (یعنی کرامت اخلاقی را از وی به ارث برده‌ای).

هم‌چنین نوشته‌اند که مردی به حضرت ناسزا گفت، ولی ایشان خود را به نشنیدن زد و چیزی نفرمود. آن مرد وقتی بی‌اعتنایی وی را

۱- منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه، ج ۲، ص ۱۳۲

۲- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۹۴؛ نورالابصار، ص ۱۵۵

دید، گفت: با تو بودم! علی بن الحسین (ع) نیز فرمود: من نیز گفته‌ات را نادیده گرفتم و چشم‌پوشی کردم. (۱)

ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی الشافعی می‌گوید: یکی از کنیزان امام علی بن الحسین (ع) به هنگامی که آب روی دست امام برای گرفتن وضو می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و صورت آن بزرگوار را شکافت. امام (ع) از روی خشم سر بلند کرد. کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

امام (ع) فرمود: خشم خود را فرو بردم.

عرض کرد: وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد.

کنیز مجدداً گفت: وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

امام (ع) فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. (۲)

حقیقتاً امام خویشان‌دار و حلیم بود و در این رابطه موارد بسیاری منقول است، از آن جمله روایت شده است که: مردی به امام سجاد (ع) ناسزا گفت و به وی افترا بست. حضرت به او فرمود: اگر آن‌چه گفتی در من باشد، پس به درگاه خدا توبه می‌کنم و طلب آمرزش می‌نمایم و اگر نباشد در این صورت توبه من افترا بستی و خداوند تو را بیامرزد.

هنگامی که مرد این برخورد را از امام (ع) دید، بلند شد و سر آن حضرت را بوسید و گفت: فدایت شوم، تو آن طوری که من گفتم

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۸؛ تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۹۵

۲- درالمنثور، ج ۲، ص ۷۳

نیستی، پس مرا ببخش.

فرمود: خداوند تو را بیمارزد.

آن مرد گفت: خدا می داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد و به امام گفت: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (۱)
«(۲)»

از عفو و گذشت حضرت فراوان آمده، از جمله ذهبی به نقل از ابویعقوب مدنی آورده است: برای حسن بن حسن از امام زین العابدین، کدورت و دل خوری پیش آمد. حسن پیش امام سجاد(ع) آمد و آن چه می توانست به آن بزرگوار ناسزا گفت و رفت و ایشان سکوت فرمودند: شب که فرا رسید، علی ابن الحسین(ع) در خانه حسن را زدند، وقتی بیرون آمد، فرمودند: پسر عمو! اگر آن چه گفتی، راست گفتی، خدا از من درگذرد و اگر دروغ گفتی، از تو درگذرد. پس فرمودند: خداحافظ! حسن (که چنین انتظاری از حضرت نداشت، شرمنده و ناراحت) در پی امام سجاد(ع) راه افتاد و آن قدر گریه کرد تا دل امام(ع) به حالش سوخت. (۳)
این واقعه نیز حکایت از صبر و حلم فراوان حضرت دارد، آمده است که علی بن الحسین(ع) در میان جمعی نشسته بود. ناگهان صدای شیون و گریه از خانه اش به گوش رسید. وی برخاست و به خانه خود رفت و پس از اندکی بازگشت. از ایشان پرسیدند: آیا کسی مرده بود؟

۱- انعام: ۱۲۴

۲- مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۴

۳- تاریخ الاسلام، ذهبی، ص ۴۳۱

فرمود: آری، آنان از وی عذر خواستند و از صبرش شگفت‌زده شدند، ولی امام(ع) در پاسخ آنان فرمود: ما از خاندانی هستیم که در آنچه مورد خوشایند ما باشد و خدا به ما بدهد مطیع اویم و اگر ناخوشایند به ما برسد خدای را سپاس می‌گزاریم. (۱)

امام سجاد (ع) از دیدگاه صحابه و دیگران

آن حضرت همواره مورد مدح و ستایش معاصرین و پس از آن بوده است. عبدالله بن عباس با جلالت شأن و سن بالایی که داشت، از امام زین‌العابدین(ع) تجلیل می‌نمود. هنگامی که او را ملاقات می‌کرد به جهت تعظیم برمی‌خاست و با صدای بلند می‌گفت: مرحبا به حبيب حبيب. (۲)

محمد بن مسلم قرشی زهری یکی از بزرگان اهل سنت می‌گوید: من در مدینه افضل از او درک نکردم. (۳)

حماد بن زید از فقهای برجسته بصره می‌گوید: علی بن الحسین برترین هاشمی بود که من او را درک کرده‌ام. (۴)

نافع بن جبیر به گونه‌ای دیگر به ستایش ایشان می‌پردازد و می‌گوید: همانا تو سید مردم و افضل آنانی. (۵)

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۸۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۳

۲- تاریخ دمشق، ج ۳۶، ص ۱۴۷

۳- تهذیب اللغات و الاسماء، ص ۳۴۳

۴- همان

۵- صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۹۳

محمد بن ادریس شافعی ایشان را فقیه‌ترین اهل مدینه می‌داند. (۱)

ابن صباغ مالکی مناقب او را بسیار و مزایای او را مشهور می‌شمارد. (۲)

شیخ محمد ابوزهره می‌گوید: زین العابدین فقیه بود، همان‌گونه که محدث بود، شباهتی به جدش علی بن ابی‌طالب در قدرت و احاطه بر مسائل فقهی از تمام جوانب و فروع داشت. (۳)

و کلام آخر سخن شمس‌الدین ذهبی است که می‌گوید: برای او - حضرت سجاد(ع) - جلالت عجیبی است و به خدا سوگند که او سزاوار چنین جلالتی است. او به جهت شرف و بزرگواری و علم و کمال عقل، اهلیت برای امامت عظمی داشت. (۴)

۱- رسائل جاحظ، ص ۱۰۶

۲- الفصول المهمه، ص ۱۹۰

۳- الامام زید، محمد ابوزهره، ص ۳۱

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۸

دو کرامت از امام سجاده (ع) و فرجام کار

در پرتو بندگی حق تعالی و اخلاص و کمال، آدمی به مقام ولایت تکوینی می‌رسد و در پرتو چنین ولایتی، به اذن الهی به کراماتی نیز دست می‌یابد، در این میان، امام چهارم (ع) مثال زدنی است. به آن جناب ذوالثغفات می‌گفتند، چون از کثرت عبادت، بعضی از اندامش که در حین سجود بر زمین می‌سود پینه بسته بود. زین العابدینش می‌گفتند، چون ظاهر و باطن و اقوال و افعال و خلق و خُلق وی به حضرت رسول (ص) مانند بود.

از ایشان کراماتی نقل شده که شاهی بر دارا بودن مقام ولایت تکوینی امام (ع) است. یکی از این موارد، ملاقات حضرت با خضر نبی (ع) است. خضر نبی (ع) سالیان طولانی پیش از پیامبر خاتم (ص) می‌زیسته و تاکنون نیز زنده است. او مقام والایی در ولایت معنوی دارد و قرآن نیز به مقام آن حضرت اشاره دارد. [\(۱\)](#)

ابوحزمه ثمالی، ماجرای ملاقات علی بن الحسین (ع) و خضر

نبی(ع) را چنین نقل می‌کند: به در خانه علی بن الحسین(ع) آمدم، ولی به دلیل مناسب نبودن وقت، دوست نداشتم در را به صدا درآورم. از این رو، پشت در خانه نشستم تا حضرت بیرون آمد. به او سلام کردم و دعایش نمودم. جواب سلام مرا داد و او نیز دعایم کرد. آن گاه با هم به راه افتادیم تا به دیوار باغ وی رسیدیم. در آنجا به من فرمود: ای ابوحمزه! این دیوار را می‌بینی؟ گفتم: آری ای فرزند رسول خدا.

فرمود: روزی به این دیوار تکیه داده بودم در حالی که غمگین بودم، ناگاه دیدم مردی خوش‌چهره و خوش‌لباس رو به رویم ایستاده است و به من نگاه می‌کند. آن گاه به من گفت: ای علی بن الحسین چرا تو را ناراحت می‌بینم؟ آیا برای دنیاست(که ناراحتی ندارد، زیرا) روزی آن آماده است و نیکوکار و بدکردار از آن برخوردارند.

گفتم: بر آن چه تو می‌گویی، ناراحت نیستم.

گفت: آیا بر آخرتی که وعده درستی است و مالک قاهری در آن حکم می‌کند، ناراحتی؟

گفتم: بر این موضوع نیز آن چنان که تو می‌گویی، ناراحت نیستم.

پرسید: پس برای چه ناراحتی؟

گفتم: از فتنه فرزند زبیر(که جامعه را به آشوب کشیده) می‌ترسم؟

گفت: ای علی، آیا کسی را دیده‌ای که از خدا چیزی بخواهد و به او ندهد؟

گفتم: نه. سپس آن مرد از دیده‌ام غایب شد و به من گفته شد: ای علی! این مرد خضر(نبی) بوده است. در این روایت نیامده است که خضر چیزی به علی ابن الحسین(ع) آموخت بلکه خضر(ع) می‌دانست که آن حضرت همچون او اسم اعظم می‌داند. از این رو، به او تسلی داد و فرمود که دعا کند. (۱)

نمونه دیگر، ماجرای بین ایشان و عبدالملک و حجاج است. از عبدالله زاهد نقل شده است که وقتی عبدالملک بن مروان خلافت را بر عهده گرفت، نامه‌ای بدین مضمون به حجاج نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

از امیرالمؤمنین عبدالملک بن مروان به حجاج بن یوسف، اما بعد از ریختن خون فرزندان عبدالمطلب پرهیز، زیرا خود شاهد بودم که آل ابی سفیان به چنین کاری اقدام کردند(و خون آنان را ریختند) و اندکی بیش حکومتشان باقی نماند والسلام.

عبدالملک پس از نوشتن این نامه آن را مهر و موم کرده و مخفیانه به سوی حجاج فرستاد و به او پیغام داد این راز را مخفی بدارد، ولی این راز برای علی ابن الحسین(ع) مکاشفه شد، از این رو در نامه‌ای به عبدالملک نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

از علی بن الحسین به عبدالملک بن مروان، امیر بر مؤمنان. اما

بعد، تو در فلان روز از فلان ماه نامه‌ای به حجاج نسبت به ما فرزندان عبدالمطلب با چنین مضمونی نوشتی. خداوند نیز این عمل تو را بی‌پاداش نمی‌گذارد. آن گاه نامه را در همان روز برای عبدالملک فرستاد. وقتی نامه ایشان به دست عبدالملک رسید، دانست که نامه علی بن الحسین (ع) درست همان روزی نوشته شده که وی به حجاج نامه داده بود. هم‌چنین دریافت، درست همان روزی که وی غلامش را به سوی حجاج فرستاده بود، در همان روز غلام علی بن الحسین (ع) از مدینه به سوی او ره‌سپار شده است. از این رو، بر درستی گفتار و بزرگی و صلاح علی بن الحسین (ع) پی برد و غلام آن حضرت را گرامی داشت و هدایایی برای امام فرستاد.

(۱)

بیماری امام، مصلحتی الهی

متأسفانه بسیاری از مردم ناآگاه، از امام چهارم به عنوان امام بیمار یاد می‌کنند و با ذکر این لقب در ذهن آنان شخصی رنجور و پژمرده تداعی می‌شود، در حالی که واقعیت غیر از این است. زیرا امام (ع) تنها در کربلا مدت کوتاهی بیمار بوده است و پس از آن بهبود یافته و در حدود ۳۵ سال همچون سایر امامان از سلامت جسمی برخوردار بوده است. بی‌شک بیماری موقت آن حضرت در آن حادثه، عنایت خداوندی بوده است تا بدین وسیله از وظیفه جهاد معذور گردد (۲) و وجود مقدسش از خطر کشتار مزدوران یزید محفوظ بماند و رشته

۱- نورالابصار، ص ۱۵۵

۲- تذکره الخواص، ص ۳۲۴

امامت امتداد یابد. محمد بن سعید در این رابطه می‌نویسد: آن روز (عاشورا) که علی بن الحسین همراه پدرش بود، بیست و سه یا بیست و چهار سال داشت و هر کس بگوید که او در آن زمان کوچک بوده و موی برنیاورده بود، بی‌اساس است، بلکه او در آن روز بیمار بود و به همین جهت در جنگ شرکت نکرد. (۱)

آمده است که پس از کشته شدن حسین ابن علی (ع)، شمر به سوی علی بن الحسین (ع) آمد و او بیمار بود و در بستر خوابیده بود. شمر گفت: این را بکشید. یکی از همراهان وی گفت: سبحان الله! آیا جوانی را که بیمار است و در جنگ هم شرکت نداشته بکشیم؟

در این هنگام عمر بن سعد در رسید و گفت: با این زنان و این بیمار کاری نداشته باشید. (۲)
بنابراین، بیماری امام مصلحتی الهی برای حفظ حیات امام و ادامه الطاف بی‌شمار الهی در نصب امامت بود.

پرواز به سوی دوست

درباره سال شهادت امام زین العابدین (ع) اقوالی از مورخان وجود دارد که در بین آن‌ها سال نود و چهارم و نود و پنجم شهرت دارد.

ابن سعد در طبقات خود از امام جعفر بن محمد الصادق (ع) و او از پدرش امام باقر (ع) نقل می‌کند که علی بن الحسین (ع) در

۱- الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۱

۲- البدایة و النهایه، ج ۹، ص ۱۰۴

سال ۹۴ هـ. ق در گذشته و در آغاز ۹۵ هـ. ق در بقیع دفن شده است. ابن سعد پس از نقل کلام امام صادق(ع) می گوید: اهل بیت او و اهل شهرش آگاه ترند به آن که او در چه سالی در گذشته است. بنابراین قول مشهور نیز همان سال ۹۴ هـ. ق است. (۱)

درباره علت مرگ حضرت نیز اختلاف نظر وجود دارد، اما قول مشهور شیعه این است که آن بزرگوار به وسیله سمی که عاملان ولید بن عبدالملک به حضرت خوراندند به شهادت رسیده و این قول به وسیله برخی از عالمان اهل سنت نیز مورد تأیید قرار گرفته به طوری که گفته اند: آن بزرگوار به دست ولید بن عبدالملک مسموم شده است. (۲)

شیراوی می نویسد: حضرت سجاد(ع) در مدینه با سمی که به او خورانده شد از دنیا رحلت نمود. (۳)

دکتر یمانی هم می نویسد: علی بن الحسین(ع) در دهه دوم از ماه محرم، سال ۹۱ در مدینه منوره بعد از حدود ۵۸ سال عمر از دنیا رحلت نمود و هنگامی که خبر وفاتش به مردم رسید قلوب همه برای او محزون شد، زبانها او را مدح و ثنا نموده و در سوگ او مرثیه سرودند ... (۴)

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۱، صص ۴۱۳-۴۱۴

۲- الفصول المهمه، صص ۲۰۸-۲۰۹

۳- الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۳

۴- علموا اولادکم حب آل بیت النبى(ص)، ص ۱۷۰-۱۷۱

سخنان حکمت آموز حضرت سجاد (ع) در منابع اهل سنت

از امام سجاد(ع) سخنان آموزنده‌ای در کتاب‌های اهل سنت نقل شده است. به گزیده‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

قناعت

ثروتمندترین مردم کسی است که به آنچه خدا نصیب او کرده است، قانع باشد. (۱)

تفکر

فکر کردن، آینه‌ای است که مؤمن، نیکی‌ها و بدی‌های خود را در آن می‌بیند. (۲)

سپاسگزاری

کسی که در سپاسگزاری بر تو پیشی می‌گیرد، بند دوستی و محبت خویش را بر گردنت می‌افکند. (۳)

۱- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۶

۲- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۴۰۸

۳- همان، ص ۴۰۹

بردباری

امام (ع) در اندرزی به فرزندش فرمود: ای فرزندم! در برابر گرفتاری‌ها شکبیا باش و به حقوق دیگران تجاوز نکن (تا گرفتاری‌ات را حل کنی)، در مقابل نیز برای حل گرفتاری برادر دینی‌ات کاری نکن که زیان آن برای تو بیشتر از سودی باشد که به او می‌رسد. [\(۱\)](#)

دوستی

از دست دادن دوستان صمیمی موجب غریب شدن انسان است. [\(۲\)](#)

دعا و مناجات

چیزی همچون دعا کردن به هنگام بلا، برای بنده کارگشا نیست، زیرا هرگاه بلایی نازل شود، استجابت آن در پی‌اش می‌آید. [\(۳\)](#)

امر به معروف و نهی از منکر

ترك کننده امر به معروف و نهی از منکر، مانند کسی است که قرآن را پشت سر نهاده و عامل به آن نیست، مگر کسی که از اموری بپرهیزد و تقیه پیشه کند، گفته شد، تقیه چگونه است؟ فرمود: (شخص) از ستمکار سرکش بترسد که از حد گذراند و سرکشی کند. [\(۴\)](#)

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۴۰۸

۲- حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۵

۳- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۸۲

۴- حلیه اولیاء، ج ۳، ص ۱۳۰؛ طبقات، ج ۵، ص ۱۱۰

توبه

به یقین، خدای تعالی، مؤمن گنه کار توبه کننده را دوست دارد. (۱)

معیار دوست‌گزینی

امام (ع) در توصیه به فرزندش امام محمدباقر (ع) می‌فرماید:

ای فرزندم! نیک بنگر که با پنج گروه همراه و هم‌سخن و دوست نباشی:

۱. از دوستی با زشتکار بپرهیز، زیرا تو را به لقمه و کمتر از آن می‌فروشد.

۲. از دوستی با بخیل برحذر باش، زیرا در نهایت تنگ‌دستی و نیازمندی تو را تنها می‌گذارد و یاری‌ات نمی‌رساند.

۳. از دوستی و هم‌نشینی با دروغگو بپرهیز که وی همچون سراب است، هدف‌های دست‌یافتنی را دور می‌نماید و امور دست‌یافتنی را آسان و نزدیک نشان می‌دهد.

۴. از دوستی و هم‌نشینی با نادان برحذر باش، زیرا وی به قصد سود رساندن بر تو زیان می‌زند.

۵. از هم‌نشینی و دوستی با آن که از خویشانش بریده است، برحذر باش، زیرا در سه جای قرآن، مورد لعن و نفرین الهی قرار گرفته است. (۲)

۱- طبقات، ج ۵، ص ۱۱۳

۲- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۴۰۹

چاپلوسی

کسی که بدون شناخت، از کسی تعریف و تمجید می‌کند، بعید نیست که نادانسته درباره بدی او نیز سخن گوید. (۱)

غیبت

از غیبت برحذر باش، که غذای مردان سگ صفت است. (۲)

کتمان علم

کسی که علمش را از دیگران کتمان کند، یا برای آموختنش از آنان مزد بخواهد، هرگز از علم خود سود نخواهد برد. (۳)

قتل عمد

کسی که مؤمنی را به عمد بکشد، کیفرش دوزخ است و در آن جاوید است. (۴)

طغیان بدن

هرگاه بدنی بیمار نشود، طغیان می‌کند و بدنی که طغیان کند، خیری در آن نیست. (۵)

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۸

۲- تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۹۹

۳- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۰

۴- تذکره الخواص، ص ۳۷

۵- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۴۰

عبادت

عبادت اگر از ترس خدا باشد، عبادت بردگان است و اگر به امید رسیدن به پاداش باشد، عبادت تاجران است و اگر به خاطر سپاسگزاری به درگاه خدا باشد، عبادت آزادگان است. (۱)

دوستی و دیدار برای خدا

همسایگان خدا در خانه‌اش، کسانی‌اند که برای خدا به دیدار یکدیگر می‌روند و برای خدا با یکدیگر همنشینی می‌کنند و مالشان را در راه خدا صرف و خرج می‌کنند. (۲)

خنده بلند

کسی که بلند بخندد از علم به دور ماند و کسی که بلند بخندد، اندکی از عقل خود را از دست داده است. (۳)

نام نیک

به زودی از همه شما فقط نامی باقی خواهد ماند، پس هر کس بتواند کاری کند که نام نیکی از او بماند، باید این کار را انجام دهد. (۴)

۱- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۴۰

۲- همان

۳- همان

۴- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۷

ترک گناه

در شگفتی از آن کس که از طعام به خاطر زیان آن می‌پرهیزد، اما از گناه به خاطر زشتی آن نمی‌پرهیزد. (۱)

تعلیم

آن که علمی را نهان دارد یا بر آموختن آن چیزی بگیرد، هرگز او را سود ندهد. (۲)

۱- فصول المهمه، ص ۲۰۲

۲- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۴۰

ص: ١٤١

فصل سوم: امام محمد باقر (ع)

مطلع سخن

زندگی امام، آیینه تمام‌نمای زندگی انسان‌های کامل و متعالی است. از ویژگی‌های بارز امام، جامعیت اوست. توجه به علم او را از اخلاق و فضایل بازنمی‌دارد و روی آوری به معنویات و عبادت و بندگی، وی را از پرداختن به زندگی مادی و روابط اجتماعی و اصلاح جامعه بازنمی‌دارد در حالی که انسان‌های معمولی در بیشتر زمینه‌ها گرفتار افراط و تفریط می‌شوند. امام باقر(ع) در روزگار خود بزرگترین تأثیر علمی و عملی را برای جامعه خویش داشت. جمع عالمان بر این عقیده اتفاق دارند که فقیه‌ترین مردم در آغاز سلسله فقیهان شش نفرند و آن شش نفر از اصحاب و شاگردان امام باقر(ع) و امام صادق(ع) به شمار می‌آیند.

محققان بر این باورند که امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) در حقیقت بنیانگذاران دانشگاه اهل بیت هستند که حدود شش هزار دانشجو فارغ‌التحصیل داشته‌اند. کتب و تألیفات دانشمندان و مورخان اهل سنت مانند طبری، بلاذری، سلامی، خطیب بغدادی، ابونعیم اصفهانی و کتبی مانند: موطأ مالک، سنن ابی داود، مسند ابی حنیفه، مسند

مروزی، تفسیر نقاش، تفسیر زمخشری و مانند این‌ها سرشار از سخنان پر مغز پیشوای پنجم با عنوان قال محمد بن علی و یا قال محمد الباقر است.

کتب شیعه نیز در نوع خود از سخنان و اندیشه‌های امام(ع) نشئت فراوان گرفته است. اصول اربعمائه همان رساله‌های چهارصدگانه شاگردان امام است که در میان محدثان شیعه به عنوان کتب اصول شناخته می‌شود و چه بسا بیشتر محتویات کتب چهارگانه شیعه یعنی کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار از همین رساله‌های اربعمائه گرفته شده باشد. (۱)

علمای اهل سنت، امام باقر(ع) را از فقهای مدینه می‌شمارند و می‌گویند: بدان جهت به او لقب باقر داده‌اند که علم را شکافت و اصول و خفایای آن را آشکار نمود و به آن توسعه داد. معتقدند سخنان مفید و متین در حکمت و مواعظ از ایشان رسیده، از آن جمله در نزد آنان منقول است که: افراد با تقوی، کم‌هزینه‌ترین و کم‌خرج‌ترین و در عین حال پر فایده‌ترین مردم دنیا هستند و اگر چیزی را فراموش کنی آن‌ها تو را بدان تذکر می‌دهند و اگر به یاد داشته باشی، کمکت می‌کنند، از حق خدا زیاد سخن می‌گویند و برپادارنده امر الهی هستند و نیز می‌فرماید: دنیا را مانند منزلی بدان که ساعتی در آن توقف کرده و سپس از آن کوچ می‌کنی، یا مانند ثروتی بدان که در خواب بدان رسیده‌ای و وقتی بیدار می‌شوی بهره‌ای

ص: ۱۴۵

از آن نمی‌بینی. (۱)

آنچه که در این مختصر می‌آید اندکی از فضایل و مناقب امام باقر(ع) در منابع اهل سنت است که تقدیم ره‌پویان حضرتش می‌گردد. امید آن‌که این اندوخته‌ها و موّدت به ائمه طاهرین(علیهم السلام) روزی به کارمان آید که:

لا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۲)؛ «در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید».

۱- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹

۲- شعراء: ۸۸-۸۹

تبارشناسی امام باقر (ع)

ابوجعفر، امام محمدباقر(ع) پنجمین آفتابی است که بر وفق امامت جاودانه درخشید. امام باقر(ع) در سال ۵۷ هجری در شهر مدینه، دیده به جهان گشود (۱). اما درباره روز ولادت ایشان بین تاریخ نویسان اختلاف نظر وجود دارد، برخی آن را اول ماه رجب دانسته اند (۲) ولی مشهور تاریخ نویسان، تاریخ ولادت ایشان را سوم ماه صفر می دانند. (۳)

امام سجاد(ع) این فرزند خجسته فال را به پاسداشت نام و نیای بزرگوارش، حضرت ختمی مرتبت «محمد» نامید. جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که، رسول خدا(ص) به من فرمود: تو یکی از فرزندان مرا درک خواهی کرد که نام او همانم من است. او می شکافد علم را شکافتنی و بدین جهت باقر لقب داده شده و معنی باقر شکافنده است. آن حضرت به «جابر» فرمود: چون او را ببینی سلام مرا به او برسان.

۱- دلائل الامامه، ص ۹۴

۲- همان

۳- فصول المهمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۸۷۹

در صحیح مسلم از حضرت امام محمد بن علی باقر(ع) آمده که فرمودند: من با جماعتی نزد «جابر بن عبدالله انصاری» رفتم، او بسیار پیر شده بود و چشمان او نابینا، از هر یک می‌پرسید که تو چه کسی هستی؟ تا نوبت به من رسید، پرسید تو چه کسی هستی؟ گفتم: من محمد بن علی بن الحسین‌ام. بسیار خوشحال شد و گفت: خوش آمدی ای برادرزاده من و مرا نزد خود طلبید و چون گره بر سینه من بود بازگشود و دست خود را بر سینه من گذاشت. گفتم مرا خبر ده از حج پیغمبر، پس حدیث حج را تمام از برای من بازگفت، آن حدیث بسیار طولانی است. (۱)

محمد بن مسلم این جریان را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند که: در کنار جابر بن عبدالله انصاری نشسته بودیم که امام سجاد(ع) همراه فرزند خردسال خود وارد مجلس شد. امام سجاد(ع) به فرزندش فرمود: عمویت را ببوس، کودک به سوی جابر آمد و پیشانی او را بوسید. جابر که در آن روزگار بینایی خود را از دست داده و پیر و فرتوت شده بود، پرسید: این کودک کیست؟ امام سجاد(ع) فرمود: او فرزندم محمد است.

جابر او را در آغوش کشید و گفت: ای محمد، رسول خدا(ص) به تو سلام رسانید.

حاضران(با تعجب) گفتند: از کجا این سخن را می‌گویی؟

جابر گفت: در خانه رسول خدا(ص) بودم، ایشان مشغول سرگرم

کردن حسین(ع) بود. در این هنگام، به من رو کرد و فرمود: ای جابر، فرزندم حسین(ع) دارای فرزندی خواهد شد که نامش علی(ع) است و علی(ع) نیز صاحب فرزندی می شود که نامش محمد است، اگر او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان و بدان که پس از دیدار او به پایان زندگی نزدیک شده ای، محمد بن مسلم در ادامه می گوید: سخن جابر تحقق یافت و پس از مدتی کوتاه از دنیا رفت. (۱)

در متون دیگر اهل سنت آمده، جابر تا پیش از این دیدار، همواره می گفت: ای باقر، کجایی! تا روزی که آن حضرت را ملاقات نمود ... (۲)

امام محمد باقر(ع) از جانب پدر و مادر، به شجره پاکیزه نبوت منتهی می گردد. او نخستین مولودی است که در خاندان علویان از التقای دو بحر امامت تولد یافت.

پدر: علی بن الحسین، زین العابدین.

مادر: ام عبدالله، فاطمه دختر امام حسن مجتبی(ع). (۳)

امام باقر(ع) مادر بزرگوار خویش را چنین توصیف کرده است: روزی مادرم کنار دیواری نشسته بود، ناگهان دیوار ریزش کرد و در معرض ویرانی قرار گرفت، مادرم دست بر سینه نهاد و گفت: به حق مصطفی(ص) سوگند، اجازه فرو ریختن نداری. دیوار بر جای ماند تا

۱- تذکره الخواص، ص ۳۳۷

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۰

۳- وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۴؛ تذکره الخواص، ص ۳۰۲ (ترجمه محمد ابراهیم آیتی)

مادرم از آن جا دور شد، سپس دیوار فرو ریخت. (۱)

از کتب اهل سنت برای امام باقر(ع) القاب متعددی نقل شده است. مانند: باقر.

ابن تیمیه بنیانگذار مسلک وهابیت می گوید: ابوجعفر محمد بن علی از نخبگان اهل علم و دین است و بدان دلیل که شکافنده علوم اسلامی بود، باقر نامیده شده است. (۲)

ابن خلکان هم در این باره می نویسد: ابوجعفر محمد بن زین العابدین ملقب به باقر یکی از ائمه دوازده گانه در اعتقاد شیعه امامیه و پدر(امام) جعفر صادق(ع) می باشد و باقر(ع) عالم بزرگ و سید عظیمی بود و به این جهت به او باقر گفته می شد که علم را شکافت و به آن توسعه داد. (۳)

در منابع دیگر از لقب شاکر، هادی و امین هم نام برده شده است. (۴)

همسر و فرزندان

در منابع تاریخی برای امام باقر(ع) دو همسر و دو ام ولد یعنی کنیزی که از مولای خود صاحب فرزند شده باشد، نام برده اند. همسران عبارتند از: امّ فزوه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و

۱- اثبات الهداء، ج ۵، ص ۲۷۰

۲- منهاج السنه النبویه، ج ۲، ص ۱۲۳

۳- وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۳۱۴

۴- فصول المهمه، ج ۲، ص ۸۸۰

ام حکیم دختر اسید بن مغیره ثقفی.

ولی شمار فرزندان امام را هفت تن برشمرده‌اند (پنج پسر و دو دختر) که عبارتند از:

۱. جعفر بن محمد صادق (ع)؛

۲. عبدالله بن محمد که او برادر تنی امام صادق (ع) و مادرشان ام فروه بود. [\(۱\)](#) او یگانه برادر امام صادق (ع) است. مورخان وی را

صاحب فضل و صلاح دانسته‌اند و متذکر شده‌اند که فردی از بنی‌امیه به او سم خوراند و او را به شهادت رسانید. [\(۲\)](#)

۳. ابراهیم بن محمد از امّ حکیم؛

۴. عبدالله بن محمد از ام حکیم؛

۵. علی بن محمد؛

۶. زینب بنت محمد؛

۷. ام سلمه.

البته بعضی از مورخان گفته‌اند، امام باقر (ع) دو دختر نداشته است بلکه زینب و ام سلمه در حقیقت دو نام برای یک دختر است.

[\(۳\)](#)

برخی هم تنها شش فرزند برای امام باقر ذکر کرده‌اند و بر این باورند که امام باقر (ع) فرزندی به نام عبدالله نداشته است. [\(۴\)](#)

۱- فصول المهمه، ج ۲، ص ۹۰۵

۲- همان، ص ۲۲۱

۳- همان

۴- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳۶؛ تذکره الخواص، ص ۳۰۶

امامت حضرت

پس از شهادت امام زین العابدین(ع)، حضرت باقر(ع) به امامت رسید که تاریخ آن را سال ۹۵ هجری یادآور شده‌اند. آن حضرت از نظر سنی بزرگترین فرزند پدرش نبوده است اما برای تصدی منصب امامت از دیگر برادران شایستگی بیشتری داشت و پدرش، پیرو فرمان رسول خدا(ع) او را به پیشوایی مردم منصوب کرد. ابن عباس روایت می‌کند: روزی مردی یهودی درباره امامان پس از پیامبر اکرم(ص) از ایشان پرسید: جانشینان شما کیستند؟ پیامبر اکرم(ص) پاسخ داد: جانشین من علی(ع) فرزند ابوطالب و پس از او حسن(ع) و بعد حسین(ع) و در پی آن نه امام از فرزندان حسین(ع) خواهند بود. آن گاه پیامبر اکرم(ص) نام یکایک آنان را بر زبان جاری کرد. (۱)

ویژگی‌های ظاهری

امام باقر(ع) چهره‌ای گندمگون و قامتی میانه و معتدل داشت، در توصیف ایشان آمده که شبیه رسول خدا(ص) بود و صفات اخلاقی رسول خدا(ص) در ایشان دیده می‌شد (۲)، بر انگشتی امام(ع) کلمه «العزه لله» نقش بسته بود. (۳)

۱- ینابیع الموده، ص ۴۴۴

۲- نک: فصول المهمه، ج ۲، ص ۸۸۲؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۳۵۷

۳- دلائل الامامه، ص ۹۵

شخصیت‌شناسی امام باقر (ع)

بندگی و پارسایی

امام باقر(ع) همواره مشغول ذکر خدا بود و کلمه «لا اله الا الله» همواره بر زبانش جاری بود. ابونعیم اصفهانی به هنگامی که از امام باقر(ع) در کتابش نام می‌برد او را با این صفات توصیف می‌کند: حاضر، ذاکر، خاشع، صابر، ابوجعفر محمد بن علی الباقر(ع). (۱)

درباره خشوع فراوان آن امام در برابر خداوند، از «افلح» آزاد کرده امام باقر(ع) آمده که: با محمد بن علی به قصد حج بیرون شدم چون به مسجد در آمد به خانه خدا نگریمت و با صدای بلند گریست. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، مردم به شما می‌نگرند، ای کاش اندکی صدای خود را پایین بیاورید. امام(ع) به من فرمود: وای بر تو افلح! چرا نگریم؟! شاید خدای تعالی در اثر این گریه، بر من به مهربانی بنگرد و فردا در پیشگاهش سرفراز و رستگار شوم.

افلح گوید: آنگاه امام طواف کرد و سپس آمد نزد مقام رکوع کرد، سپس سر از سجودش برداشت، دیدم که پیشانی و صورت حضرت از بسیاری اشک، خیس شده است.

افلح می افزاید: آن حضرت هر گاه می خندید می فرمود: خداوندا بر من خشم مگیر. (۱)

فرزند بزرگوار محمد بن علی (ع) در وصف اخلاص و عبادت پدرش چنین می فرماید: پدرم بسیار ذکر خدا می گفت. من با او می رفتم و او ذکر خدا می گفت، با او غذا می خوردم و او ذکر خدا می گفت. با مردم سخن می گفت، اما این امر او را از ذکر خدا باز نمی داشت، زبانش را می دیدم که به کامش می چسبید و با این وصف پیوسته از گفتن ذکر «لا اله الا الله» باز نمی ایستاد. ما را جمع می کرد و به ما می فرمود تا طلوع آفتاب ذکر خدا بگوییم و هر یک از ما را که می توانست قرآن بخواند به تلاوت قرآن فرمان می داد و هر که نمی توانست، می فرمود، ذکر بگوید. (۲)

امام صادق (ع) در ادامه درباره روحیه عبادی پدر می فرماید: من بستر پدرم را می گستردم و انتظار می کشیدم تا بیاید. چون او به بسترش می آمد و می خوابید من نیز به سوی بستر خود می رفتم. شبی او دیر کرد و من به جستجویش به مسجد رفتم، مردم همه در خواب بودند، ناگهان پدرم را دیدم که در مسجد به حال سجده است. در مسجد جز

۱- حلیه الاولیاء، ص ۲۹۰

۲- همان، ص ۲۹۸

او کس دیگری نبود. ناله‌اش را می‌شنیدم که می‌گفت: پیراسته‌ای ای پروردگارا، تو به حقیقت، پروردگار منی، از روی تعبد و بندگی تو را سجده می‌کنم.

معبودا! کردار من اندک است پس تو خود آن را برایم دو چندان کن.

بارالها! مرا از شکنجه‌ات در روزی که بندگانت را برمی‌انگیزی، در امان نگاه دار و بر من نظر کن که تو البته توبه پذیر و مهربانی.

(۱)

عطار نیشابوری هم نقل می‌کند که: از یکی از خواص او پرسیدند که او شب چون می‌گذراند؟

گفت: چون از شب لختی برود او از اوراد فارغ شود و به آواز بلند گوید:

الهی و سیدی، شب در آمد و ولایت تصرف ملوک به سر آمد و ستارگان ظاهر شدند و خلائق بختند و به نوم درها فرو بستند و یاسبانان برگماشتند و آن‌ها که بدیشان حاجتی داشتند، فرو گذاشتند.

بار خدایا تو زنده و پاینده و بیننده‌ای. غنودن بر تو روا نیست و آن که تو را بدین صفت نداند هیچ نعمت را مقرر نیست. تو آن

خداوندی که ردّ سائل بر تو روا نباشد، آن که دعا کند از مؤمنان بر درگاهت، سائل را باز نداری.

بار خدایا چون مرگ و گور و حساب را یاد کنم، چگونه از دنیا بهره پس از تو خواهم از آن که تو را دانم و از تو جویم از آن که

تو

را می‌خواهم در حال مرگ بی‌برگ و عیش.

این را می‌گفت و می‌گریست، تا شبی او را کسی گفت: یا سیدی چند گریی؟

گفت: ای دوست؛ یعقوب را یک یوسف گم شده چنان بگریست که چشم‌هایش سفید شد، من ده کس از اجداد خود یعنی حسین(ع) و قبیله او را در کربلا- گم کرده‌ام از آن کی در فراق ایشان دیده‌ها سفید کنم و این مناجات به عربی بود و به غایت فصاحت. (۱)

افلح از موالیان امام باقر(ع) می‌گوید: با محمد بن علی به حج می‌رفتیم، چون حضرت وارد مسجدالحرام شد، به خانه خدا نظر کرد و با صدای بلند گریست. به او عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! مردم شما را نظاره می‌کنند، اگر کمی آهسته‌تر گریه کنید بهتر است. حضرت فرمود: وای بر تو ای افلح! چرا گریه نکنم، شاید خداوند از این گریه بر من نظر رحمت نماید تا بتوانم فردای قیامت توسط آن رستگار شوم. آن‌گاه دور خانه خدا طواف کرد و در کنار مقام به نماز ایستاد، رکوع به جای آورد و چون سر از سجود برداشت، مشاهده کردم که محل سجده‌اش از اشک‌های چشمش مرطوب است. (۲)

ابن عساکر هم از مدائنی نقل کرده که گفت: در حالی که محمد ابن علی بن الحسین در آستانه کعبه ایستاده بود، شخصی اعرابی بر او وارد شد و به حضرت عرض کرد: آیا هنگامی که خدا را عبادت

۱- تذکره الاولیاء، ج ۲، صص ۶-۲۸۵

۲- صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۱۱۰

می‌کنی مشاهده نموده‌ای؟ حضرت و کسانی که دور او بودند، سرها را به زیر افکندند، آن‌گاه حضرت سر خود را بلند کرده و به او فرمود: من خدایی را که نبینم عبادت نخواهم کرد.

عرض کرد: چگونه او را دیده‌ای؟

حضرت فرمود: دیده‌ها با مشاهده چشمان او را ندیده است، بلکه قلب‌ها به حقایق ایمان، او را دیده است. خداوند به حواس درک نمی‌شود و به مردم قیاس نمی‌گردد، به نشانه‌ها معروف و به علامات توصیف شده است. در قضاوتش ظلم نمی‌کند. از اشیا جدا و اشیا نیز از او جدا است. هیچ چیز همانند او نیست. این است آن خدایی که به جز او خدایی نیست.

اعرابی گفت: خداوند داناتر است که کجا رسالتش را قرار دهد. (۱)

آن حضرت مهم‌ترین اعمال را سه چیز می‌دانستند:

الف: یاد خدا، همیشه و در همه حال.

ب: رعایت انصاف.

ج: همراهی و برابری با برادران ایمانی در مسایل اقتصادی. (۲)

حضرت می‌فرمود: صاعقه‌ها (آفات و زیان‌ها) هم به مؤمنان اصابت می‌کند و هم به غیر مؤمنان و تنها در این میان کسانی از

آسیب‌صاعقه‌ها در امانند که قلب و زبان‌شان به یاد خدا باشد. (۳)

۱- ترجمه امام باقر(ع) از تاریخ ابن عساکر، ص ۱۴۷-۱۴۸

۲- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۳

۳- همان، ص ۱۸۱

ابوحزمه ثمالی از امام باقر(ع) نقل می‌کند: خداوند می‌فرماید: هر گاه بنده‌ای از بندگانم تمام توجه و همت خویش را به سوی من معطوف دارد، من بی‌نیازی را در جان و روحش قرار خواهم داد و فقر را از پیش چشمانش ریشه کن خواهم ساخت و کارهای پراکنده‌اش را سامان می‌دهم و برترین سود سودآوران را برایش در نظر می‌گیرم. ولی هر گاه بنده‌ام همت و توجه خود را به جانبی جز من معطوف دارد، او را به گرفتاری‌های درونش مبتلا می‌کنم، فقر و تهیدستی چون جرثومه‌ای همواره در برابر چشمانش او را تهدید می‌کند، کارهایش بی‌سر و سامان می‌شود و ریسمانش را به گردن خودش می‌افکنم تا به هر درّه‌ای که کشیده شد، کشیده شود. (۱)

حضرت در بیانی دیگر می‌فرماید: هیچ چشمی از خشیت و ابهت الهی نگرید مگر این که خداوند، صورت آن گریه کننده را بر آتش حرام سازد و چنانچه قطره‌های اشک بر گونه‌هایش جاری شود به صورتش در ماندگی و ذلت نقش نخواهد بست. هر چیز نزد خداوند پاداش خاصی دارد جز گریه و قطره‌های اشک از بیم خدا، همانا خداوند به وسیله این قطره‌ها، دریاهایی از گناه را می‌پوشاند و محو می‌سازد. (۲)

دانش و بینش امام (ع)

آوازه علوم و دانش‌های امام باقر(ع) چنان اقطار کشور اسلامی را پر کرده بود که لقب باقرالعلوم یعنی گشاینده دریچه‌های دانش و

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰

۲- فصول المهمه، ص ۱۹۴

شکافنده مشکلات علوم به خود گرفته بود.

ابن حجر هیثمی می‌نویسد: محمدباقر(ع) به اندازه‌ای گنج‌های پنهان معارف و دانش‌ها را آشکار ساخته، حقایق احکام و حکمت‌ها و لطایف دانش‌ها را بیان نموده که جز بر عناصر بی‌بصیرت یا بدسیرت پوشیده نیست و از همین جاست که وی را شکافنده و جامع علوم و برافرازنده پرچم دانش خوانده‌اند. (۱)

عبدالله بن عطا هم که یکی از شخصیت‌های برجسته و دانشمندان بزرگ عصر امام(ع) بود، می‌گوید: من هرگز دانشمندان اسلام را در هیچ محفل و جمعی به اندازه محمد بن علی(ع) از نظر علمی حقیر و کوچک ندیدم. من حکم بن عتیبه را که در علم و فقه مشهور آفاق بود، دیدم که در خدمت محمد باقر مانند کودکی در برابر استاد عالیمقام، زانوی ادب بر زمین زده، شیفته و مجذوب کلام و شخصیت او گردیده بود. (۲)

ذهبی درباره امام باقر(ع) جمله زیبایی دارد، او می‌نویسد:

«كَانَ أَحَدَ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالسُّؤْدِدِ وَالشَّرَفِ وَالثَّقَةِ وَالرِّزَانَةَ وَكَانَ أَهْلًا لِلْخِلَافَةِ (۳)؛

از کسانی است که بین علم و عمل و آقایی و شرف و وثاقت و متانت جمع کرده و اهلیت برای خلافت داشت.»

۱- صواعق المحرقة، ص ۲۰۱

۲- تذكرة الخواص، ص ۳۳۷

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۲

ابوزهره هم بر مقام و مرجعیت علمی حضرت مهر تأیید می‌نهد و می‌گوید:

«كَانَ يَقْصِدُهُ مِنْ أَيْمَةِ الْفِقْهِ وَالْحَدِيثِ كَثِيرُونَ (۱)»؛

از بزرگان فقه و حدیث، خیلی‌ها به قصد بهره‌گیری علمی پیش حضرتش می‌آمدند».

فراوانی و گستردگی روایات امام در زمینه‌های فقه، اعتقادات و علوم دیگر اسلامی، سبب شد تا محدثان اهل سنت نیز از آن حضرت نقل حدیث نمایند. یکی از معروف‌ترین آن‌ها ابوحنیفه است. او با توجه به این که بیشتر احادیث وارده از طریق اهل سنت

را نمی‌پذیرفت، روایات زیادی از طریق اهل بیت و به ویژه امام باقر(ع) نقل کرده است. (۲)

به جرأت می‌توان گفت آن چه در زمینه تفسیر، کلام، فتوا، احکام حلال و حرام از آن حضرت صادر شده در میان ائمه طاهرین کم‌نظیر است. حتی حاکمان وقت نیز نمی‌توانستند منکر انوار علمی حضرتش باشند.

ابرش کلبی از هشام بن عبدالملک پرسید: این کیست که مردم عراق او را در میان گرفته و مشکلات علمی خود را از او می‌پرسند؟ هشام گفت: این پیامبر کوفه است، خود را پسر رسول خدا و شکافنده علم و مفسر قرآن می‌داند و در نقلی دیگر گفت: همان کسی

۱- الامام الصادق، ص ۲۲

۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۷

است که اهل عراق شیفته او هستند. (۱)

به راستی همان طور که عبدالرحمان الشرقاوی می گوید: امام باقر(ع) اعلم اهل زمان خود به قرآن و تفسیر آن و حدیث و فقه بود.

(۲)

در مورد نوآوری های امام(ع) نیز «حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی» می نویسد: از جمله شخصیت های مورد استناد و اتکا در منابع حدیثی، «ابوجعفر محمد بن علی الباقر» است. او از خاندان نبوت بود و میان موقعیت والای دینی و جایگاه رفیع اجتماعی جمع کرده و در زمینه رخدادهای و مسائل مستحدثه و نیز موضوعات خطیر و مهم صاحب نظر بود، در راستای بندگی و عبادت خدا اشک ها ریخت و از مرء و درگیری های لفظی و برتری جویانه دیگران را بازمی داشت. (۳)

امام(ع) با گروه های معتزله، خوارج و مرجئه که در زمان ایشان فعالیت داشتند مناظرات متعددی انجام داد و عقاید نادرست آنان را با بیانی شیوا به همگان شناساند.

مقبولیت ایشان در نزد علمای مذاهب اربعه مشهور است به طوری که «محمد بن عبدالفتاح الحنفی» بهترین تعبیرها را دارد: محمد بن علی بن حسین بن ابی طالب(ع) است که باقر نامیده شد. کلمه باقر در لغت به معنای شکافنده زمین به منظور آشکار ساختن گنج ها و پنهانی های آن است. وی را از آن جهت باقر نامیدند که گنج های

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۵

۲- امامان اهل بیت: در گفتار اهل سنت، ص ۳۳۲ به نقل از جریده الاهرام المصریه، ۱۸ / ۸ / ۱۹۷۸، ص ۱۰

۳- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۰

پنهان معارف و حقایق احکام و حکمت و لطایف را ظاهر می‌ساخت. این نکته‌ای است واضح که جز بر کوردلان مخفی نخواهد بود. (۱)

نکته‌ای که شایان توجه است و نباید آن را از نظر دور داشت این است که بینش خاص امام باقر(ع) و سایر ائمه معصومین(علیهم السلام) درباره خلافت و وصایت و تفاوت آرای ایشان در مسائل شرعی و عقیدتی با مذاهب اهل سنت، خلفا و علمای زمان خویش، همواره از عواملی بوده است که منکران امامت ایشان، شخصیت واقعی آنان را نادیده گرفته و با سکوت از کنار آن گذشته‌اند، اما با این وصف می‌بینیم که مراتب عالی علمی و عملی امام باقر(ع) در حدّی بوده است که حتی منکران مقام امامت و ولایت، با همه تلاشی که در باطل ساختن بینش و عقاید امامیه به خرج می‌داده‌اند، از مدح و ستایش ایشان لب فرو نبسته و به علم و تقوای عالی آن حضرت اذعان داشته‌اند.

شاگردان حضرت

شاگردان مکتب امام باقر(ع) سرآمد فقها و محدثان زمان بودند و در میدان رقابت علمی، بر فقها و علما و قضات غیر شیعی برتری داشتند. از میان اصحاب امام(ع) چند نفر بیش از دیگران شهرت داشتند و بیش از نیمی از احادیث امام باقر(ع) در جوامع احادیث شیعه از طریق آن‌ها نقل شده است. کسانی مثل زراره بن اعین، معروف بن خربوزه، برید بن معاویه عجلّی، ابوبصیر اسدی، فضیل بن

یسار و محمد ابن مسلم از آن جمله‌اند.

جابر بن یزید جعفی یکی دیگر از شاگردان معروف بود که وقتی از امام باقر(ع) حدیث نقل می‌کرد می‌گفت: وصی اوصیا و وارث

علم پیامبران، محمد بن علی بن حسین(علیهم السلام) برای من چنین حدیث فرمود. (۱)

ابوحنیفه جابر را فردی بی‌نظیر دانسته و گفته:

«لَيْسَ عِنْدِي فِي الْكُوفَةِ فِي بَابِهِ اكْبَرُ مِنْهُ (۲)؛

از نظر من در کوفه، در نوع خودش، بزرگتر از او شخصیتی وجود نداشت».

سیره سیاسی امام باقر (ع)

امام سجاد(ع) در مناسبت‌های مختلف به امامت فرزندش محمد بن علی تصریح می‌فرمود: امام علی ابن الحسین(ع) در بستر بیماری

و در آستانه وفات بود، فرزندانش محمد، حسن، عبدالله، عمر، زید و حسین را به گرد خویش فراخواند و فرزندش محمد را وصی

خود قرار داد و وی را باقر خواند و امور برادران را بر عهده او نهاد. (۳)

دوران امامت امام(ع) با پنج تن از خلفای اموی معاصر بود. با نگاهی گذرا به عصر امام باقر(ع) درمی‌یابیم که پیش از توفان انقلابی

که به حکومت اموی، پس از وفات امام باقر(ع) پایان داد و منجر به روی کار آمدن عباسیان در روزگار امام صادق(ع) شد، سکوت

و

۱- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۳

۲- الامام ابوحنیفه، ص ۷۲

۳- اثبات الوصیه، ص ۱۴۲

آرامشی آکنده از خشم بر جامعه حکمفرما بوده است.

در روایت مفصّلی، امام(ع) درباره تحلیل اوضاع سیاسی شیعه و فشار خلفا از آغاز تا زمان آن حضرت فرموده‌اند: ما اهل بیت از ستم قریش چه بر ما گذشت و شیعیان و دوستان ما از مردم چه ناملایماتی دیدند. زمانی که رسول خدا(ص) رحلت کرد، اعلان فرمود که به مردم از خودشان اولی‌تریم. اما قریش با کمک یکدیگر این امر را از محور آن خارج کردند، آنان برای رسیدن به حکومت با حق و اولویت ما به حکومت استدلال کردند، ولی حق ما را تصاحب نمودند. آنگاه حکومت در میان قریش دست به دست گردید تا این که دوباره به ما اهل بیت باز گردید. ولی مردم بیعت ما را شکستند و علیه ما جنگ پیا کردند، به طوری که امیرالمؤمنین تا هنگامی که به درجه رفیع شهادت نائل آمد، در فراز و نشیب(تندباد حوادث) قرار گرفته بود و سپس با فرزندش امام حسن(ع) بیعت کرده و وعده وفاداری به او دادند اما به او نیز خیانت ورزیدند و پس از آن، ما به طور مداوم مورد تحقیر و قهر و ستم قرار گرفتیم و از شهر و خانه‌مان رانده و از حقوقمان محروم شدیم و مورد قتل و تهدید واقع شدیم، به طوری که امنیت جانی از خود و پیروان ما به کلی سلب شد و دروغ‌گویان و منکران حق به خاطر دروغ و انکارشان، زمینه را مساعد و در سراسر کشور اسلامی به وسیله دروغ و انکارشان به سردمداران جور و ستم و قضات و کاردانان آن‌ها تقرّب جسته و شروع به روایت احادیث دروغ و انتشار آن نمودند، آن‌ها از زبان ما چیزهایی روایت کردند که نه از زبان ما جاری شده بود و نه به محتوای آن‌ها عمل نموده بودیم، با این کار

می‌خواستند ما را میان مردم منفور کرده و تخم عداوت و کینه ما را در دل آنان بکارند. این سیاستی بود که پس از وفات امام حسن (ع) در زمان معاویه با شدت هر چه بیشتر دنبال می‌شد. به دنبال این تبلیغات مسموم، همه جا به کشتار شیعیان پرداخته و با کوچک‌ترین سوء ظنی دست‌ها و پاهای آن‌ها را می‌بریدند. کسانی که به دوستی و پیروی از ما معروف بودند راهی زندان‌ها شدند. اموالشان به غارت رفت و خانه‌هایشان ویران شد. این روش تا روزگار «عبیدالله ابن زیاد» روز به روز به شدت خود می‌افزود تا آن که حجاج بن یوسف در کوفه روی کار آمد. او با انواع شکنجه‌ها به کشتار شیعیان پرداخت و آنان را با هر سوء ظن و اتهامی دستگیر می‌کرد، عرصه بر پیروان ما چنان تنگ شد و کار به جایی رسید که اگر کسی را با صفت «زندیق» یا «کافر» توصیف می‌کردند، برایش بهتر از آن بود که او را «شیعه» بخوانند، تا جایی که کسانی که به خیر و صلاح معروف بودند و شاید هم واقعاً اشخاص پرهیزکار و راستگویی بودند، احادیث شگفت‌انگیزی در زمینه برتری برخی از حکام گذشته روایت کردند. چیزهایی که نه خدا چیزی از آن‌ها آفریده بود و نه چیزی از آن‌ها به وقوع پیوسته بود. راویان بعدی حقانیت این مطالب را باور داشتند زیرا این نوع مطالب به کسانی نسبت داده شده بود که به کذب و کم‌تقوایی معروف نبودند. (۱)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ الامام الصادق، ابوزهره، صص ۱۱۲-۱۱۱

این روایت، تحلیل امام باقر(ع) از وضع سیاسی آن دوران و سخت‌گیری‌های خلفای اموی نسبت به شیعیان را که بیشتر آن‌ها در عراق زندگی می‌کردند، تشریح کرده است. البته در مکه و مدینه نیز شیعیانی بودند که شمار آن‌ها نسبت به شیعیان عراق بسیار کمتر بود.

عملکرد حکمرانان معاصر با امام(ع) قابل تأمل است. مروان بن حکم بیش از نه ماه خلافت نکرد و فقط توانست پسرش عبدالملک را ولیعهد خویش کند. (۱) او فردی بخیل و دنیادوست بود و از ریختن خون انسان‌ها باکی نداشت، حکام او نیز به سان خودش خون‌ریز بودند که از آنان می‌توان حجاج بن یوسف ثقفی را نام برد.

عبدالملک پیش از رسیدن به خلافت، اهل قرائت قرآن بود، اما پس از رسیدن به خلافت از آن دست برداشت.

ابن ابی عایشه می‌گوید: وقتی عبدالملک به خلافت رسید قرآن را به گوشه‌ای انداخت و گفت: این واپسین دیدار من با تو بود. (۲) زورگویی و ستمگری و عدم روحیه انتقادپذیری در او، جایی برای عدالت و انصاف باقی نگذاشته بود. وی پس از قتل عبدالله بن زبیر- تنها رقیب سیاسی خود در مدینه-، خطاب به مردم گفت: ... بدانید ما آن‌چه بخواهیم بر شما تحمیل می‌کنیم و آگاه باشید، به خدا قسم، آن‌چه با گردن عمرو بن سعید کردم، با هر کسی که راه او را در پیش گیرد خواهم کرد. به خدا سوگند، هر یک از شما پس از این

۱- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۴۴۴

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۲

سخنانم، مرا دعوت به پرهیزکاری خداوند نماید گردش را خواهم زد. (۱)

عبدالملک در سال ۶۵ هـ. ق به خلافت رسید و در سال ۶۸ هـ. ق مرد و در همان روز فرزندش ولید به خلافت رسید. او جوانی بسیار بی ادب و زورگو و گردنکش بود. (۲)

وی در همان روزی که پدرش مرد، به وصیت او عمل کرد، بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! بر شما باد فرمان برداری. هر کس از فرمان من سر باز زند و آهنگ مخالفت ساز کند، سرش را جدا خواهم کرد و هر کس که عمری را در خاموشی سپری نماید با اجل خویش خواهد مرد. (۳)

او از فساد و تباهی باکی نداشت، تا آنجا که درباره او گفته اند: سوگند که زمین از فساد و تباهی آکنده شد. (۴)

ولید در نیمه جمادی الاول سال ۹۶ مرد و همان روز را روز جانشینی برادرش سلیمان نگاشته اند، او فردی زبان باز، سخن پرداز و بسیار تجمل گرا و اسراف کار بود و به تجملات پوشاک بسیار اهمیت می داد. (۵)

وی در سال ۹۹ هجری درگذشت. امام باقر(ع) او را فردی ستمگر معرفی می کرد و می فرمود: سلیمان فردی ستمگر و

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۵

۲- همان، ص ۲۵۱

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۶

۴- تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۱

۵- همان، ص ۲۵۵

زورگوست. (۱) در دوره خلافت او شیعیان به شدت مراقبت می‌شدند.

پس از او عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید. او کارگزاران زورگو را از کار برکنار کرد و افرادی نیکوکار و مردم‌دار را جانشین آنها نمود. ایام خلافت او هم بیش از دو سال به طول نینجامید. (۲)

از برجسته‌ترین خدمات او بازگرداندن فدک به اهل بیت (علیهم السلام) و براندازی رسم نکوهیده دشنام‌گویی به حضرت علی (ع) بود. (۳) وی هم‌چنین به سرکوبی خوارج پرداخت.

بنا به قولی، امام باقر (ع) فرمود: او نجیب دودمان بنی‌امیه است. (۴)

از جمع این دو روایت برمی‌آید که او نسبت به خلفای بنی‌امیه تفاوت‌های شگرفی داشت، اما در بازگردانیدن حق مسلم اهل بیت (علیهم السلام) یعنی خلافت کوتاهی کرد و نتوانست رضایت امامان (علیهم السلام) را به دست آورد.

پس از عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک که جوانی زیرک و شهوت‌پرست بود و در تمام مدت خلافت عمر بن عبدالعزیز چهره فریبنده‌ای از خود به نمایش گذاشت تا جایی که عمر بن عبدالعزیز او را به ولیعهدی برگزید به خلافت رسید. (۵)

او تمام کارگزاران عمر بن عبدالعزیز را از کار برکنار و فرمان دستگیری بزرگانی را که عمر به مقامی گمارده بود، صادر کرد و

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۸

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۵

۳- تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۲ و ۲۷۵

۴- همان، ص ۲۶۰

۵- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۲

اموال آنان را مصادره و بسیاری را به دار آویخت. (۱)

بیشتر اوقات او در شهوت‌رانی و به راه انداختن مجالس عیش و نوش گذشت. خلافت او چهار سال طول کشید. (۲) پس از او، هشام بن عبدالملک به خلافت رسید. او سیاست‌مداری زیرک بود و نسبت به دوستداران خاندان ولایت بسیار سخت‌گیر بود. هشام مردی بخیل، حسود، پرخاشگر، خشن و بی‌رحم و بدزبان بود. (۳) در زمان او زید بن علی بن الحسین (ع) قیام کرد ولی به سختی سرکوب شد و به شهادت رسید. (۴)

امام باقر (ع) نیز با نیرنگ همین حکمران ستمگر مسموم شد و به شهادت رسید.

امام (ع) در پاسداشت جایگاه زید فرمود: این مرد بزرگ خاندان من و باز پس‌گیرنده خون بزرگ رادمردان و دودمان من است. (۵)

از جمله رهنمودهای سیاسی امام باقر (ع) به پیروان خود، جبهه‌گیری علیه حاکمان ستمگر و ساکت نبودن در برابر ظلم‌ها و تجاوزهای آنان است.

بیشترین تلاش امام صرف تربیت افراد کارآمد و نیروهای متعهد و بیدارگر گردید. ایشان از شیوه‌های مبارزاتی، از نهادهای سازی روش تقیه به خوبی بهره گرفت.

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۵

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹۹

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۱

۴- الامامة والسياسة، ص ۳۳۳

۵- مقاتل الطالبین، ص ۸۷

زهد حضرت

حضرت در مقام عمل با نظر آن دسته که گمان می‌کردند ترک کامل نعمت‌های دنیوی ورع اسلامی و زهد است مقابله می‌کرد، حکم بن عیینه می‌گوید: روزی خدمت ابوجعفر(ع) مشرف شدم او را در خانه‌ای تزیین شده و آراسته یافته‌ام در حالی که آن حضرت پیراهن مرطوبی بر تن داشت و روی آن، ملحفه رنگارنگی بر دوش انداخته بودند و رنگ ملحفه در دوش‌شان اثر گذاشته بود، داشتم خانه و طرز تزیین آن را تماشا می‌کردم که آن حضرت مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: راجع به وضع اتاق چه فکر می‌کنی؟

گفتم: حالا که شما در این وضعیت قرار گرفته‌اید، من چه می‌توانم بگویم، اما بین ما، این کار نوجوانان است. فرمودند: ای حکم! از زینت‌هایی را که خدا برای مردم اجازه داده و روزی‌های حلال او را چه کسی حرام کرده؟ این که می‌بینی از همان قسمتی است که خدا برای مردم حلال فرموده است و اما این اتاق را که می‌بینی اتاق همسرم است و اتاق من همان است که می‌شناسی.

هم‌چنین عده‌ای فکر می‌کردند تلاش برای معاش، که نشانه فعالیت برای زندگی بهتر است، درست نیست. محمد بن منکدر یکی از حفاظ قرآن در عصر امام باقر(ع) در ضمن تمجید از آن حضرت می‌گوید: می‌خواستم او را وعظ کنم که او مرا موعظه فرمود.

سؤال کردند چگونه؟

گفت: روزی از مدینه بیرون آمدم و در صحرا محمد بن علی بن الحسین (ع) را دیدم. او در حالی که تنومند بود در کنار دو غلام سیاه کار می کرد، پیش خود گفتم: سبحان الله پیرمردی از قریش در چنین ساعتی با این وضعیت برای به دست آوردن دنیا در تلاش است. باید او را موعظه کنم! نزد او رفته و گفتم:

خداوند تو را حفظ کند، اگر در این حالی که هستی اجل تو برسد چه خواهی کرد!

فرمود: اگر در این حالی که هستم اجلم سررسد، در حالی که در اطاعت خدا بوده ام از دنیا رفته ام. من با کار کردنم، خودم و عیالم را از محتاج بودن به تو و به مردم حفظ می کنم. وقتی از سر رسیدن اجل، هراسناک خواهم بود که اجل مرا در حال نافرمانی خدا دریافته باشد.

گفتم: ای فرزند رسول خدا! راست فرمودی، من می خواستم تو را موعظه کنم که تو مرا موعظه فرمودی. (۱)

حضرت حتی در انتخاب لباس برای خویش، عزت و شرافت و زی شایسته را در نظر داشت، به طوری که گاه لباس فاخر و تهیه شده از خز هم می پوشید. (۲)

امام و انس به قرآن

آن حضرت بسیار به قرآن عشق می ورزید و بدان علاقه نشان می داد و تحت تأثیر آیات آن قرار می گرفت.

۱- فصول المهمه، ص ۲۱۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۵۲

۲- طبقات، ابن سعد، ج ۵، ص ۳۲۱

ابان بن میمون قدام گوید: ابو جعفر (ع) به من فرمود: قرآن بخوان؟

پرسیدم: از کدام سوره بخوانم؟

فرمود: از سوره نهم (توبه).

ابان می گوید: آمدم که حواس خود را بر آن سوره متمرکز کنم آن حضرت فرمود: از سوره یونس بخوان.

ابان گوید: این آیه را خواندم:

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ (۱)؛ «برای کسانی که ایمان آوردند نیکویی و زیادت است و هرگز بر رخسارشان گرد خجالت و ذلت نشیند».

امام (ع) با شنیدن این آیه فرمود: بس است. آنگاه گفت: رسول خدا (ص) فرمود: شگفت نیست که چه طور وقتی قرآن می خوانم پیر نمی شوم. (۲)

او از کتاب پروردگارش، معارف دینی را الهام می گرفت تا آن جا که راویان را وامی داشت تا از وی درباره منشأ قرآنی گفته هایش سؤال کنند. ابوالجارود در این باره ماجرای نقل کرده است. وی می گوید: ابو جعفر (ع) فرمود: چون درباره چیزی با شما سخن گفتم مرا از سرچشمه قرآنی آن پرسید. سپس فرمود: خداوند از قیل و قال و تباه شدن مال و بسیار سؤال کردن نهی فرموده است.

ص: ۱۷۳

پرسیدند: ای فرزند رسول خدا این مورد در کجای قرآن آمده است.

فرمودند: خداوند عزوجل در کتابش می‌فرماید:

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ (۱)؛ «هیچ خیری در بسیاری از نجوای آنان نیست».

و می‌فرماید:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا؛ (۲)

«و اموالی که خداوند شما را به نگهداری آن گماشته به دست سفیهان ندهید».

و نیز می‌فرماید:

لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ؛ (۳)

«از چیزهایی پرسید که چون برای شما آشکار شود، بدتان می‌آید و غمناک می‌شوید».

امام به اندازه‌ای بر آیات قرآن تسلط داشت که مالک بن اعین جهنی شاعر هم عصر امام درباره او سرود: اگر مردم در صدد

جست‌وجوی علوم قرآن برآیند، باید بدانند که قریش بهترین دانای آن را دارند و اگر امام باقر(ع) در علوم قرآنی لب به سخن

گشاید، فروع زیادی برای آن ترسیم می‌کند. (۴)

۱- نساء: ۱۱۴

۲- همان: ۵

۳- مائده: ۱۰۱

۴- فصول المهمه، ج ۲، ص ۸۷۹

تسلیم و رضا

آن حضرت(ع) کاملاً به فرمان خداوند تسلیم بود، یکی از اصحابش روایت می‌کند که عده‌ای نزد ابوجعفر آمدند، مشاهده کردند فرزند آن حضرت بیمار و خود وی نیز ناراحت و اندوهگین است و آرام و قرار ندارد. دیدارکنندگان گفتند: به خدا قسم اگر به وی مصیبتی رسد، می‌ترسیم از او چیزی ببینیم که خوش نداریم. بعد از آن دیری نپایید که صدای شیون و زاری از آن خانه بلند شد. در این لحظه امام باقر(ع) با رویی گشاده و حالتی متفاوت با آنچه پیش از این داشت، بر دیدارکنندگان وارد شد. آنان عرض کردند: فدایت شویم ما از حالتی که شما پیش از این داشتید، می‌ترسیدیم(با مرگ این کودک) حادثه‌ای پیش آید که موجب اندوه و ناراحتی ما شود.

امام(ع) به آنان پاسخ داد: ما مایلیم کسانی که به آنان علاقه داریم، سالم بمانند و بهبود یابند، اما هنگامی که فرمان خدا جاری می‌شود به آنچه که او دوست می‌دارد گردن می‌نهمیم. (۱)

همدردی با مصیبت دیدگان

امام پنجم(ع) از انجام هیچ کردار صالحی فروگذار نمی‌کرد. در این باره روایت جالبی از زبان یکی از اصحاب آن حضرت نقل شده است. راوی می‌گوید: ابوجعفر(ع) در تشییع جنازه یکی از مردان قریش حاضر شد. من نیز با آن حضرت بودم «عطاء» هم بین آنان بود.

ناگاه زنی فریاد زد. عطاء گفت: ای زن یا خاموش شو یا ما باز می گردیم. اما زن خاموش نشد و در نتیجه عطاء بازگشت. راوی می گوید: به ابوجعفر(ع) گفتم: عطاء بازگشت.

امام پرسید: چرا؟

گفتم: این زن فریاد زد و عطاء به او گفت: یا خاموش شو یا ما باز می گردیم و چون این زن دست از فریاد برنداشت عطاء هم بازگشت.

امام(ع) فرمود: ما را به نزد آن‌ها ببرید. اگر ما باطلی با حق بینیم و حق را به باطل واگذاریم حق مسلمانان را ادا نکرده ایم. چون بر جنازه نماز گزارده شد، صاحب عزا به ابوجعفر(ع) عرض کرد: باز گرد که تو پاداش خود را گرفتی، خداوند تو را بیامرزد. تو نمی توانی راه بروی. اما آن حضرت باز هم از بازگشت خودداری ورزید.

به آن حضرت عرض کردم: صاحب عزا به شما اجازه بازگشت داد و من حاجتی دارم که می خواهم آن را از شما درخواست کنم. آن حضرت پاسخ داد: من با جنازه می روم، ما به اجازه او نرفتیم و به اجازه او هم باز نمی گردیم، بلکه این فضل و پاداشی است که ما آن را طلب کرده بودیم. انسان تا آن اندازه که به دنبال جنازه می رود پاداش آن را دریافت می کند. (۱)

اخلاق معاشرت

معاشرت آن حضرت با برادران دینی‌اش در نهایت ادب و بزرگواری بود. برای مثال، ابو عبیده از ادب امام باقر (ع) به هنگام سفر روایت می‌کند: من رفیق راه ابو جعفر (ع) بودم. ابتدا من سوار می‌شدم و سپس آن حضرت. پس چون هر دو بر پشت مرکب سوار می‌شدیم، سلام می‌کرد و احوال می‌پرسید، مانند کسی که انگار تا این لحظه دوستش را ندیده بود و با من مصافحه می‌کرد و به هنگام پایین آمدن، پیش از من فرود می‌آمد و چون هر دو قرار می‌یافتیم، سلام می‌داد و احوالپرسی می‌کرد، چنان که گویی تازه دوستش را دیده است.

به او عرض کردم: ای فرزند رسول خدا کاری می‌کنی که پیشینیان ما چنین نکرده‌اند و اگر حتی یک بار هم این کار را بکنند، بسیار است.

امام (ع) فرمود: آیا نمی‌دانی در مصافحه چه چیزی (نهفته) است؟ دو مؤمن که به یکدیگر برخورد می‌کنند و یکی از آن‌ها با دیگری مصافحه می‌کند گناهان آن دو فرو می‌ریزد چونان که برگ از درخت می‌ریزد و خداوند تا زمانی که آن دو از هم جدا شوند، به آن دو می‌نگرد. (۱)

آن حضرت در رفتار با مردم، نکوکار و عفیف و پاکدامن بود و می‌فرمود: صلاح تمام زندگی‌ها و معاشرت‌ها یک پیمان‌ه پراست که

دو ثلث آن زیرکی و یک ثلث آن تغافل است. (۱)

رفتار آن حضرت با مستضعفان با نرمی و مهربانی همراه بود. فرزندش امام صادق (ع) در این باره فرمودند: هنگامی که کاری را تماماً به غلامان خود می سپارید و بر آنان سنگین می آید، با ایشان در بردن آن همکاری کنید آن حضرت فرمود: پدرم امام باقر (ع) به خدمتکاران خود دستوری داد مثل شما پس می نگرست اگر آن بار سنگین بود می گفت بسم الله و و با آنان همکاری می کرد و اگر سبک بود از آنان دور می شد. (۲)

مناعت طبع امام باقر (ع)

اسود بن کثیر می گوید: نزد محمد بن علی (امام باقر (ع)) از فقر و جفای برادران شکایت نمودم. حضرت فرمود: بدبرادری است کسی که تو را در حال بی نیازی رعایت نموده و در حال فقر تو را رها می نماید. آن گاه به غلام خود دستور داد تا کیسه ای که در آن هفتصد درهم بود آورد و به او فرمود: این را خرج کن، هر گاه تمام کردی مرا خبر ده. (۳)

ابوالفرج اصفهانی هم از ابوبکر حضرمی نقل می کند که گفت: برای کمیت از (امام) ابی جعفر محمد بن علی (ع) در ایام تشریق در سرزمین منا اجازه گرفتم تا بر حضرت وارد شود. حضرت فرمود: ای

۱- حلیة الاولیاء، ص ۲۸۹

۲- همان، ص ۳۰۳

۳- فصول المهمه، ص ۲۱۵؛ صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۱۱۰

کمیت! در این «ایام معلومات» ذکر خدا کن. کمیت بار دیگر خواسته خود را تکرار کرد. حضرت بر او رقت نمود و فرمود: اشعارت را قرائت کن، کمیت قصیده خود را قرائت کرد تا به این جا رسید:

یصیب به الرامون عن قوس غیرهم فیا آخراً أسدی له الغی أول

حضرت دستان خود را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: بار خدایا! کمیت را مورد مغفرت خود قرار ده.

صاعد، غلام کمیت می گوید: روزی بر ابی جعفر محمد بن علی وارد شدیم، حضرت به ما هزار دینار و یک لباس داد. کمیت به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند! من به جهت دنیا شما را دوست نداشتم و اگر دنیا را می خواستم نزد کسانی می رفتم که مال در دستان آنان است ولیکن شما را به جهت آخرت دوست دارم، لباسی را که با بدن مطهر شما تماس پیدا کرده، جهت تبرک قبول می کنم ولی مال را نمی پذیرم، لذا مال را رد کرده و لباس را پذیرفت. (۱)

دنیای گریزی

امام باقر(ع) دنیا را سرای گذر می دانستند و از زرق و برق آن دوری می نمودند. یکی از یاران حضرت به نام «جابر بن یزید جعفی» می گوید: روزی محمد بن علی(ع) به من فرمود: ای جابر، اندوهگینم و دلم گرفته است. گفتم: اندوهتان به خاطر چیست؟

فرمود: ای جابر، کسی که لذت شراب ناب الهی در دلش باشد، از غیر خدا روی برتافته و دلش گرفتار او می‌شود. ای جابر! مگر این تحفه دنیا چیست، مگر دنیا جز مرکبی که بر آن سوار شوی یا لباسی که می‌پوشی و یا همسری که اختیار می‌کنی، چیز دیگری هم هست؟

ای جابر، خداجویان بر این دنیا تکیه نمی‌کنند و به آن دل نمی‌بندند و خیال خود را از آخرت خوش نمی‌دارند. دل‌فریبی‌های دنیا، دل آنان را هرگز از یاد خدا باز نمی‌دارد، گوش آنان را بر ذکر خدا نمی‌بندد و زرق و برق دنیا چشمشان را از دیدن نور الهی کور نمی‌کند. از این روست که نیکان پاداش دریافت می‌کنند و رستگار می‌شوند. پس بکوش آن‌چه خدا نزد تو از دین و حکمتش به زینهار گذاشته پاس داری. (۱)

حضرت در کلامی شیوا و پرمایه فرمودند: دنیا را مانند کاروان‌سرای فروگذار که پیامبر(ص) فرموده: مَثَلُ مَنْ وَدَّ الدُّنْيَا مَثَلُ سَوَارِي اسْتِ كِه سَاعَتِي زِيْر سَايَةِ دَرَخْتِي فِرُوْد مِي آيِد وَ بَرْمِي خِيْزِد وَ اَز اَن جَا مِي رُوْد. (۲)

بخشندگی و سخاوت

هر چند امام(ع) دارای عائله زیاد و زندگی ساده‌ای بود اما میان مردم به بخشندگی و کرامت مشهور بود همواره به نیازمندان احسان می‌نمود. در بخشش‌ها، همیشه شأن و مرتبه افراد را در نظر می‌گرفت و

۱- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ج ۲، ص ۱۰۰

۲- تذکره الخواص، ص ۳۳۸

به اندازه‌ای کمک می‌کرد که نه موجب اسراف و زیاده‌روی و نه سبب تحقیر و پایین آمدن شأن او شود. شدت علاقه‌مندی ایشان به دستگیری محرومان، گاهی او را بر آن می‌داشت که به سان نیاکان پاکش به نیازمندی‌های زندگی خود بی‌اعتنایی کند و تا جایی که توان دارد به نیازمندان احسان نماید.

عبدالعزیز سیدالأهل از علمای اهل سنت می‌نویسد: اما از لحاظ علم، او علم را از عبادت گرانیهاتر و ارزنده‌تر می‌دانست و اما از نظر زهد، نظرش درباره دنیا همان نظر جدش (ع) بود. اما از لحاظ جود و سخاوت با این که عائله زیادی داشت و از لحاظ امکانات مالی متوسط بود، ولی آن قدر سخاوتمند و بخشنده بود که فقیری را از فقر نجات می‌داد و صدها و بلکه هزاران درهم احسان می‌کرد و اگر شخص را مستحق‌تر می‌دید، هر چه در توان داشت، احسان می‌نمود. (۱)

امام باقر (ع) همواره توصیه می‌نمود اگر نیازمندان به شما روی آوردند آنان را با بهترین نام‌ها و عنوان‌ها صدا بزنید. (۲)

۱- جعفر الصادق، ۷، ص ۲۱

۲- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۸۹

امام باقر (ع) در نزد شخصیت‌های اهل سنت و نقل کرامتی از ایشان

۱. عبدالحی بن العماد الحنبلی درباره حضرت می‌نویسد:
او از فقهای مدینه بود و بدان جهت او را باقر لقب دادند که علم را شکافت و اصول و خفایای آن را آشکار نمود و به آن توسعه داد او یکی از ائمه دوازده گانه به اعتقاد امامیه است. (۱)
۲. محمد بن موسی الدمیری الشافعی:
به محمد بن علی زین العابدین بن حسین (علیهم السلام) «باقر» گفته می‌شود برای این که علم را شکافت و از راهی رسا به آن وارد شد. (۲)
۳. علی بن الحسین بن هبه الله شافعی معروف به ابن عساکر:
ابوجعفر محمد بن علی (ع) فردی درست کردار و راستگو بود که احادیث زیادی نیز از او روایت شده و هرگز کسسانی که از او روایت کرده‌اند با او به مجادله برخاستند. (۳)
۴. شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی:

۱- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹

۲- حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۱۳۵

۳- تاریخ دمشق الکبیر، ج ۵۷، ص ۲۱۲

ابوجعفر محمد بن علی(ع) در برگیرنده دانش، رفتار نیکو، بزرگ منشی، انسانیت، راستگویی و متانت در رفتار بود و شایستگی جانشینی رسول خدا(ص) را داشت. او کسی بود که علم را شکافت و با پنهان و آشکارش آشنا شد. او پیشوا، مجتهد، تالی کتاب خدا و بلندمرتبه بود، به او نیز ارادت داریم چرا که صفات کمال را در او یافته‌ایم. (۱)

۵. قاضی محمد احمد کنعان:

ابوجعفر الباقر(ع) از تابعین ارجمند است و یکی از بزرگان علمی است که برجستگی بسیاری از نظر رفتار، بزرگ منشی و شرف دارد. او یکی از پیشوایان دوازده گانه شیعه است که هیچ بزرگی در ارجمندی به او نمی‌رسد و بسیار فراتر از آنچه در گستره وهم و خیال بگنجد، جایگاه دارد. (۲)

۶. خیرالدین زرکلی:

ابوجعفر الباقر(ع) پنجمین امام از پیشوایان دوازده گانه امامیه است. او مردی پارسا و عابد بود و آرا و اقوال بسیاری از وی در زمینه تفسیر قرآن و دیگر علوم در دست است. (۳)

۷. ابن کثیر:

او محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابوجعفر الباقر(علیهم السلام) است که از تابعین ارجمند و بسیار بلندمرتبه است و یکی از شخصیت‌های برجسته امت اسلامی در دانش و بزرگی به شمار می‌آید

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۱ و ۴۰۲

۲- وفیات الاعیان و المشاهیر، ص ۱۵۷

۳- الاعلام، ج ۶، ص ۲۷۰

و از جمله امامان دوازده گانه شیعه می باشد. (۱)

۸. شهاب الدین ابوالفلاح بن احمد العسکری الحنبلی معروف به ابن عماد:

ابوجعفر محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) از دانشمندان مدینه بود و بسیاری چون ابوسعید خُدری و جابر از او روایت کرده اند. او را باقر می نامیدند، زیرا علم را شکافته بود، اصل آن را می شناخت و با ناپیدای آن آشنا بود و هم او بود که دامنه دانش را گسترش داد. (۲)

۹. ابن صباغ مالکی می گوید: محمد بن علی بن الحسین (ع) با وجود علم و فضل و بزرگواری و ریاست و امامت، اهل جود و بخشش به خاص و عام بود. او مشهور به احسان و کرم بر همگان بود.

او با کثرت عیال و متوسط الحال بودن در مال، معروف به فضل و احسان بود. (۳)

۱۰. محمد ابوزهره به گونه ای دیگر به ستایش امام (ع) پرداخته و می نویسد: محمد فرزند زین العابدین، وارث او در امامت، علم و نیل به هدایت بود و لذا مورد توجه علمای کشورهای اسلامی بود. هیچ کس به زیارت مدینه نمی آمد مگر آن که وارد خانه او شده و از آن حضرت علم فرا می گرفت. (۴)

۱- البدایة النهایة، ج ۹، ص ۳۳۸

۲- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۷۲

۳- فصول المهمه، ص ۲۰۴

۴- الامام الصادق (ع)، ص ۲۲

برگی از کرامات حضرت

از آن حضرت کرامات بسیار و خرق عادات بی شمار در کتب معتبر آمده است: از آن جمله ابوبصیر روایت می کند که، نزدیک ابوجعفر امام محمد باقر(ع) بودم و گفتم: شما یید وارثان رسول خدا؟ گفت: آری.

گفتم: اکنون شما قادرید بر آن که مردگان را زنده کنید و آن که داروی برص را بسازید؟ گفت: آری به فرمان خدای تعالی. آن گاه به من گفت: نزدیک من بیا یا ابامحمد.

نزدیک وی شدم، دست به روی چشم من مالید، چشمم روشن گشت چنان که آفتاب بدیدم و زمین و خانه ها و هر چه در آن خانه بود بدیدم. آن گاه مرا گفت: دوست می داری که هم چنین باشی و تو را باشد آنچه مردمان را بود و بر تو بود آنچه بر ایشان بود روز قیامت، یا همچنان کوری که بودی و تو را بود بهشت خالص؟

گفتم: همچنان شوم که بودم. وی دست بر چشم بسود همچنان شدم که بودم. (۱)

ابن صباغ مالکی از یکی از اهل دانش و نیکوکاری نقل می کند که گفت: من بین مکه و مدینه بودم که ناگهان شبی را در بیابان مشاهده کردم که گاهی ظاهر و در وقتی غایب می شد، تا این که به من نزدیک شد، دقت کردم دیدم نوجوانی هفت یا هشت ساله است. بر

من سلام نمود و من نیز جواب سلام او را دادم، گفتم: از کجا می آیی ای نوجوان؟!
فرمود: از جانب خداوند.

عرض کردم: به کجا می روی؟

فرمود: به سوی خداوند.

عرض کردم: زاد و توشه تو چیست؟

فرمود: تقوا.

عرض کردم: تو کیستی؟

فرمود: مردی از عرب.

عرض کردم از کدامین عرب؟

فرمود: از قریش.

عرض کردم: توضیح بده که پسر چه کسی هستی؟ خداوند تو را عافیت دهد.

فرمود: من مردی هاشمی هستم.

گفتم: برای من معین کن.

فرمود: من مردی علوی هستم. آن گاه بعد از قرائت اشعاری فرمود: من ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم.

سپس نگاه کردم و کسی را ندیدم و ندانستم که به زمین فرو رفت و یا به آسمان پر کشید. (۱)

پرواز به سوی دوست و گلبرگی از سخنان حضرت

شهادت امام (ع)

بغض و کینه فرزندان امیه نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تمام شدنی نبود و شعله آن کم و بیش می شد. در دوره هشام بن عبدالملک این کینه ورزی شدت یافت و هشام برای عملی ساختن توطئه خود، از نیروهای مورد اطمینان خویش بهره جست. او ابراهیم بن ولید را که بعدها به خلافت رسید، به استخدام گرفت و او نیز امام (ع) را با برنامه‌ای خائنه به شهادت رسانید. به طور مسلم این واقعه در دوران خلافت هشام رخ داد، زیرا خلافت هشام از سال ۱۰۵ تا سال ۱۲۵ هجری استمرار داشته و امام (ع) نیز در همین اثنا به شهادت رسیده است. در سال رحلت امام آرای متفاوتی وجود دارد بعضی آن را در سال ۱۱۴ ق و دسته‌ای آن را در سال ۱۱۷ ق (۱) بعضی ۱۱۵ ق (۲) و برخی سال ۱۱۸ ق (۳) و عده‌ای هم تاریخ‌های دیگری را نقل

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ تذکره الخواص، ص ۳۰۶

۲- کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۸۰

۳- وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۴

کرده‌اند. هشام در کابوس خود قتل امام(ع) را می‌دید و راه حل مناسبی برای اجرای آن می‌جست تا به طور غیرمستقیم و پنهانی نقشه شوم خود را عملی کند. از این رو، بعضی، هشام بن عبدالملک را عامل شهادت آن حضرت دانسته‌اند و بعضی دیگر ابراهیم بن ولید را مأمور اجرای نقشه می‌شمارند. (۱)

برخی نوشته‌اند، هشام از مخالفت زید بن حسن(که بر سر میراث پیامبر(ص) با امام اختلاف داشت) بهره گرفت تا به وسیله او امام(ع) را به شهادت برساند و بدین ترتیب، قتل امام باقر(ع) را بر گردن او بیندازد.

از این رو با طرح نقشه‌ای پلید اسبی را که که زین آن را با سم بسیار مهلکی آغشته شده بود توسط زید بن حسن به امام هدیه کرد. زید اسب را به منزل امام(ع) برد و امام با دیدن او فرمود: وای بر تو ای زید! چه سنگین است آن چه می‌خواهی انجام دهی و آن چه(به عنوان هدیه) در دست داری ... آن گاه امام سوار بر اسب شد و سم به بدن امام راه یافت. پاهای امام متورم شد و پس از سه روز به شهادت رسید. (۲)

گفته می‌شود که در زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک او را سم دادند. (۳)
همان‌طور که گذشت در تاریخ شهادت امام اختلاف است، ولی

۱- فصول المهمه، ص ۲۲۰

۲- الوفيات، ص ۲۱۵

۳- فصول المهمه، ص ۲۲۰

بیشتر منابع معتبر آن را هفتم ذی حجه سال ۱۱۴ هجری و سن شریف ایشان را به هنگام شهادت ۵۸ سال نگاشته‌اند. ابن صباغ مالکی می‌گوید: امام باقر(ع) وصیت نمود تا در لباسی که در آن نماز به جای می‌آورده، کفن شود. و از فرزندش جعفر صادق(ع) روایت شده که فرمود: در آن روزی که پدرم از دنیا رحلت نمود، من نزدش بودم. حضرت به اموری در غسل و تکفین و دخول در قبرش وصیت نمود. (۱)

امام باقر(ع) پس از شهادت، در قبرستان بقیع، کنار مرقد پدر بزرگوارش امام سجاد(ع) و عموی پدرش حسن بن علی(ع) مدفون گردید. (۲)

دروود خدا بر او باد روزی که به دنیا آمد و روزی که مسموم از دنیا رفت و آن روز که برانگیخته خواهد شد.

پرتوی از سخنان تابناک امام باقر (ع)

کتاب‌های معارف سرشار از کلمات گرانسنگ آن حضرت است. تنها پرتوی از آن سخنان نورانی را پیش روی خوانندگان می‌نهمیم.

آن حضرت فرمود: سخن پاک را از هر کس که می‌گوید، فراگیرید اگرچه خود بدان عمل نمی‌کنند، زیرا خداوند می‌فرماید:

۱- فصول المهمه، ص ۲۲۰

۲- تذکره الخواص، ص ۳۰۶؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹

الَّذِينَ يَشِيتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ (۱)؛ «بندگانى كه سخنان را مى شنوند و از بهترين آن پيروي مى کنند، آنانند كسانى كه خدا هدايتشان کرده است».

پرهيز از خصومت و جدال

«أَيَاكُمْ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تُفْسِدُ الْقَلْبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ (۲)؛

از خصومت و درگيري پرهيزيد زيرا اين خصومت قلب را فاسد و نفاق را به ارث مى گذارد».

حضرت درباره پرهيز از ستيز و خصومت عقيدتى در سخنى ديگر فرمودند:

«لَا تُجَالِسُوا اصْحَابَ الْخُصُومَاتِ فَإِنَّهُمْ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ (۳)؛

با جدال گران و ستيزه جويان در مباحث عقيدتى، همنشين نشويد، زيرا اينان همان كسانى هستند كه در آيات الهى به ناروا سؤال تراشى کرده و ايراد مى گيرند».

رسيدگى به دوستان

حضرت به رسيدگى و مروّت نسبت به دوستان عنايت ويژه اى داشتند به طوري كه سلمى يكي از خدمتكاران خانه امام

۱- زمر: ۱۸

۲- حليه الاولياء، ج ۳، ص ۱۸۴

۳- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳۷

باقر(ع) می گوید:

«كان يدخل عليه اصحابه، فلا يخرجون من عنده حتى يطعمهم الطعام الطيب ويكسوهم الثياب الحسنه ويهب لهم الدنانير، فاقول له في ذلك ليقبل منه فيقول: يا سلمى ما حسنة الدنيا الا صلة الاخوان والمعارف وكان يصل بالخمسمائة (۱)؛

برخی از دوستان و آشنایان امام باقر

(ع)

به میهمانی آن حضرت می آمدند و از نزد وی بیرون نمی شدند مگر این که بهترین غذاها را تناول کرده و چه بسا گاهی لباس و پول از آن گرامی دریافت می کردند. سلمی می گوید: گاهی من با امام در این باره سخن می گفتم که مخارج خود را در این زمینه

کاهش دهند، اما امام

(ع)

می فرمود: ای سلمی! نیکی دنیا، رسیدگی به برادران و دوستان و آشنایان است و گاهی حضرت پانصد تا هزار درهم هدیه می داد.».

خدا محوری و دنیاگریزی

«عن جابر- یعنی الجعفی- قال: قال لی محمد بن علی: یا جابر! انی لمحزن واننی لمشتغل القلب. قلت ولم حزنک وشغل قلبک؟ قال یا جابر! انه من دخل قلبه صافی خالص دین الله شغله عمّا سواه. یا جابر! ما الدنيا وما عسی ان تكون، هل هو الا مرکب رکبته وأو ثوب لبسته أو امرئة اصبتها، یا جابر! ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا لبقاء فیها ولم یأمنوا قدوم الاخرة علیهم ولم

يَصْتَمُّهُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ مَا سَمِعُوا بِأَذَانِهِمْ مِنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَعْمَهُمْ عَنِ نُورِ اللَّهِ مَا رَأَوْا بِأَعْيُنِهِمْ مِنَ الزَّيْنَةِ فَفَازُوا بِثَوَابِ الْإِبْرَارِ. إِنَّ أَهْلَ التَّقْوَى
 أَيْسَرُ أَهْلَ الدُّنْيَا مَوْئِنُهُ وَكَثْرَتُهُمْ لَكَ مَعُونَةٌ. ان نسيت ذكروك وان ذكرت اعانوك، قوالين بحق الله، قوامين بأمر الله، قطعوا محبتهم
 لمحبة الله عزوجل ونظروا الى الله عزوجل والى محبته بقلوبهم وتوحشوا من الدنيا لطاعة مليكهم وعملوا ان ذلك منظور اليهم من
 شأنهم فانزل الدنيا بمنزل نزلت به وارتحلت عنه أو كمال اصبته فى منامك، فاستيقظت وليس معك منه شيء واحفظ الله
 تعالى ما استرعاك من دينه وحكمته (۱)؛ جابر جعفی می گوید: امام باقر(ع) به من فرمود: ای جابر! من در غم و اندوهم و قلبم
 نگران و پریشان است.

عرض کردم: اندوه و نگرانی تان برای چیست؟

امام(ع) فرمود: ای جابر! کسی که دین خالص و ناب الهی در قلبش راه یافته باشد از غیر خدا روی تافته و قلبش تنها متوجه خداوند
 است. مگر دنیا چیست و چه می تواند باشد! آیا دنیا جز همین مرکبی است که بر آن سوار می شوی یا لباسی است که می پوشی یا
 همسری که به او رسیده‌ای!

ای جابر! مؤمنان دل به بقای دنیا نبسته‌اند و خود را از قرار گرفتن در آستانه آخرت، ایمن نمی‌پندارند، فتنه‌ها و نیرنگ‌های دنیا،
 گوششان را از شنیدن ذکر خدا کر نکرده و جلوه‌های زندگی دنیا، چشمشان را از دیدن نور الهی، کور نساخته است. از این رو،

پاداش نیکان را دریافت کرده و به رستگاری رسیده‌اند.

همانا تقوای پیشگان، از همه مردم دنیا کم‌خرج‌ترند و در خدمت به دیگران از همه پیشتازتر و کوشاتر. اگر ارزش‌های الهی را از یاد ببری، آنان تو را به یاد می‌آورند و اگر به یاد خدا باشی تو را در این راستا، یاری می‌دهند، زبانشان همواره گویای حقوق الهی است و تمامی وجودشان برپادارنده فرمان‌های خداست. با محبت حق، از هر محبتی چشم پوشیده‌اند و با قلبشان به خدا و محبت او چشم دوخته‌اند. در راستای اطاعت فرمانروای هستی، با دنیا بیگانه‌اند (و برای دنیا به مخالفت با مالک و فرمانروای جهان برنمی‌خیزند). می‌دانند که زندگی دنیا، یکی از مراحل حیات مستمر آنان است، بدین جهت دنیا را چونان منزلی در گذرگاه می‌بینند که لختی بر آن فرود آمده و ناگزیر باید از آن خارج شوند.

اهل تقوا، دنیا را همانند ثروتی می‌دانند که در خواب به چنگ آمده است و به گاه بیداری، از آن ثروت، هیچ اثری نباشد. پس بکوش! تا قوانین و ارزش‌هایی که خداوند در پرتو دین در اختیار نهاده، نگهبان باشی».

حضرت در کلامی دیگر در مورد عبادت و بندگی خدا می‌فرماید:

«ما عَبَدَ اللّٰهَ بِشَيْءٍ اَفْضَلَ مِنْ عَفْءِ بَطْنٍ وَفَرَجٍ (۱)؛

خداوند مورد عبادت و بندگی قرار نگرفته است به چیزی که برتر و شریف‌تر از عفت شکم و شهوت باشد».

دعا و نیایش

امام باقر(ع) به دعا و نیایش به عنوان رشته اتصال به خالق متعال و گره گشای مشکلات توجه ویژه داشتند و می فرمودند:

«ما مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ يُسْتَلَّ وَمَا يُدْفَعُ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ (۱)؛

هیچ چیز به اندازه دعا و درخواست از خداوند مورد پسند او نیست و چیزی نمی تواند سرنوشت را تغییر دهد مگر دعا و تمنا از درگاه الهی».

حضرت در سخنی دیگر می فرمودند:

«نَدْعُوا اللَّهَ فِيمَا نُحِبُّ فَإِذَا وَقَعَ الَّذِي نُكْرَهُ لَمْ نُخَالِفِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا أَحَبَّ (۲)؛

ما برای خواسته های خویش و آنچه دوست داریم به درگاه خدا دعا می کنیم و از او می خواهیم ولی زمانی که خلاف انتظار و آرزوی ما چیزی رخ داد، با خواست خداوند و انتخاب او مخالفت نمی کنیم».

ارزش عالم

امام باقر(ع) درباره ارج و اهمیت علما می فرماید:

«وَاللَّهِ لَمَوْتُ عَالِمٍ أَحَبُّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ سَبْعِينَ عَابِدًا (۳)؛

به

۱- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۷

۲- همان

۳- تذکره الخواص، ص ۳۰۴

خدا سو گند! مرگ یک عالم، نزد ابلیس، از مرگ هفتاد عابد، دوست داشتنی تر است».

حُسن خلق و مدارا با برادران ایمانی در مسایل اقتصادی

امام باقر(ع) همچنین در سخنی دیگر درباره حُسن خلق با برادران ایمانی می فرماید:

«مَنْ اعْطِيَ الْخُلُقَ وَالرِّفْقَ فَقَدْ أُعْطِيَ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَالزَّاحِيَةَ وَحُسْنَ حَالِهِ فِي دُنْيَاهُ وَآخِرَتِهِ وَمَنْ حَرَّمَ الرِّفْقَ وَالْخُلُقَ كَانَ ذَلِكَ لَهُ سَبِيلًا إِلَى كُلِّ شَرٍّ وَبَلِيَّةٍ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى (۱)؛

به کسی که اخلاق نیک و روحیه رفق و مدارا، عطا شده باشد در حقیقت همه ارزش ها و آسایش ها عطا شده است و وضع او در دنیا و آخرت نیک خواهد بود و آن کس که از اخلاق نیک و روحیه مدارا محروم باشد، این محرومیت راهی است به سوی هر بدی و بلا مگر آن که چنین فردی به امداد الهی از بدی ها بازداشته شود».

حضرت درباره اهمیت برادری در سخنی به یاد ماندنی می فرماید:

«يَدْخُلُ أَحَدُكُمْ يَدُهُ فِي كُمِّ صَاحِبِهِ فَيَأْخُذُ مَا يُرِيدُ؟ قَالَ قُلْنَا لَا. قَالَ فَلَسْتُمْ بِأَخْوَانٍ كَمَا تَزْعُمُونَ (۲)؛

آیا شما به گونه ای با هم یکدل هستید که یکی از شما دست در جیب دوست خود فرو برد و

۱- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۷۸

۲- همان، ص ۱۸۷

آن چه لازم دارد، بردارد؟ حاضران گفتند: خیر، ما این چنین نیستیم. امام فرمود: پس شما آن گونه که فکر می کنید برادر نیستید».

رفع اتهام

حضرت در خصوص ردّ ادّعی مهدویت که بعضی ها به وی نسبت داده بودند فرمود:

گمان می کنند که من مهدی موعودم، ولی من به پایان عمر خویش نزدیکترم تا به آن چه ایشان مدعی هستند و مردم را به آن می خوانند. (۱)

پرهیز از کسالت

و سخن آخر از امام باقر(ع) در این بخش درباره نهی از کسالت و بی حوصلگی است. ایشان خطاب به فرزندشان می فرماید:

«یا بُنَّی! اِیَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجْرَ فَانْهَافِ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ اِنَّكَ اِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدِّ حَقًّا وَاِنْ ضَجَرْتَ لَمْ تَصْبِرْ عَلٰی حَقِّ (۲)»؛

فرزندم! پرهیز از کسالت و بی حوصلگی، زیرا این دو کلید هر شرّند. چه، این که اگر بی حال و سست باشی هیچ حقی را ادا نخواهی کرد و اگر بی حوصله و کم طاقت و رنجور باشی بر هیچ حقی پایدار و شکیبنا نخواهی بود».

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۷

۲- فصول المهمه، ص ۲۱۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۴

ص: ۱۹۷

فصل چهارم: امام صادق (ع)

سپیده سخن

امام صادق(ع) بیشترین نقش را در تبیین معارف اسلامی در زمینه حدیث، فقه، کلام و تفسیر و ... ایفا کرده است. آن بزرگوار به دلیل شرایط اجتماعی-سیاسی آن دوران، فعالیت اصلی خود را حول محور فعالیت‌های علمی-فرهنگی هدایت کرد. امام صادق(ع) پیوسته اصحابش را به تفقه در دین فرا می‌خواند. ایشان شاگردان بسیاری در علوم مختلف تربیت کردند. از روش‌های امام(ع) جويا شدن از دیدگاه‌های مخالفان و عامه، تشویق به جدال احسن و نهی از جدال غیر احسن، تأکید بر نوشتن احادیث و علوم، تأکید بر بینش عقلی، برتری دادن دانش بر عبادت، توجه به درایت و فهم احادیث، نهی از نقل اسرائیلیات، اجازه دادن برای برگزاری مناظره و تأکید بر تخصص اصحاب، بهره‌گیری از روش‌های علمی رایج و نهی از قیاس و مانند آن بود. آن حضرت، در امور سیاسی نیز به علت وجود خفقان و شدت عمل حاکمان، راه تقیه را در پیش گرفتند. از آن‌جا که اهل بیت(علیهم السلام) عدل و هماهنگی با قرآن معرفی شده‌اند، همه مسلمانان-شیعه و سنی-، برای اهل بیت(علیهم السلام) که همان

عترت پیامبرند، احترام خاصی قائلند و بر اساس نص صریح قرآن، محبت و احترام به آنان را بر خود واجب می‌دانند. از این رو علمای بزرگ اهل سنت، اهل بیت (علیهم السلام) را در کتاب‌های خود با القاب و اوصافی شایسته ستوده و از آنان به عنوان پیشوا یاد نموده‌اند. امام صادق (ع) نیز به عنوان مرجع علمی و دینی، مقبولیت عمومی در بین اهل سنت دارد و بزرگانی همچون مالک بن انس، ابوحنیفه و دیگران از محضر ایشان فیض برده‌اند. جاحظ یکی از علمای اهل سنت در مورد حضرت می‌گوید: جهان از علم و فقه جعفر بن محمد سرشار شد. (۱)

و ابوزهره نیز می‌نویسد: علمای اسلام با تمام اختلاف نظرها و تعدد مشرب‌هایشان، در فردی غیر از امام صادق (ع) و علم او اتفاق نظر ندارند. (۲)

احمد بن تیمیه حرانی او را از برگزیدگان اهل علم و دین می‌شمارد. (۳)

و جاحظ به گونه‌ای دیگر بر اعلیت او صحه می‌گذارد و می‌گوید: جعفر بن محمد، آن کس است که علم و فقهش دنیا را پر کرده است و گفته می‌شود که ابوحنیفه و سفیان ثوری از شاگردان او بودند و تلمّذ این دو تن در اثبات عظمت علمی او کافی است. (۴)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۸۹

۲- الامام الصادق، محمد ابوزهره، ص ۶۶

۳- منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۲۳

۴- رساله الجاحظ، سندوبی، ص ۱۰۶

آنچه که در پی می‌آید، مختصری از دیدگاه‌های اهل سنت نسبت به صادق آل محمد، امام ششم (ع) می‌باشد که با مراجعه به کتاب‌ها (۱) فراهم آمده است و این نشانگر نوعی باور مشترک به قداست و مقام شامخ اهل بیت عصمت و طهارت از منظر فریقین می‌باشد. امیدواریم مورد استفاده زائران بقیع قرار گیرد. ان شاءالله ...

۱- همچون امام صادق از دیدگاه اهل سنت (مهدی لطفی) و امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت (داود الهامی) و فضایل اهل بیت از دیدگاه اهل سنت (علی اصغر قربانی)

تبارشناسی حضرت صادق (ع)

تاریخ نگاران اهل سنت درباره تاریخ ولادت امام صادق(ع) اختلاف کرده‌اند، ابن خلکان در وفیات الاعیان، ولادت آن حضرت را در هشتم رمضان سال ۸۰ هجری نقل کرده. (۱) و بنا بر قولی هم سال ۸۳ ه. ق را در نظر گرفته است. (۲) قول مشهور شیعه، ولادت حضرت در روز هفدهم ربیع الاول سال ۸۳ ه. ق، مصادف با روز ولادت رسول خدا(ص) است.

مادر آن حضرت، بانوی جلیله فاطمه مکئی به ام‌فروه است که دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر است پدر بزرگوارش محمد، کنیه‌اش ابوجعفر و ملقب به باقر بود.

عالم معروف اهل سنت، احمد بن سنان در مورد پدر حضرت می‌نویسد: او را بدان جهت «باقر» نامیدند که علم را شکافت و گفته‌اند برای این ملقب به باقر گردید، زیرا جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا(ص) نقل می‌کند که به او فرمود: تو زنده می‌مانی تا فرزندی از

۱- یافعی در مرآة الجنان، ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، سبنجی در نورالابصار، مسعودی در مروج الذهب و ذهبی در تذکره الحفاظ.

۲- وفیات الاعیان، شمس الدین بن خلکان، ج ۱، ص ۳۲۷

فرزندان حسین(ع) را که هم نام من است دیدار کنی، او علم را می‌شکافد، آن گاه که دیدارش کردی، سلام مرا به او برسان. (۱)

بنا به گفته شهرستانی، فرزندان امام ده تن بودند به نام‌های اسماعیل، عبدالله و ام فروه که مادرشان فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین(ع) بود. امام موسی بن جعفر و اسحاق و محمد که مادرشان ام ولد، بانویی جلیل القدر بود. هم‌چنین عباس، علی، اسماء و فاطمه از دیگر فرزندان امام صادق(ع) بودند. اسماعیل پسر بزرگ و محبوب امام بود، اما در زمان حیات امام رحلت کرد با این حال، برخی پس از شهادت امام صادق(ع) امامت حضرت موسی بن جعفر را نپذیرفتند که خود دو فرقه شدند، عده‌ای قائل به زنده بودن اسماعیل و امامت او شدند و گروهی نیز فرزندش محمد بن اسماعیل را به عنوان امام برگزیدند. (۲)

ناگفته نماند که عبدالله ملقب به افطح هم پس از اسماعیل، بزرگ‌ترین فرزند امام صادق(ع) بود که فرقه افطحیه یا فطحیه پیروان او و قائلان به امامت وی پس از امام صادق(ع) بودند، عبدالله هفتاد روز پس از وفات امام صادق(ع) از دنیا رفت. (۳)

۱- اخبار الدول، ص ۱۱۱

۲- ملل و نحل، ج ۱، صص ۱۷۰-۱۷۱

۳- الاتحاف، ص ۵۴

شخصیت‌شناسی امام صادق (ع)

۱. جایگاه علمی امام (ع)

به هنگام درگیری دو خاندان اموی و عباسی بر سر خلافت، فرصتی دست داد تا امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بزرگترین مجمع علمی اهل بیت: را تشکیل دهند، در حالی که قبل از این، امویان درباره ائمه: بسیار سخت گیر بودند، به گونه‌ای که تاریخ‌نگاران و محدثان شیعه و سنی نقل کرده‌اند که مالک بن انس از امام صادق روایتی نقل نمی‌کرد تا این که دولت بنی‌عباس سرکار آمد. (۱)

امام (ع) از این فرصت به خوبی استفاده کرد به طوری که جاحظ عالم مشهور اهل سنت در قرن سوم می‌گوید: جعفر بن محمد کسی است که علم و فقهش جهان را پر کرد (۲) و ابن حجر هیثمی هم می‌نویسد: مردم به اندازه‌ای از وی علوم نقل کردند که در تمام جهان منتشر شد و شهرتش سراسر جهان را فرا گرفت. (۳)

در توجه علما و دانش‌جویان به خانه حضرت هم نوشته‌اند: جعفر

۱- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۹۳

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۸۹

۳- صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۸۶

بن محمد کسی است که دانشمندان به در خانه‌اش هجوم می‌آوردند. (۱)

مالک بن انس فقیه معروف مدینه و امام مذهب مالکی درباره امام صادق(ع) می‌گوید: مدتی نزد جعفر بن محمد رفت و آمد می‌کردم، او را پیوسته در یکی از سه حالت دیدم: یا در حال نماز و یا در حال روزه و یا این که مشغول قرائت قرآن بود. مردی افضل و برتر از جعفر بن محمد صادق(ع) از نظر علم و عبادت و تقوا هرگز چشمی ندیده و گوش‌ی نشنیده و به قلبی خطور نکرده است. (۲)

بزرگان اهل سنت، همچون ابوحنیفه برای شاگردی در محضر حضرت حاضر می‌شدند و به این مجالست افتخار می‌کردند، آلوسی در «مختصر التحفه الاثنی عشریه» می‌نویسد:

ابوحنیفه با آن عظمت و جایگاهی که نزد اهل سنت دارد بر خود فخر می‌کرد و با لسان فصیحی می‌گفت:

«لَوْلَا السَّنَتَانِ لَهَلَكَ التُّعْمَانُ؛

اگر آن دو سال نبود، نعمان(ابوحنیفه) هلاک می‌شد».

و منظورش از دو سال، دو سال شاگردی در محضر امام جعفر صادق بود.

برخی علما گفته‌اند ابوحنیفه علم و طریقت را از امام صادق(ع) و پدر و عمویش زید بن علی بن حسین آموخته بود. (۳)

۱- مناہج التوسل، ص ۱۰۶

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴؛ التوسل والوسیلہ ابن تیمیہ، ص ۵۲

۳- مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۸

ابوحنیفه معروف به امام اعظم در نزد اهل سنت در جای دیگر می گوید:

من هرگز فقیه تر از جعفر بن محمد ندیده‌ام، چون منصور خلیفه عباسی به این حدود آمد، دنبال من فرستاد و گفت: مردم به جعفر بن محمد (ع) علاقه مند شده‌اند، میل دارم برای او مسائلی که بسیار مشکل باشد، در نظر بگیری من هم چهل مسأله از مسائل مشکل را جمع آوری کردم، بعد منصور که در «حیره» بود به دنبال من فرستاد و به نزد او رفتم و داخل مجلس شدم، دیدم جعفر بن محمد طرف راست او نشسته است و چون نظرم به او افتاد هیبت جعفر بن محمد (ع) بیش از منصور وجودم را فرا گرفت و سلام کردم. منصور محلی را به من نشان داد نشستیم. سپس رو به جعفر بن محمد (ع) کرد و گفت: یا اباعبدالله این مرد «ابوحنیفه» است. جعفر بن محمد (ع) فرمود: بلی او را می‌شناسم.

سپس منصور به من گفت: ای ابوحنیفه از مسائلی که داری بر ابوعبدالله عرضه کن. من یک یک آن مسائل را طرح کردم و او جواب می‌داد و می‌فرمود: شما در این مسأله این طور می‌گویید و اهل مدینه این طور، و ما این طور می‌گوییم، در بعضی از مسائل ممکن است تابع شما و در بعضی دیگر نظر اهل مدینه را بپذیریم و احیاناً ممکن است مخالف نظر یکی از شما و اهل مدینه یا هر دو شویم.

من تمام آن چهل مسأله را طرح کردم و حتی یکی از آن‌ها را بلا جواب نگذاشت. مگر نه آن است که هر کس به اختلاف آرای مردم

آگاهتر است اعلم مردم است؟! (۱)

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی، از اکابر علمای شافعی به گونه دیگری از فضایل علمی امام (ع) یاد می کند و می گوید: جعفر بن محمد از علمای اهل بیت و بزرگان آنها و دارای علوم بسیاری بود. عبادتش فراوان و اوراد و اذکار او دائم و زهد فوق العاده ای داشت و قرآن زیاد تلاوت فرموده و در معانی آن تتبع می نمود و از دریای عمیق کتاب الهی گوهرهای گرانبهایی استخراج می فرمود و عجائب آن را روشن می ساخت و اوقات خود را به انواع عبادت تقسیم کرده بود که به وسیله آن از نفس خود حساب می کشید.

قیافه او انسان را به یاد آخرت می انداخت و استماع کلامش انسان را در دنیا رو گردان می نمود و پیروی از او موجب رفتن به بهشت می گردید و چهره نورانی او نشان می داد که او ذریه رسول خدا (ص) است.

مناقب و فضائل او قابل شمارش نبود و از وی روایات فراوانی نقل شده و جمع کثیری از بزرگان امت مثل یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، مالک بن انس، سفیان ثوری، ابن عیینه و ایوب سجستانی و غیر اینها از علوم او بهره ها گرفته اند. (۲)

سخن ابن خلکان در مورد گستره دانش امام صادق (ع) شنیدنی است، وی می گوید: او یکی از امامان دوازده گانه در مذهب امامیه و از

۱- مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۸؛ جامع مسانید ابی حنیفه، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۵۷

۲- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۵۵

بزرگان اهل بیت رسول خدا(ص) است. از آن جهت به او صادق می‌گفتند که گفتارش صادق بود و فضل و بزرگواری او مشهورتر از آن است که به بیان آید، ابوموسی جابر ابن حیان طرطوسی شاگرد او بود. جابر بن حیان، کتابی تألیف کرده است مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله و این رساله‌ها از تعلیمات جعفر بن محمد صادق(ع) است. (۱)

صاحب کتاب معروف ملل و نحل هم در همین رابطه می‌گوید: دانش و آگاهی او در فرهنگ و مذهب فوق‌العاده زیاد بود و اطلاعات وسیعی در پیرامون مسائل حکمت داشت و از پرهیزکاری عظیمی برخوردار بود و از شهوات و هوس‌رانی‌ها پرهیز داشت و مدت زیادی در مدینه اقامت گزید و به شیعه که از او پیروی می‌کردند، بهره زیادی رسانید و دوستانش را از سرچشمه علوم غیبی بهره‌مند ساخت. پس از آن رهسپار عراق شد و مدتی در آنجا اقامت گزید. (۲)

سید امیر علی هندی با اشاره به گسترش علم در زمان امام صادق(ع) می‌نویسد:

شایان ذکر است که رهبری این حرکت فکری را که در حوزه علمی شکل گرفته بود، یکی از نواده‌های علی بن ابی طالب(ع) به نام ابوجعفر صادق(ع) داشت، او پژوهشگری فعال و متفکری بزرگ بود و با علوم عصر خود به خوبی تبیح و آشنایی داشت. او نخستین کسی

۱- وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۹۱

۲- ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۷۲

بود که مدارس فلسفی مشهور در اسلام را تأسیس کرد.

در مجالس درس او، تنها کسانی که بعدها مذاهب فقهی را تأسیس کردند، شرکت نمی کردند، بلکه فلاسفه و طلاب حکمت و دانش از مناطق دوردست در آن حاضر می شدند. حسن بصری مؤسس مکتب فلسفی بصره و واصل بن عطا مؤسس مذهب معتزله از شاگردان او بودند و از زلال چشمه دانش او سیراب می شدند. (۱)

دکتر احمد امین مصری مؤلف «ظهر الاسلام» هم به دامنه دانش امام(ع) اشاره کرده می گوید: امام جعفر صادق(ع) وسعت علم و اطلاعی در میان مردم بی نظیر بود. از سال ۸۳ تا سال ۱۴۸ ه. ق زندگی کرد و به خاطر صدقش به «صادق» ملقب بود. (۲)

استاد محمد ابوزهره می نویسد: علمای اسلام با همه اختلاف طوایفشان، بر هیچ امری همانند فضیلت و علم امام صادق(ع) اجماع نکرده اند. امامان اهل سنت آنان که معاصر ایشان بودند از او اخذ علم نموده اند. مالک و کسانی که در طبقه او بوده اند همانند سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و بسیاری دیگر از علما از او اخذ دانش کرده اند. ابوحنیفه با این که تقریباً هم سن او بوده است از او اخذ علم کرده و او را اعلم مردم دانسته است، زیرا آن حضرت اعلم مردم به اختلاف میان آنان بود. و نیز جماعت بسیاری از تابعین از آن جمله: یحیی بن سعید انصاری و ابان بن تغلب و ابو عمرو بن علا و بسیاری از امامان تابعین در فقه و حدیث از او اخذ علم و حدیث کرده اند.

۱- مختصر تاریخ العرب، ص ۱۹۳

۲- ظهر الاسلام، ج ۴، ص ۱۱۴

امام صادق (ع) علم فیزیک و شیمی را تدریس کرده و لذا جابر ابن حیان شاگردش از او رساله‌هایی را نقل کرده است ... بالاتر از این علوم، امام صادق (ع) آگاهی و علم به اخلاق و موجبات فساد آن داشته و این علم، به جهت اشراق و معنویت روح و کثرت تجارب و التزام طریق حق، به او داده شده است. (۱)

بی‌شک آن چه از فضایل، دانش و معنویت آن امام بزرگوار، از تاراج حوادث روزگار در امان مانده و به دست ما رسیده است. تنها اندکی از گنجینه عظیم فضایل و مناقب آنان است. علمای تمام مذاهب با همه تكثر و گرایش گوناگون، به اندازه‌ای که بر علم و فضل امام صادق (ع) وحدت و اتفاق نظر دارند، در هیچ مسأله‌ای چنین اتفاقی ندارند. سلطان علی قاری به نقل از «الامام الصادق والمذاهب الاربعه» می‌نویسد: امامت و بزرگواری او، اتفاقی است. (۲)

این جامعیت علمی حتی دشمنان را نیز به اعتراف واداشته به طوری که منصور دوانیقی، دومین خلیفه عباسی درباره حضرت می‌گوید: جعفر بن محمد از کسانی است که خداوند درباره او فرمود: سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم. او از کسانی است که خداوند او را برگزیده و در سبقت گیرندگان در امور خیر است. در هر دوره از خاندان نبوت حتماً یک محدث باید باشد و جعفر بن محمد (ع) محدث زمان ما است. او رو به امام (ع) می‌کرد و می‌گفت: ای اباعبدالله ما همیشه از دریای علم

۱- الامام الصادق، استاد ابوزهره، ص ۵۳ به نقل از حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۸

۲- شرح شفاء، (قاضی عیاض) ملا علی قاری حنفی (شارح)، ج ۲، ص ۳۵

تو توشه برمی گیریم و به سوی تو می آییم و چون نزدیکتر می شویم از کوری و بی بصیرتی خارج شده و تاریکی های ما به نور تو روشن می گردد. (۱)

۲. عبادت و بندگی

مالک بن انس درباره روح تعبد و بندگی امام صادق(ع) می گوید:

هرگاه نزد جعفر بن محمد می آمدم متبسم بود و آن گاه که نام مبارک پیامبر(ص) نزد او برده می شد، رنگش دگرگون و به زردی یا سبزی می گرایید، هرگز بدون وضو حدیث از رسول خدا(ص) نقل نمی فرمود. درباره چیزی که فائده نداشت، صحبت نمی کرد. او از عباد و زهادی بود که از خدا می ترسند. (۲)

به قدری چهره اش نورانی و باتقوا بود که عمرو بن ابی المقدام می گوید: هرگاه به محمد بن جعفر(ع) می نگریستم یقین پیدا می کردم که او از نسل پیغمبران است. (۳)

سخن ابن خلکان درباره امام صادق(ع) قابل تأمل است او می گوید: سفیان بن سعید الثوری گفته است: به خدمت جعفر بن محمد(ع)، شرفیاب شدم به من فرمود: ای سفیان، هنگامی که حزن و اندوه دامنگیر تو شد «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را زیاد بگو

۱- تاریخ یعقوبی، ص ۲۶۸

۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶

۳- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴

و اگر نعمت زیاد برایت فراهم شد، ذکر «الحمد لله» را زیاد کن و اگر روزیت به تأخیر افتاد زیاد استغفار کن. (۱)

به قدری غرق در عبادت بود که به گفته عبدالرحمن بن الجوزی، مفسر، واعظ، محدث، حافظ و علامه مصر، درباره امام صادق (ع) می گوید: جعفر ابن محمد اشتغال به عبادت، حب ریاست را به بوتاه فراموشی سپرده بود. (۲)

چنانچه احمد بن عبدالله ابونعیم معروف به حافظ اصفهانی هم در کلامی مشابه می گوید:

یکی از آنها امام ناطق ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) است که به عبادت و خشوع روی آورد و عزلت و کناره گیری را ترجیح داده و از ریاست و اجتماع دوری گزید. (۳)

تقوا و پرهیزگاری صادق آل محمد (ص) از دید بطرس بن بولس البستانی مسیحی، مؤلف دائرة المعارف نیز مورد توجه قرار گرفته و گفته است: جعفر بن محمد در سیرت خود ادیبی پرهیزکار و دینداری حکیم بود. (۴)

حضرت پیوسته در طاعت خدا و عزت را در طاعت و بندگی می دید، همواره این دعا را زیر لب داشت که:

«اللَّهُمَّ اعِزَّنِي بِطَاعَتِكَ؛
خدایا! مرا به طاعت خود عزیز گردان».

۱- عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۲۱

۲- صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۹۴

۳- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲

۴- تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۰

علمای معاصر اهل سنت نیز به این مسأله توجه دارند، به طوری که عبدالحلیم جندی از عالمان معاصر اهل سنت از مالک بن انس روایت می‌کند: یک سال با او حج به جا آوردم، وقتی سوار بر مرکب، برای احرام مهیا شد، هر چند خواست لبیک بگوید، صدا در گلویش قطع شد و نزدیک بود از مرکب به زیر افتد.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا(ص) (در احرام) ناگزیر نخست باید لبیک بگویی.

فرمود: چگونه لبیک بگویم، می‌ترسم خدای عزوجل بفرماید: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ». (۱)

بنا به نقل ذهبی، امام صادق(ع) در جهت سپاسگزاری از نعمات الهی به سفیان تعلیم فرمود که:

ای سفیان! اگر خدا نعمتی بر تو بخشید و تو بقا و دوام آن نعمت را دوست داشتی، بیشتر حمد و شکر خدا کن که همانا خدا فرموده است: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و هر گاه روزی ات کم شد، بیشتر استغفار کن که خدا فرموده است: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ و هر گاه ناراحتی و غصه‌ای از سلطان و یا کس دیگری داشتی بگو: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» که همانا این ذکر، کلید گشایش و گنجی از گنج‌های بهشت است. (۲)

۱- الامام الصادق، ص ۲۱۲

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۲

۳. موضعگیری سیاسی امام صادق (ع)

منصور عباسی امام صادق(ع) را بزرگ‌ترین تهدید در برابر حکومت بنی‌عباس می‌دید و از توجه مردم به ویژه شیعیان به حضرت صادق(ع) هراسان بود، از این رو می‌کوشید به هر وسیله‌ای، چهره علمی و معنوی امام صادق(ع) را تخریب کند. وقتی هم که از تخریب چهره علمی حضرت ناامید شد، قصد جان حضرت را کرد. ابن‌عنه می‌نویسد: منصور بارها قصد کشتن حضرت را داشت ولی خداوند ایشان را(از گزند منصور) حفظ کرد. (۱)

ابن‌صباغ مالکی نقل می‌کند چون در سال ۱۴۷ ه. ق منصور به مدینه آمد، به ربیع گفت: کسی بفرست تا جعفر بن محمد را هر چه سریع‌تر نزد ما بیاورد، خدا مرا بکشد اگر او را نکشم. چون حضرت به حضور منصور تشریف آورد و چشم منصور به حضرت افتاد، سخنان تند و تهدیدآمیزی بر زبان راند و گفت: ای دشمن خدا! مردم عراق تو را به امامت برگزیده‌اند و زکات خود را به سوی تو می‌فرستند. (۲)

با این حال امام هیچ‌ربعی از منصور به دل نداشت، در تاریخ آمده است، روزی حضرت در حضور منصور دوانیقی بود، سپس مگسی بر صورت منصور نشست. منصور مگس را می‌راند، ولی او باز می‌گشت تا منصور آزرده خاطر شد، سپس به امام صادق(ع) رو کرد

۱- عمده الطالب، ص ۲۳۸

۲- فصول المهمه، ج ۲، ص ۹۱۷

و گفت: یا ابا عبدالله به چه دلیل و حکمتی خدا مگس را خلق کرده است؟

حضرت فرمود: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَابِرَةَ» تا به وسیله آن، متکبران و ستمگران را خوار کند. منصور چون این سخن را شنید، ساکت شد و چیزی نگفت. (۱)

منصور خود را با امام (ع) و رسول خدا (ص) یکی می دانست و روزی هم بی مهابا این اعتقاد خود را بیان کرد و از امام صادق (ع) پرسید: ما و شما نسبت به رسول خدا در یک رتبه هستیم.

حضرت با فراست پاسخ داد: اگر رسول خدا زنده بود و همسری از شما برمی گزید، جایز بود، اما بر پیامبر جایز نبود از خانواده ما همسری برگزیند، به این دلیل که ما از پیامبر و او از ماست. (۲)

در اوضاع و شرایط خاصی که امام (ع) قرار داشت، قیام مسلحانه و علنی علیه حکومت های جائز و ستمگر معاصر خود را بی نتیجه می دید چون به اندازه کافی عِدّه و عُجده در اختیار نداشت، همان طور که قیام زید و نفس زکیه هم از همین ناحیه ضربه خورد. حضرت صادق (ع) در عین حال دستگاه حاکم را به رسمیت نمی شناخت و یاران و نزدیکان خود را از همسویی با آنان برحذر می داشت. ایشان در ارزیابی حکومت ها و عالمان زمان خود و پیش از آن می فرمود:

همانا مردم پس از پیامبر، سنت های مردمان پیش از خود

۱- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۸؛ مطالب السؤل، ص ۲۸۶

۲- محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۳۴۴

(جاهلیت) را در پیش گرفتند. پس دین خدا را تغییر دادند و آن را از اصل و مسیر اصلی خود منحرف ساختند و چیزهایی بر آن افزودند و چیزهایی از آن کاستند و هر چه امروز از دین در دست مردم است همان صورت انحراف شده دین است و از دین نازل شده از سوی خدا چیزی در دست مردم نیست. (۱)

خیرالدین زرکلی از علمای اهل سنت درباره مواضع امام صادق(ع) در برابر خلفای عباسی می‌نویسد: او با خلفای بنی عباس داستان‌هایی داشت و نسبت به آن‌ها جدی بود و حق را آشکارا می‌گفت. (۲)

امام صادق(ع) در برابر قیام ابومسلم خراسانی، موضع منفی گرفت. چون متولّی اصلی این قیام بنی‌عباس بودند و هدفی جز دستیابی به قدرت نداشتند. به نقل شهرستانی در ملل و نحل، ابومسلم پیش از بیعت با سفّاح، نامه‌ای خطاب به امام صادق(ع) نوشت و گفت: همانا من دعوت کرده‌ام و مردم را از دوستی بنی‌امیه به دوستی اهل بیت فراخوانده‌ام. اگر به این دعوت رغبت داری بر تو زیاد نیست.

امام صادق(ع) نیز در پاسخ او فرمودند: تو از یاران من نیستی و زمان نیز زمان من نیست. (۳)
 امّا امام صادق(ع) با قیام زید بن علی در سال ۱۲۲ ه. ق در زمان حکومت هشام بن عبدالملک به طور غیرمستقیم و ضمنی همراه بود،

۱- الامام ابوحنیفه، ص ۱۱۱

۲- الاعلام، ج ۲، ص ۱۲۶

۳- ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۵۴

به طوری که در تاریخ آمده است، حضرت از ابوولاد کاهلی درباره زید پرسید و او گفت: او را در حالی که مصلوب بود، دیدم، کسانی او را شماتت و افرادی نیز او را ستایش می کردند. حضرت فرمود: ستایش کنندگان با او در بهشت و شماتت کنندگان، شریک خون او هستند. (۱)

ناگفته نماند که خود زید هم به امامت امام صادق(ع) معتقد بود.

قیامی دیگر که در عصر امام صادق(ع) اتفاق افتاد، قیام محمد نفس زکیه بود که امام صادق(ع) از همان آغاز با قیامشان مخالف بود. به آنان گوشزد می کرد که شما به حکومت نمی رسید و محمد کشته می شود.

منابع تاریخی، ماجرای بیعت علویان و عباسیان را با محمد که عبدالله او را به عنوان «قائم آل محمد» معرفی می کرد، نوشته اند. به طور خلاصه این که، گروهی از بنی هاشم انجمنی در ابواء تشکیل دادند که در آن میان، چون سخن از حضور امام صادق(ع) به میان آمد، عبدالله(پدر نفس زکیه) گفت: او را این جا نمی خواهیم که مبادا او کار را بر شما تباه کند(یعنی با قیام شما مخالفت کند). امام در آن جمع حاضر شد و فرمود: این کار را نکنید، زیرا هنوز زمان آن(قیام مهدی موعود) نرسیده است آن گاه دست به شانه عبدالله بن حسن زد و فرمود: به خدا سوگند، منصب خلافت به تو و

فرزندان نخواستند رسید، بلکه این منصب بدان‌ها (منظور ابن عباس) می‌رسد و پسران تو کشته خواهند شد. (۱)

۴. خوش‌رویی و حُسن خلق

حُسن خلق از فضایل ارزشمندی است که در جلب دل‌ها و رفعت مقام نزد خدا و مردم نقش به‌سزایی دارد. امام صادق (ع) نیز به مانند نیاکان پاک خود از این فضیلت اخلاقی بهره فراوان داشت. امام نسبت به همه مهربان بود و در برخورد با هر نژاد و تیره‌ای، اعم از سیاه و سفید، عرب و عجم بسیار خوش برخورد بود. آمده است که مردی سیاه‌چهره ملازم حضرت بود، امام (ع) مدتی ایشان را ندید، پس روزی در جمع دوستان از حال او پرس‌وجو کرد. مردی با حالت تمسخر گفت: «أَنَّهُ نَبَطِيٌّ» آن مرد نبطی یعنی عامی است. امام صادق (ع) (با آرامش و برخوردی متین) فرمود: اصل و شخصیت هر انسانی به عقل و حسب و دین و کرم و تقوای اوست و همه مردم (سیاه و سفید) یکسان هستند، پس آن مرد شرمگین شد. (۲)

امام (ع) حتی در برابر حوادث بسیار بد با روی خوش برخورد می‌کرد، وقایعی که می‌تواند هر انسان عادی را از حالت اعتدال خارج سازد، امّا او انسانی کامل و اسوه و الگوی رفتاری برای مردمان است، نمونه زیر یکی از آنهاست، نقل کرده‌اند: مردی حج گزار وارد مدینه شد و خوابیده بود، چون بیدار شد، خیال کرد همیان او را دزدیده‌اند.

۱- مقاتل الطالبین، صص ۲۱۸-۲۱۷

۲- مطالب السؤل، ص ۲۸۶؛ فصول المهمه، ج ۲، ص ۹۱۶

پس بیرون آمد و امام صادق(ع) را دید. دست حضرت را گرفت و گفت: تو همین مرا برداشته‌ای!

حضرت بدون این که ناراحت شود، فرمود: چه چیزی داخل آن بود؟

آن مرد گفت: هزار دینار طلا در آن بود.

حضرت آن مرد را به خانه برد و هزار دینار به او بخشید.

آن مرد به محل استراحت خود بازگشت و همیان را در آن جا یافت. بلافاصله به سوی امام صادق(ع) بازگشت و از حضرت

عذرخواهی کرد و خواست هزار دینار را به حضرت برگرداند ولی امام نپذیرفت و فرمود: ما چیزی را که داده‌ایم، پس نمی‌گیریم.

آن مرد پرسید: این آقا کیست؟

گفتند: امام جعفر صادق(ع). (۱)

امام(ع) گاهی از سخنان طنزآلود در محاورات خویش بهره می‌گرفت، چنان‌چه عبدالحی بن العماد الحنبلی می‌گوید: آن حضرت از

ابوحنیفه از حکم مُحرَمی سؤال کرد که چهار دندان رباعی گوزنی را (که میان ثنایا و انیاب باشد) شکسته باشد.

ابوحنیفه گفت: جواب آن را نمی‌دانم.

حضرت صادق(ع) فرمود: تو نمی‌دانی که گوزن دندان رباعی ندارد؟! (۲)

۱- الرسالة القشیریه، عبدالکریم ابن هوازن شافعی، ص ۱۱۴

۲- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۰

علمای معاصر اهل سنت نیز به این ویژگی رفتاری حضرت توجه نموده‌اند. عبدالحلیم جندی درباره سعه صدر و خُلق نیک حضرت می‌نویسد: روزی امام صادق(ع)، عابری را که بر ایشان سلام نکرد، برای خوردن غذا دعوت کرد. حاضران از او پرسیدند: آیا سنت این نبود که آن مرد نخست سلام گوید و سپس به غذا دعوت شود.

حضرت پاسخ داد: این فقه تنگ‌نظرانه عراقی است ... بنابراین فقه امام «علوی» است که با بخشش شروع می‌شود و فقه عملی است، زیرا ابتکار عمل را در دست دارد و فقه اجتماعی است که فرد بخشنده به گیرنده توجه دارد و فقه اسلامی و انسانی است که سراسر آن احترام و بزرگواری است. (۱)

۵. مستجاب الدعوه

آن گاه که انسان در مسیر بندگی به حلال و حرام الهی پای‌بند می‌شود و از مسیر تکلیف‌پذیری و اطاعت الهی خارج نمی‌شود در نزد خداوند مقام و منزلتی رفیع می‌یابد و مستجاب الدعوه می‌گردد.

نبهانی می‌نویسد: امام جعفر صادق(ع) یکی از ائمه اهل بیت(علیهم السلام) است، هرگاه ایشان به چیزی نیاز داشت و می‌گفت: خدایا! من نیاز به فلان چیز دارم، هنوز کلامش تمام نشده بود که آن چیز نزد حضرت حاضر بود، این سخن را شعرانی گفته است.

(۲)

۱- امام صادق، عبدالحلیم جندی، ص ۲۰۰

۲- جامع کرامات الاولیاء، ج ۴، ص ۴

ابوالحارث اللیث بن سعد امام اهل مصر بود او درباره استجاب دعا حضرت چنین می گوید: در سال ۱۱۳ به حج مشرف شدم، چون نماز عصر را خواندم بالای کوه «ابوقیس» رفتم در آنجا مردی را دیدم نشسته دعا می کند. آن قدر «یا رب» گفت که نفسش قطع شد سپس چندان «اللهم یا حی» گفت تا نفسش برید. سپس گفت: خدایا هوس انگور کرده ام به من انگور برسان. خدایا لباسم کهنه شده مرا بپوشان. به خدا قسم هنوز کلامش تمام نشده بود که ظرفی پر از انگور در مقابلش دیدم در صورتی که در آن موقع در روی زمین انگور نبود و دو قطعه پارچه که مثل آنها را در دنیا ندیده بودم، یکی را لنگ کرد و دیگری را به شانه انداخت، سپس آن لباس که قبلاً داشت با خود برداشت و راهی «مسعی» شد در آنجا مردی با او ملاقات کرد و گفت: ای پسر دختر پیامبر مرا با لباسی که خداوند تو را ارزانی داشته بپوشان، آن دو پارچه را به وی داد و من از او پرسیدم این شخص کیست؟ گفت: جعفر بن محمد (ع). (۱)

ابن حجر هیثمی هم در صواعق آورده که: چون منصور به حج رفت، کسی از جعفر بن محمد (ع) نزد وی بدگویی کرد. (منصور، امام صادق (ع) را احضار کرد) امام (ع) به آن مرد گفت: آیا سوگند می خوری؟ گفت: آری و به خدای عظیم سوگند خورد که آنچه گفته است، راست است. امام صادق (ع) به منصور فرمود: او باید آن گونه که من می گویم، سوگند یاد کند. سپس حضرت فرمود بگو:

«بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ التَّجَاؤُ إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي، لَقَدْ فَعَلَ جَعْفَرُ كَذَا وَكَذَا؛

اگر آن چه در مورد جعفر بن محمد صادق گفتم که چنین کاری انجام داده راست نباشد، از ذمه حول و قدرت خدا خارج و به حول و قوت خود پناه برده‌ام».

مرد از تکرار سوگند سرباز زد، ولی سرانجام پذیرفت، هنوز سخنش تمام نشده بود که همان جا مرد. پس منصور به حضرت گفت: اکنون مشکلی بر تو نیست و ساحت تو نزد ما مبراست و نزد ما، تو فردی مأمون از هر فتنه‌ای هستی، پس حضرت برگشت و در پی آن هدیه‌ای به ایشان دادند. (۱)

هم چنین در مورد معلی بن خنیس که از یاران و دوستان خالص امام صادق (ع) و وکیل آن حضرت بود، آمده است که فردی به نام داود بن علی بن عباس او را کشت و مال او را تصاحب کرد. خبر به امام صادق (ع) که رسید، پیوسته آن شب را مشغول نماز بود، چون وقت صبح شد، شنیدند حضرت می گوید:

«يَا ذَا الْقُوَّةِ الْقَوِيَّةِ وَيَا ذَا الْمِحَالِ الشَّدِيدِ وَيَا ذَا الْعِزَّةِ الَّتِي كُلُّ خَلْقِكَ لَهَا ذَلِيلٌ أَكْفِنَا هَذِهِ الطَّاعِيَةَ وَأَنْتَقِمَ لَنَا مِنْهُ».

چیزی نگذشته بود که صدای ناله‌ای بلند شد و در پی آن خبر رسید که داود مرد. (۲)

۱- صواعق المحرقة، ج ۲، ۵۸۷؛ فصول المهمه، ج ۲، ص ۹۱۸

۲- نورالابصار، ص ۲۲۲؛ فصول المهمه، ج ۲، صص ۹۲۰-۹۱۹

دعای امام صادق(ع) برای زنده کردن حیوان مرده به اذن خداوند متعال در کتب اهل سنت نیز شنیدنی است. در «احقاق الحق» اثر «عبدالفتاح بن محمد نعمان حنفی» آمده است: پیرزنی گاوی داشت که مرده بود و برای از دست دادن آن پیوسته می گریست. امام صادق(ع) از آن جا گذشت، فرمود: چرا گریه می کنی؟

پیرزن گفت: گاوی داشتم که خود و اولادم با شیر آن زندگی می کردیم، ولی مرده است.

حضرت فرمود: می خواهی از خدا بخواهم آن را زنده کند؟

پیرزن گفت: مرا مسخره می کنید؟

پس حضرت دعا کرد و از خدا خواست آن را زنده کند، آن گاه پای خود را به آن حیوان زد و حیوان زنده شد. (۱)

واقعه دیگری که دعای حضرت مستجاب شد زمانی بود که سخن حکم بن عباس کلبی (شاعر بنی امیه) را درباره عمویش زید شنید، او گفته بود:

از خانواده شما، زید را از شاخه درخت خرما، به دار آویختیم، هرگز هیچ مهدی که بر شاخه درخت آویزان شود، ندیده بودیم.

امام صادق(ع) با شنیدن این سخنان، نفرین فرمود که: پروردگارا سگی از سگ هایت را بر وی مسلط گردان، طولی نکشید که شیری او را از هم درید. (۲)

۱- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۵۱۲

۲- جامع کرامات الاولیاء، ج ۲، ص ۵

۶. احسان و رسیدگی به محرومان

فضل بن روزبهان از علمای اهل سنت می گوید: آن حضرت، فریادرس و یاری کننده ضعیفان و عاجزان در پیش آمدها و بلاها بود و این به رحم و عطوفت آن حضرت بر عاجزان اشاره دارد، چنان که روایت کرده‌اند، هر گاه برای کسی حادثه یا گرفتاری پیش می آمد، به جوار لطف و احسان آن حضرت در مدینه پناه می برد و از خوان نعمت آن حضرت بهره می برد، انگار که شیعه اهل بیت است. (۱)

احسان و بخشش در سلوک رفتاری حضرت معنایی عمیق دارد که در پرسش شقیق بلخی از آن حضرت درباره فتوت نمود می یابد. او پرسید، معنای فتوت در نزد شما چیست؟

حضرت فرمود: اگر بر ما عطا شود، ایثار می کنیم و می بخشیم و اگر عطا نشود، شکر می کنیم. (۲)

حضرت به همه احسان می کرد و گناه افراد سبب نمی شد حاجت او را روا نکنند، می بخشید و موعظه می کرد. شقرانی که فردی گناه کار و شراب خوار بود، می گوید: گرفتار بودم و شفیع نداشتم، سرگردان بودم که ناگاه جعفر بن محمد را دیدم، گفتم: فدایت شوم من شقرانی هستم و حاجت خود را اظهار کردم. پس حضرت عطایی کرد و سپس فرمود: ای شقرانی! نیکی از همه خوب است و از تو

۱- وسیلة الخادم الی المخدوم، خواجه فضل الله ابن روزبهان خنجی شافعی، صص ۱۸۴-۱۸۶

۲- الرسالة القشیریة، ص ۱۱۵

پسندیده‌تر و زشتی از همه بد است و از تو بدتر، به خاطر مکانی که نزد ما داری. (۱)

زمخشری پس از نقل این جریان می‌نویسد: بنگرید امام چگونه احسان می‌کند و حاجت شقرانی را روا می‌کند و به او احترام می‌گذارد، با این که از حال او آگاه بود، بنگرید چگونه او را موعظه می‌کند، این خلق و خو، همان خلق و خوی پیامبران است. (۲)

گفتار عبدالرحمن الشرقاوی هم در وصف امام صادق(ع) جالب توجه است او می‌نویسد: مردم عصر آن حضرت در محبت و دوستی کسی مانند امام صادق(ع) توافق نداشتند و او در میان مردم به اسم «جعفر صادق» شهرت داشت، زیرا ذاتش صاف، افق فکرش وسیع، ذهنش روشن، قلبش بزرگ، نازک بین، چهره‌اش خندان و خوش صحبت و خوش برخورد بود و به کارهای خیر و نیکوکاری سبقت می‌جست، پاکیزه و صادق الوعد و پرهیزکار و از عترت پاک رسول خدا(ص) بود و در چهره‌اش شعاعی از نور نبوت مشاهده می‌شد. با وجود گرفتاری زیاد، مردم را به توحید و اسلام، با حکمت و موعظه حسنه فرا می‌خواند، او هرگز از حال مردم غافل نبود و همواره روی شانه خود کیسه‌ای پر از طعام و مال نهاده و در میان مستمندان توزیع می‌نمود، بدون این که آن‌ها را شناسایی کند. (۳)

عبدالعزیز سیدالأهل هم درباره ایشان می‌نویسد: حدود سی سال

۱- تذکره الخواص، ص ۳۱۰

۲- ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۱۳

۳- جریده الأهرام المصریه، ص ۱۰

با پدرش امام باقر(ع) زندگی کرد و خود را با صفات نیکوی او آراست. از پدرش و جدش زین العابدین(ع) آموخت که فقرا را اطعام کند تا آنجا که لقمه نانی برای اهل و عیال خود باقی نماند و بر آنان لباس بپوشاند تا آن حدّ که برای عائله خود لباسی باقی نماند. (۱)

در مورد سخاوت و احسان حضرت هیاج بسطام می گوید: امام جعفر بن محمد(ع) چنان اطعام می فرمود که حتی برای اهل و عیالش چیزی باقی نمی ماند. (۲)

حضرت در وصیتی به فرزندش فرمود: ای فرزند! اگر کسی از تو چیزی خواست، به او احسان کن. (۳)

دیگر از موارد بخشش و احسان، در کتب اهل سنت، نوشته عبدالحلیم جندی است، او می گوید: عین زیاد، نام مزرعه‌ای از آن امام صادق(ع) بود. او به کارکنانش دستور می داد که راهی به داخل باغ باز کنند تا مردم به درون آن راه یابند و از میوه‌های آن بخورند. هر روز ده سفره می انداخت که بر سر هر سفره، ده نفر می نشست. هرگاه ده نفر برمی خاستند، ده تن دیگر به جای آنها می نشستند. هر یک از همسایگان که به مزرعه نمی آمد، یک ظرف از آن خرماها را برایشان می فرستاد. زمان برداشت محصول که می رسید، پاداش کارگران را می داد، آنچه بر جای مانده بود، به دستور امام(ع) به مدینه برده

۱- جعفر بن محمد الامام الصادق، ص ۲۷

۲- حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۳

۳- حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۵

می شد و میان مردم تقسیم می گردید و به هر یک در خور حال وی چیزی می رسید. (۱)

متعجب می گوید هنگامی که طعام در مدینه کم شده بود، امام صادق (ع) به من فرمود: چه مقدار طعام داریم؟ گفتم به اندازه ای که چندین ماه را کفایت کند.

امام (ع) فرمود: آن را به فروش رسان. گفتم در مدینه طعامی نیست. امام فرمود: آن را بفروش چون آن طعام را فروختم، امام فرمود: همانند مردم هر روز برای همان روز طعام تهیه کن. آن گاه فرمودند: ای متعجب! خوراک عیال مرا نیمی از گندم و نیمی از جو قرار ده. خداوند می داند که من می توانم همه خوراکم را گندم قرار دهم ولی دوست دارم خداوند مرا ببیند که در حسابرسی معاش زندگی به نیکی رفتار کرده ام. (۲)

امام صادق (ع) نسبت به فقرای اهل سنت هم توجه خاص داشت، معلی بن خنیس می گوید: در شبی تاریک امام صادق (ع) به قصد سایبان بنی ساعده خارج شد، من نیز او را دنبال کردم. در این هنگام چیزی از (شانه) امام افتاد. پس گفت: بسم الله اللهم، خدایا، آن را به ما بازگردان.

معلی می گوید: نزد او رفتم و سلام کردم.

فرمود: معلی هستی؟

۱- الامام الصادق، صص ۳۶۱-۳۶۲

۲- حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۹۳

گفتم: بلی، فدایت گردم.

امام صادق(ع) فرمود: اگر چیزی دیدی که بر زمین افتاده است، به من بده و من خواستم آنچه را افتاده بود، جمع کنم و به ایشان بدهم: دیدم کیسه‌ای چرمی پر از نان است.

به امام صادق(ع) گفتم، فدایت شوم، اجازه دهید کیسه را من حمل کنم.

امام(ع) فرمود: خیر. من برای این کار سزاوارتر از تو هستم.

معلی می‌گوید: به راه ادامه دادیم تا به سایبان بنی ساعده رسیدیم. عده‌ای در آنجا خوابیده بودند. امام(ع) یکی دو نان زیر پیراهن هر یکی از آنها می‌گذاشت تا آن‌که به تمامی آنان نان رسید، در راه بازگشت به امام(ع) گفتم: فدایت شوم، آیا این گروه، حق را می‌شناسند؟

فرمود: اگر حق را می‌شناختند، آنان را در نمک خود، شریک می‌ساختیم. (۱)

۷. بردباری و گذشت

رویدادهای زندگانی امام ششم(ع) همچون مکتبی پرمعناست. او در برابر نعمت‌ها شکور و در مقابل بلاها صبور بود. در تاریخ آمده، حضرت صادق(ع) فرزندی داشت که پیش چشمان ایشان از دنیا رفت. پس حضرت گریست و در همان وقت نعمت‌های خداوند را به

اد آورد و فرمود:

«لَئِنْ أَخَذْتُمْ لَقَدْ أَبْقَيْتُمْ وَ لَئِنْ ابْتَلَيْتُمْ لَقَدْ عَافَيْتُمْ؛

خداوندا! تو منزهی، اگر چیزی از ما گرفتی چیزهایی دیگر برایمان نگه داشتی، اگر مصیبتی دادی، عافیت نیز بخشیدی».

سپس کودک را نزد زنان برد و آنها را سوگند داد که شیون نکنند، آن گاه فرزندش را برای خاک سپاری برد، در حالی که می گفت:

پاک و منزّه است خدایی که فرزندانمان را از ما می ستاند، ولی دوستی و محبت او در دل ما فزونی می یابد، ما افرادی هستیم که آنچه را دوست داریم از خدا می طلبیم و او به ما عنایت می کند، آن گاه که به یکی از عزیزانمان مصیبتی رسید، بدان رضایت می دهیم. (۱)

او مانند پدران با گذشتش، عفو و بخشش را در نهاد خود داشت و به گفته عبدالرحمن الشرقاوی: مردم را از انتقامجویی برحذر می داشت و فضیلت عفو و گذشت را به آنها گوشزد می کرد و قول جدش رسول خدا(ص) را یاد آور می شد که:

«ما زادَ عَبْدٌ بِالْعَفْوِ إِلَّا عِزًّا (۲)؛

در اثر عفو، عزت انسان زیاد می شود».

عبدالحلیم جندی درباره عفو و گذشت حضرت می نویسد:

۱- الامام الصادق، ابوزهره، ص ۸۰

۲- جریده الأهرام المصریه، ص ۱۰

آن حضرت اعضای خانواده‌اش را از رفتن روی بلندی باز می‌داشت. روزی امام صادق(ع) به خانه آمد، یکی از کنیزانش که کودک او را نگهداری می‌کرد و با کودک بالای نردبان رفته بود، تا چشمش به حضرت افتاد از خطایی که کرده بود، هول شد و بدنش لرزید و کودک از دستش به زمین افتاد و از دنیا رفت.

حضرت با چهره‌ای برافروخته بیرون رفت و هنگامی که سبب آن را از وی پرسیدند، فرمود: رنگ چهره‌ام به سبب مردن کودک نیست، بلکه بدین جهت است که کنیزک از آمدن من به وحشت افتاد. پس از آن به کنیز فرمود: تو در راه خدا آزادی و از تو گذشتم. (۱)

در واقعه دیگری، محمد بن سنان می‌گوید: مفضل ابن عمر گفت که من روزی به هنگام عصر در مسجد پیامبر(ص) بین قبر و منبر نشسته بودم که ابن ابی العوجا وارد شد، با او در زمینه مسائل اعتقادی به بحث پرداختیم و افکار شرک‌آلود او مرا به شدت ناراحت ساخت. به او گفتم: ای دشمن خدا! آیا در دین خدا الحاد و کفرپیشه کرده‌ای؟ و باری تعالی را که خالق توست، انکار نموده‌ای؟ ابن ابی العوجا پاسخ داد: ای شخص! اگر اهل کلام هستی با تو سخن گوئیم، پس اگر دلیلی بیاوری از تو پیروی می‌کنیم و اگر اهل کلام نیستی، پس سخنی برای تو نیست. اگر تو از یاران جعفر بن

محمد هستی که او چنین با ما سخن نمی گوید و با ما به این صورت مجادله نمی کند. او سخنان بیشتری از آنچه تو شنیدی می شنود ولی در خطاب او فحش نیست و در جوابها تعدی نمی کند. همانا او بردبار و عاقل و باوقار است و بدخلقی بر او عارض نمی شود. (۱)

۸. آراستگی ظاهری

آن طور که عبدالحلیم جندی می گوید: حضرت صادق(ع) ظاهری آراسته داشت، قامتش نه کوتاه بود و نه بلند، چهره‌ای داشت که به سان ماه می درخشید، پوست او لطیف بود و موهایی مجعد و مشکین و پیشانی بلند داشت، لباس‌هایی را که مورد رضای جدش بود می پوشید. پیامبر اکرم(ع) فرموده بود: بدون اسراف و تکبر بخورید و بیاشامید و پوشید. (۲)

روزی سفیان ثوری حضرت صادق(ع) را دید که قبایی آراسته و زیبا پوشیده است. سفیان ثوری می گوید: با تعجب به حضرت می نگریستم، حضرت فرمود: ای ثوری! چه شده که چنین با تعجب نگاه می کنی؟ آیا از آنچه می بینی، تعجب می کنی؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا! این لباس، لباس شما و پدرانتان نیست.

حضرت فرمود: ای ثوری! آن زمان، زمان فقر و نداری امت بود

۱- سیره امام صادق در برخورد با اهل سنت، سعید بابایی، صص ۲۴۴-۲۴۳

۲- الامام الصادق، عبدالحلیم جندی، ص ۲۰۴

و آنان به اقتضای زمانشان لباس می‌پوشیدند، ولی این زمان، زمان نعمت است و نعمت به سوی امت روی آورده است. پس حضرت قبای رویین را کنار زد و قبای پشمی خشنی را که زیر لباس هایش پوشیده بود، نشان داد و فرمود: ما این لباس خشن را برای خدا پوشیده‌ایم و لباس رویین و آراسته را برای شما. پس هر آنچه بر خدا باشد، پوشیده می‌داریم و آنچه برای شما باشد، آشکارش می‌کنیم. (۱)

عبدالحلیم جندی در ادامه می‌نویسد:

امام صادق(ع) فرمود: آن‌گاه که خداوند نعمتی را به کسی ارزانی می‌دارد، دوست دارد آن نعمت را نزد او ببیند، زیرا خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد. هم‌چنین می‌فرمود: خداوند زیبایی و تجمل را دوست دارد و از فقر و فقرنمایی ناخرسند است. هم‌چنین فرمودند: مرد باید لباس خویش را پاکیزه نگه دارد و از بوی خوش استفاده کند و خانه خویش را گچ‌کاری و آستانه منزل خود را پاکیزه سازد. (۲)

۱- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۳؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۲۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۴۳ و به نقل از امام صادق از دیدگاه اهل سنت، مهدی لطفی، صص ۲۶-۲۷

۲- الامام الصادق، عبدالحلیم جندی، ص ۲۰۴؛ امام صادق از دیدگاه اهل سنت، ص ۲۷

گراماتی از حضرت صادق (ع) و فرجام زندگی

میوه دادن درخت خشکیده

گروهی نقل کرده‌اند در راه مکه همراه جعفر بن محمد (ع) بودیم و زیر نخل خشکیده‌ای منزل کردیم. حضرت لبانش حرکت می‌کرد و دعایی می‌خواند که ما متوجه نمی‌شدیم. سپس امام به نخل توجه کرد و فرمود: ای درخت! از آن‌چه خدا در تو نهاده است، بر ما اطعام کن.

در پی دعای حضرت، نخل خشکیده، سبز و دارای خرما شد، سپس حضرت ما را دعوت کرد و فرمود: به نام خدا از آن بخورید و ما از رطبی خوردیم که در عمرمان مانند آن نخورده بودیم.

در آن‌جا عربی عامی بود که گفت: این سحر است.

حضرت فرمود: ما وارث پیامبران هستیم، دعا می‌کنیم و خدا دعای ما را مستجاب می‌کند. اگر بخواهی و دعا کنم تو مسخ می‌شوی. مرد عرب گفت: آن را از خدا بخواه.

حضرت دعا کرد و مرد عرب به شمایل سگ درآمد. چون با آن حال نزد خانواده اش رفت، خانواده اش او را زدند و از خود راندند. آن مرد به سوی حضرت برگشت، در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود. حضرت بر او ترحم کرد و دعا نمود و آن مرد به حال اول برگشت. (۱)

ترور نافر جام

قندوزی در ینابیع الموده می نویسد: شبی منصور، وزیرش را خواند و گفت: جعفر صادق را نزد من بیاور تا او را بکشم! وزیرش گفت: او مردی است که از دنیا روی گردانده و غرق در عبادت خداست. منصور گفت: آیا توبه امامت او قائل هستی؟ به خدا سوگند که او امام تو و من و امام تمام خلایق است (ولی چه کنم) که مُلک عقیم است. وزیر می گوید: رفته ام، امام صادق (ع) را در حال نماز دیدم. پس از پایان نماز گفتم: منصور تو را می خواند. حضرت با من آمد. منصور به نوکرانش دستور داده بود که هر گاه دیدید من کلاه از سرم برداشتم، جعفر بن محمد را بکشید، ولی وقتی ما وارد شدیم، منصور تا دم در به استقبال امام صادق (ع) آمد. سپس حضرت را در صدر مجلس نشاند و خود روبه روی حضرت دست به سینه خم شد و گفت: ای پسر پیامبر! حاجت خود را از من بخواه.

حضرت فرمود: حاجت من این است که از من دست برداری و مرا به اختیار خودم بگذاری که من به عبادت با خدایم پردازم. منصور گفت: خواست تو برآورده است.

حضرت برگشت و منصور در هراس عجیبی بود و سپس به خواب رفت، من لحاف روی او انداختم. منصور گفته بود: این جا باش تا من بیدار شوم. او به خواب سنگینی رفت، به گونه‌ای که نمازهایش هم قضا شد. سپس بیدار شد و قضای نمازهایش را خواند. پرسیدم که چه اتفاقی افتاد؟

گفت: چون جعفر صادق به خانه‌ام وارد شد، ازدهای بزرگی دیدم که دهان باز کرده بود و یک طرف دهانش بر پایین تخت و طرف دیگرش بر بالای آن بود و به زبان فصیح می‌گفت: اگر آزاری به او برسانی، تو را همراه تخت می‌بلعم. [\(۱\)](#)

شهادت امام صادق (ع)

امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ ه. ق به ملکوت اعلی پیوست. شیعیان اعتقاد دارند که منصور عباسی به وسیله سم حضرت را به شهادت رسانیده است. از علمای اهل سنت نیز گروهی با این عقیده موافقتند. ابن صباغ مالکی و شبراوی می‌نویسند: گفته‌اند حضرت توسط سم، در زمان خلافت منصور از دنیا رفت. [\(۲\)](#)

۱- ینابیع الموده، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۲

۲- الاتحاف، ص ۵۴؛ فصول المهمه، ج ۲، ص ۹۲۸

ابن حجر هم در الصواعق می گوید، حضرت با سمّ از دنیا رفته است. (۱)

مسعودی هم در مروج الذهب مسموم شدن آن حضرت را به عنوان یک احتمال مطرح می کند. (۲)

البته شهادت امام صادق(ع) مخالف روش و عادت منصور نبود بلکه او بارها امام(ع) را احضار و قصد شهادت ایشان را داشت. از میان اهل سنت، یعقوبی تأسف و اندوه منصور بر رحلت حضرت را گزارش داده و ابوزهره با تمسک به گفته یعقوبی منصور را از این اتهام مبرا دانسته است، در حالی که طبیعی است منصور عباسی نقش خود را در شهادت حضرت انکار و ظاهری فریبنده بگیرد و خود را متأسف نشان دهد، مگر ما این روش را در رفتار یزید بن معاویه پس از شهادت امام حسین(ع) مشاهده نمی کنیم؟

۱- صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۹۰

۲- ترجمه مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸

سخنان حکمت‌آموز حضرت در منابع اهل سنت

دوستی اهل بیت (علیهم السلام)

ما برگزیدگان خدا، راه روشن به سوی خدا و صراط مستقیم هستیم. (۱)

محبت به مردم

بالاترین مرتبه عقل پس از ایمان به خدای تعالی، محبت و مهرورزی به مردم است. (۲)

نماز

نماز، عامل تقرب تقوایندگان به درگاه ربوبی است. (۳)

رابطه دعا و عمل

کسی که بدون عمل، دعا می‌کند، مانند کسی است که می‌خواهد بدون کمان تیراندازی کند. (۴)

۱- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۵۴

۲- حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۰۳

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۶۲

۴- همان

عاق والدین

هر کس والدین خود را محزون کند، عاق والدین شده است. (۱)

ایجاد فتنه

هر کس فتنه‌ای را ایجاد کند، عاقبت، طعمه فتنه می‌شود. (۲)

پیروی از عترت

امام صادق (ع) از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل می‌کند که:

آگاه باشید که نیکان از عترت من و پاکان عترتم، در کوچکی، حلیم‌ترین و در بزرگی، عالم‌ترین مردم هستند. آگاه باشید ما خاندانی هستیم که علم ما از علم خدا و حکم ما از حکم خداست.

آنچه می‌گوییم سخن صادقی است که شنیده‌ایم، پس اگر از آثار ما پیروی کنید، به نور و بصیرت ما هدایت می‌جوئید.

پرچم حق با ماست، هر کس از آن پیروی کند، به ما می‌پیوندد و هر کس پیروی نکند، هلاک می‌شود.

به وسیله ماست که به آسایش دست می‌یابید و بندهای خواری را از گردن دور می‌کنید، خدا، برکت و رحمت خود را با ما شروع و

به ما ختم کرد. (۳)

۱- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۴۳

۲- نثرالدر، ج ۱، ص ۳۵۶

۳- عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۰۶

منزلت علی (ع)

از امام صادق (ع) در مقام و منزلت علی (ع) سؤال شد، حضرت فرمود: مقام علی (ع) چنان والاست که هیچ کس را با او در آن مناقب شراکت نیست. (۱)

صبر بر آزار همسایه

مردی از بدی همسایه‌اش به امام صادق (ع) شکایت کرد، حضرت فرمود: صبر پیشه کن. آن مرد گفت: در این صورت مردم مرا به خواری نسبت می‌دهند. حضرت دو بار فرمود: خوار کسی است که ستم می‌کند. (۲)

دوستی خانواده علی (ع)

امام صادق (ع) از اجدادشان و همگی از علی (ع) روایت کرده‌اند که پیامبر اعظم (ص) دست امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را گرفت و فرمود: هر کس این دو فرزندم و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در قیامت با من هم درجه است. (۳)

کنترل خشم

- غضب کلید هر پلیدی است. (۴)

۱- نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۲

۲- همان، ص ۳۵۱

۳- معجم الصغیر، ج ۲، ص ۷۰

۴- ربیع الابرار، ص ۱۷۳

– مؤمن هر گاه غضب کند، غضبش او را از حق خارج نمی کند و هر گاه راضی شود رضایتش او را در باطل داخل نمی کند. (۱)

امتیاز انسان

اصل و ریشه انسان عقل اوست و حب او دینش و کرمش تقوای اوست و مردم در این که از آدم زاده شده اند با یکدیگر مساوی هستند. (۲)

تواضع

رأس خیر تواضع است. به حضرت عرض شد: تواضع چیست؟ فرمود: این که در مجلس به مکانی پایین تر از شرف راضی شوی و این که هر کس را مشاهده نمودی بر او سلام کنی و جدال را ترک کنی گرچه حق با تو باشد. (۳)

فرار از معصیت

هر کس عزتی بدون عشیره و هیبتی بدون سلطنت می خواهد باید از بار ذلت معصیت خارج شده و در عزت اطاعت وارد شود. (۴)

فلسفه تحریم ربا

حکمت تحریم ربا آن است که مردم از کار خیر بی بهره نشوند. (۵)

۱- نور الابصار، ص ۹۹؛ فصول المهمه، ص ۲۱۰

۲- صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۱۷۰

۳- نهایة الارب، ج ۳، ص ۲۳۶

۴- اسعاف الراغبین، ص ۲۵۲

۵- همان

تأثیر همنشینی با بدان

هر کس با انسان بدکار مصاحبت کند سالم نمی ماند و هر کس در مکان بد داخل شود متهم می شود و هر کس زبانش را مالک نباشد پشیمان می گردد. (۱)

دختران و پسران

دختران حسنات و پسران نعمت های الهی اند، بر حسنات ثواب داده می شود و از نعمت ها سؤال می گردد. (۲)

تقوا

توشه ای بهتر از تقوا و چیزی بهتر از سکوت و دشمنی با ضررتر از نادانی و دردی بی درمان تر از دروغ نیست. (۳)

عوامل عزت

سه عامل است که خداوند توسط آن ها عزت مردم مسلمان را زیاد می کند:

۱. گذشتن از کسی که به او ظلم کرده است؛
۲. بخشش بر کسی که او را محروم ساخته است؛
۳. صلح رحم از کسی که با او قطع رحم کرده است. (۴)

۱- اسعاف الراغبین، ص ۲۵۲

۲- نور الابصار، ص ۱۹۹

۳- حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۶

۴- فصول المهمه، ص ۲۱۰

منابع و مأخذ

قرآن

١. حرانى، ابن تيميه، منهاج السنه النبويه فى نقض كلام الشيعة والقديره، چاپ مصر
٢. يافعى، مرآة الجنان، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعه الثانيه
٣. ذهبى، شمس الدين، تاريخ الاسلام، بيروت، دارالكتب، چاپ سوم
٤. طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير بن رستم، دلائل الإمامه، نجف، منشورات المطبعه الحيدريه
٥. ابى يعقوب احمد، تاريخ يعقوبى، محمد ابراهيم آيتى، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب
٦. القندوزى الحنفى، سليمان بن ابراهيم، ينابيع الموده، نجف، منشورات المكتبه الحيدريه
٧. الهامى داود، امامان اهل بيت (عليهم السلام) در گفتار اهل سنت، انتشارات مكتب اسلام
٨. الشافعى، كمال الدين محمد بن طلحه، مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، بيروت، مؤسسه ام القرى للتحقيق والنشر
- ٩.

سیدالأهل، عبدالعزيز، جعفر بن الإمام الصادق، طبع مصر

۱۰. مسعودی، اثبات الوصیه، نجف، المطبعه الحیدریه

۱۱. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبئه الله الشافعی، تاریخ دمشق الکبیر، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی

۱۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، اعلمی

۱۳. المسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، دارالاندلس

۱۴. ابن اثیر جزری، عزالدین، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبه الاسلامیه

۱۵. شیخانی، علی باقر، امام سجاد(ع) از دیدگاه اهل سنت، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

۱۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، چاپ اول

۱۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر

۱۸. قربانی، علی اصغر، فضایل اهل بیت از دیدگاه اهل سنت، مؤسسه اهل بیت

۱۹. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک الصحیحین، بیروت، دارالمعرفه

۲۰. لطفی، مهدی، امام صادق(ع) از دیدگاه اهل سنت، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

۲۱. طبری، ابوجعفر احمد بن عبدالله مشهور به محب الدین،

- ذخاير العقبي، مكتبة المحمديه، قم، از روى نسخه مكتبة القدسى، چاپ مصر
٢٢. سيوطى شافعى، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، حلب، دارالقلم العربى
٢٣. حموينى، شيخ الاسلام ابراهيم بن محمد، فرائد السمطين، بيروت، مؤسسه محمودى لطباعه والنشر
٢٤. اصفهانى، ابونعيم احمد، حليه الاولياء، بيروت، دار احياء التراث العربى
٢٥. هندى، متقى، كنزالعمال، بيروت، مؤسسه الرساله
٢٦. هيثمى، نورالدين على بن ابى بكر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت، دارالكتب العلميه
٢٧. ابن اثير، الكامل فى التاريخ، دارالكتب العلميه
٢٨. ترمذى، محمد بن عيسى، سنن ترمذى، عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت، دارالفكر
٢٩. نسائى، خصايص، ط. حيدريه نجف
٣٠. ابن حجر عسقلانى، الاصابه فى تمييز الصحابه، بيروت، دار احياء التراث العربى
٣١. هيثمى، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، بيروت، مؤسسه الرساله
٣٢. منجد، دكتور صلاح الدين، بين الخلفاء و الحلفاء، بيروت، دارالكتاب الحديث
- ابن ابى الحديد شافعى معتزلى، عبدالحميد بن هبه الله، شرح

نهج البلاغه، بيروت، دار احياء التراث

٣٣. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، مقدمه تاريخ ابن خلدون، دار احياء التراث العربى، بيروت
٣٤. دينورى ابن قتيبه، الامامه و السياسه، قاهره، مؤسسه الحلبي وشركاء للنشر والتوزيع
٣٥. دينورى، ابو حنيفه، الاخبار الطوال، قاهره، دار احياء الكتب العربى
٣٦. شافعى، ديوان شافعى، تحقيق دكتور عبدالمنعم خفاجى، دار ابن زيدون، بيروت
٣٧. كنعان، قاضى محمد بن احمد كنعان، وفيات الاعيان والمشاهير، بيروت، مؤسسه المعارف
٣٨. عطار نيشابورى، فريدالدين، تذكره الاولياء، تهران، نشر جديد
٣٩. نبهانى، جامع كرامات الاولياء، بيروت، دارالمعروفه
٤٠. ابوزهره، محمد، الامام الصادق، مطبعه احمد على
٤١. ابن روزبهان، فضل، وسيله الخادم الى المخدوم، تحقيق رسول جعفریان، چاپ كتابخانه آيه الله مرعشى
٤٢. آلوسى بغدادى، تفسير روح المعانى، بيروت، دار احياء التراث العربى
٤٣. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعيان، قاهره مكتبه النهضه
- ٤٤.

- ترمانى دمشقى، احمد بن يوسف، اخبار الدول و آثار الأول، بيروت، عالم الكتب
٤٥. ابن كثير، تفسير ابن كثير، منشورات دارالفكر
٤٦. شبراوى شافعى، الامام عبدالله بن محمد، الاتحاف بحب الاشراف، دار نعمان
٤٧. زمخشرى، ربيع الابرار، بغداد
٤٨. طبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الصغير، بيروت، دارالكتب العلميه
٤٩. ابن عساكر دمشقى شافعى، حافظ، تاريخ دمشق، بيروت، مؤسسه المحمودى للطباعه والنشر
٥٠. واقدى، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار صادر
٥١. شكرى آلوسى، محمود، مختصر التحفه الاثنى عشرية، چاپ تركيه
٥٢. شهرستانى اشعري، محمد بن عبدالكريم، ملل و نحل، قم، منشورات شريف رضى
٥٣. طبرى، جامع البيان، تفسير طبرى، طبع هند
٥٤. سيوطى شافعى، جلال الدين، تفسير الدر المنثور، بيروت، دار احياء التراث العربى
٥٥. ذهبى، شمس الدين، تذكرة الحفاظ، هند، حيدرآباد دكن، نشر دائرة المعارف العثمانية
٥٦. ابن عبدربه اندلسى مالكى، شهاب الدين احمد، العقد الفريد، بيروت، منشورات دار و مكتبه الهلال
- ٥٧.

- ابن جوزى حنبلى، عبدالرحمن بن على، صفوة الصفوه، بيروت، دارالفكر، چاپ اول
٥٨. نرى شافعى، يوسف كمال، تهذيب الكمال، مؤسسه الرساله
٥٩. ذهبى، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسه الرساله
٦٠. القرطبى، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، بيروت، دارالكتاب العلميه
٦١. ابن عنبه، جمال الدين احمد، عمده الطالب فى انساب آل ابى طالب، نجف، مكتبه الحيدريه
٦٢. راغب اصفهانى، محاضرات الادباء، افسست قم، منشورات الرضى
٦٣. ابوزهره، الامام ابوحنيفه، مصر، دار الفكر العربى
٦٤. زرکلى، خيرالدين، الاعلام، بيروت، دار العلم
٦٥. أبى، ابوسعيد، نثرالدر، مصر، الهيئه العامه المصريه للكتب
٦٦. ابن عماد حنبلى، عبدالحى، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، بيروت، دار احياء التراث العربى
٦٧. جندى، عبدالحليم، الامام الصادق(ع)، قاهره
٦٨. اصفهانى، ابوالفرج، مقاتل الطالبين، ترجمه: سيدهاشم رسولى محلاتى، تهران، دفتر نشر فرهنگ
٦٩. عسقلانى، ابن حجر، تهذيب التهذيب، بيروت، دارالفكر
٧٠. ابن كثير، البدايه والنهايه، بيروت، دار احياء التراث العربى
- ٧١.

- شبلنجى شافعى، مؤمن بن حسن، نورالابصار فى مناقب آل بيت النبى المختار، بيروت، دارالفكر
٧٢. خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، بيروت، دارالكتاب العربى
٧٣. قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم، ينابيع الموده لدوى القربى، ايران، انتشارات اسوه
٧٤. ابن قتيبه دينورى، عيون الاخبار، قاهره، المؤسسه المصريه العامه للتأليف والترجمه و الطباعه والنشر
٧٥. ابن عساكر، ابوالقاسم على بن الحسين بن هبه الله شافعى، تاريخ ابن عساكر، دار احياء التراث العربى، بيروت
٧٦. حميرى، ابوالعباس جعفر بن عبدالله، قرب الاسناد، تهران، مكتبه يُينوى الحديثه
٧٧. ابن جوزى، جمال الدين ابى الفرج، المنتظم، بيروت، دارالفكر
٧٨. بيهقى، المحاسن والمساوى، مكتبه النهضه مصر
٧٩. ابن اعثم كوفى، الفتوح، بيروت، دارالكتب العلميه
٨٠. اصفهانى، ابوالفرج، مقاتل الطالبين، نجف، منشورات الرضى وزاهدى
٨١. بلاذرى، فتوح البلدان، تحقيق صلاح الدين منجد، مصر
٨٢. رضوانى، على اصغر، مرجعيت دينى اهل بيت (عليهم السلام) و پاسخ به شبهات، انتشارات مسجد مقدس جمكران

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

